

SHAH E DE YARAN



۱۸۶-۱۸۷

ماهنامه فرهنگی تاریخی  
دوره جدید | مرداد - شهریور ۱۴۰۰ | بها ۳۰۰۰۰ تومان

با گفتار و آثاری از:  
حجت الاسلام و المسلمین سمیعی  
حاج احمد عسگری، باب الله زارع  
رحمان کاشفی، حمید نیکرو  
صادق عفتی، مصطفی متولیان،  
مجتبی فدا، مهران طهماسبی.

## سردار قدس

یادمان سردار شهید محمود قلی پور



# حج محمد وفی ایور

شہید

نتیجہ شہاد



نشانی: تهران، خیابان آیت الله طالقانی،  
خیابان ملک الشعراء بهار (شمالی)  
شماره ۵، مجلات شاهد  
صندوق پستی: ۴۳۴۸-۱۵۸۷۵  
امور مشترکین: محمدرضا اصغری  
تلفن: ۸۸۸۲۳۵۸۴ - ۸۸۸۳۵۱۰۸ - دورنگار: ۸۸۸۲۸۴۳۵

Email: Yaran@NavideShahed.com  
www.NavideShahed.com  
WWW.NAVIDESHAHED.IR



- شاهد یاران از پژوهش‌های محققان درباره موضوعات نشر به استقبال می‌کند.
- شاهد یاران در تلخیص و اصلاح آثار ارسالی آزاد است.
- آثار ارسالی مسترد نمی‌شود.
- نقل مطالب شاهد یاران با ذکر مأخذ بلامانع است.
- نظرات مصاحبه شوندگان الزاماً موضع مجله نیست.

راه و رسم شهید قلی پور فراموش ناشدنی است	۳
حاج محمود قلی پور؛ مبارز خستگی ناپذیر	۴
مروری بر زندگی سردار شهید محمود قلی پور	۵
گفت‌و شنود شاهد یاران با خانم تمیزمنش همسر سردار شهید محمود قلی پور / می‌دانستم که شهید می‌شود	۸
«فاطمه قلی پور» فرزند سردار شهید قلی پور در گفت‌و شنود با شاهد یاران / بزرگترین دغدغه پدرم پیروی از رهبری بود	۱۲
گفت‌و گوی شاهد یاران با سردار «مهدی جهان دیده» / همراه با حاج محمود؛ از روزهای انقلاب تا مبارزه با منافقین و بعثی‌ها	۱۳
سردار «حاج احمد عسگری» در گفت‌و گو با شاهد یاران / شهید قلی پور اولین فرمانده جبهه‌های جنگ در گیلان بود	۱۶
سردار نادر امیرگل در گفت و شنود با شاهد یاران / جنگ در جنگل‌های شمال هم جنگ در جبهه بود	۱۸
حجت‌الاسلام والمسلمین سمیعی از فعالان مذهبی و سیاسی گیلان در گفت‌و شنود با «شاهد یاران» / حاج محمود مدیر بحران‌ها بود	۲۱
گفت‌و گوی شاهد یاران با «احمد آذرمی نیا» از نیروهای اعزامی به پاره / نبرد با ضدانقلاب در پاره و هم‌زمانی با حاج احمد متوسلیان	۲۳
شهید محمود قلی پور به روایت «محمدرضا فخاری» رزمنده، نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس / شهید قلی پور؛ سردار امنیت آفرین	۲۴
«هوشنگ متقیان» رئیس پیشین ستاد کنگره شهدای گیلان در گفت‌و گو با شاهد یاران / سقوط نکردن «سرپل ذهاب» مدیون قلی پور هاست	۲۸
روایتی از اعزام نیروهای گیلانی به جبهه در اولین روزهای جنگ / شهید بروجردی گفت اگر دیر بجنبید سرپل ذهاب سقوط می‌کند	۳۰
«سلمان ضرابی» در گفت‌و شنود با شاهد یاران / متانت او موجب توبه برخی از منافقین شد	۳۴
گفت و گوی شاهد یاران با اسماعیل آرمون مسئول ستاد تبلیغات جنگل / نفوذی منافقین می‌خواست خوابگاه سپاه رشت را منفجر کند	۳۷
روایتی از چگونگی وقوع غائله صیادان در شهر بندرانزلی / بلوای ضدانقلاب در انزلی	۴۰
گفت‌و شنود شاهد یاران با «غلام حسن ضمیری» معاون عملیات شهید قلی پور / حضور نیروهای حاج محمود در ماموریت‌های مختلف؛ از لانه جاسوسی تا غائله‌های پاره و آمل	۴۳
گفت‌و گوی شاهد یاران با «هادی صدقی» از نیروهای سابق واحد عملیات سپاه گیلان / ضربه به منافقین در گیلان با فرماندهی حاج محمود	۴۶
روایت صادق عفتی معاون واحد عملیات سپاه رشت از همراهی با شهید محمود قلی پور / همه را جذب خودش می‌کرد	۴۹
روایتی از چرایی و چگونگی حضور منافقین و گروهک‌های ضدانقلاب در جنگل‌های شمال و نحوه مقابله با آن‌ها / مبارزه با منافقین در جنگل‌ها	۵۱
برشی از کتاب «یستادهام» خاطرات «هادی صدقی» از دوران انقلاب و دفاع مقدس / ماجرای خنثی‌سازی عملیات پیچیده منافقین در جنگل‌های گیلان	۵۳
یادی از روزهای حیات دنیایی حاج محمود قلی پور / در گذر خاطرات	۵۵
دل نوشته حاج محمود قلی پور در رثای شهید داوود حق وردیان	۵۹
«نادر مرید مشتاق» فرمانده تخریب لشکر قدس در دوران دفاع مقدس در گفت‌و شنود با شاهد یاران / من ماندم و آن‌ها رفتند	۶۰
سردار مصطفی متولیان فرمانده اسبق سپاه رشت در گفت‌و گو با شاهد یاران / هم‌زمان با چهار خانه تیمی منافقین حمله کردیم	۶۳
باز خوانی روایت سردار شهید «حسین همدانی» از شکل‌گیری لشکر قدس و نقش گیلانی‌ها در دفاع مقدس / گیلان در جنگ به روایت «ابو وهب»	۶۷
زنده یاد سردار «محمدعلی حق‌بین» فرمانده سابق لشکر پیاده قدس گیلان / شهید قلی پور الگوی رسیدن به رضوان الهی است	۶۹
سردار «مهدی کاظمی پور» فرمانده گردان مالک‌اشتر لشکر قدس در دوران دفاع مقدس در گفت‌و شنود با شاهد یاران / شهید قلی پور به نیروهایش اعتماد به نفس می‌داد	۷۱
گفت‌و شنود شاهد یاران با سردار «مجتبی فدا» فرمانده سپاه صاحب‌الزمان (عج) / روایت یک فرمانده اصفهانی از سردار گیلانی‌ها؛ شجاع و محبوب بود	۷۳
معرفی فرماندهان شهیدی که در عملیات کربلای ۲ همراه با سردار قلی پور به شهادت رسیدند / همراهان سفر آسمانی حاج محمود	۷۵
سردار «مهران طهماسبی» در گفت‌و گو با شاهد یاران / لشکر قدس یادگار شهید قلی پور است	۷۷
«باب‌الله زارع» معاون طرح و عملیات لشکر ۱۶ قدس در گفت‌و شنود با شاهد یاران / مردم دوستی حاج محمود امنیت آفرین شد	۷۹
«رحمان کاشفی» مسئول تعاون سپاه گیلان در عملیات کربلای ۲ در گفت‌و شنود با شاهد یاران / خبر شهادت حاج محمود را ۲ روز مخفی نگه داشتیم	۸۱
باز خوانی نقش تیپ «۱۰۵ قدس» گیلان در عملیات کربلای ۲ / اولین عملیات گیلانی‌ها در جنگ	۸۲
گفت‌و گو شاهد یاران با «حمید حاذق نیک‌رو» مسئول تبلیغات لشکر قدس / عملیات‌هایی که حاج محمود فرماندهی کرد	۸۶
دلنوشته‌ای برای آن‌هایی که «حاج عمران» به معراج‌شان رساند / وقتی که خاک برای شهادت دلبری کرد	۸۸



## راه و رسم شهید قلی پور فراموش ناشدنی است

و دل‌باخته سرسخت امام خمینی (ره) و نماینده ایشان در استان گیلان آیت الله احسان‌بخش بود و چند ماهی نیز وظیفه حفاظت از امام جمعه رشت را عهده‌دار بود. او در نهایت با گذشتن از دنیای فانی و شیرینی زندگی با همسر و دو فرزندش به والاترین مرتبه انسانی که عمری آرزومندش بود، یعنی شهادت دست پیدا کرد. او راهی را طی کرد که به گفته امام راحل هرگز کورشدنی نیست، آنجا که فرمودند: «خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست.»

یافتن راه شهدا آنچنان اهمیت دارد که امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی خطاب به دین‌داران و کسانی که سالها عبادت کرده‌اند، می‌فرماید: «در وصیتنامه‌هایی که این عزیزان می‌نویسند مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیتنامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید. این جوان‌های ما که جانباز شدند الآن هم وقتی می‌آیند از من می‌خواهند که دعا کنم که اینها شهید بشوند؛ پایش را از دست داده، عصا زیر بغلش هست، لکن گریه می‌کند و می‌خواهد که دعا کنیم که شهید بشود. از اینها یک قدری تعلم پیدا کنید.»

امیرحسین قاضی زاده هاشمی

معاون رئیس‌جمهور و رئیس بنیاد شهید و امور ایثارگران

ادامه‌دار بودن امر بزرگداشت شهدا به معنای نیاز جامعه ما به فرهنگ ایثارگری در تمامی دوران و برای همیشه تاریخ است. اما نکات راهبردی و کلیدی در سخنان ایشان درخصوص ابتکارهایی است که در این راه باید به خرج داد. مقام معظم رهبری بر انجام کارهای تحلیلی و استنتاج‌های جامعه‌شناختی و روان‌شناختی روی خاطره‌نویسی‌ها بر اساس حضور عنصر پُر قدرت دین تاکید کردند.

«حضور عنصر پُر قدرت دین» همان چیزی است که جنگ تحمیلی ۸ ساله ما را تبدیل به «دفاع مقدس» می‌کند و از جوانان عادی این مرز و بوم سردارانی آبدیده در میدان «جهاد اصغر» و «جهاد اکبر» می‌سازد؛ سردارانی همچون شهید محمود قلی پور. شهید بزرگوار محمود قلی پور یکی از جوانان دیروز این کشور بود که در محیط فسادآلود رژیم پهلوی رشد کرد اما فطرت پاکش و گوهر حقیقت‌نمای دین موجب جذب او به مسجد و روحانیت شد. در راه شکل‌گیری این فضای تربیتی سازنده نباید نقش خانواده و مادرش را نادیده گرفت. او پس از تشکیل کمیته انقلاب اسلامی رشت به این نهاد خدمتگزار پیوست و جوانی خود را در راه امنیت و آسایش مردم انقلابی صرف کرد. ظهور و بروز فتنه‌هایی چون بحران گروهک‌ها، قیام مسلحانه و ترورهای منافقین و همچنین جنگ تحمیلی عیار واقعی او و هم‌نسلانش را مشخص کرد. محمود قلی پور پیر و

شهر رشت با اهدای ۲۶ شهید در مسیر پیروزی انقلاب اسلامی و استان گیلان با تقدیم کردن ۸۰۰۰ شهید، در سالهای دفاع مقدس یکی از ۴ استان برتر از لحاظ تعداد شهدا در کشور هستند. اهمیت این موضوع با لحاظ کردن موقعیت جغرافیایی استان گیلان نسبت به خط مقدم نبرد در جنگ تحمیلی و تعداد جمعیت این استان دوچندان می‌شود.

بر همین اساس حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در پیام ۹ اردیبهشت ۱۳۹۵، خود به مراسم اختتامیه‌ی کنگره‌ی بزرگداشت هشت هزار شهید استان گیلان در شهر رشت، مرقوم فرمودند: «به ارواح طیبه‌ی شهیدان عالی‌مقام گیلان درود می‌فرستم و ارادت خود را به خانواده‌های عزیز آنان ابراز میدارم. لشکر قدس گیلان در شمار یگان‌های نقش‌آفرین در دفاع مقدس بود و اینجانب خاطره‌ی خوش آن صفا و صلابت و صداقت را از یاد نخواهم برد، ان شاء الله.»

رهبر انقلاب اسلامی در دیدار اخیر خود با دست اندرکاران کنگره شهدای استان زنجان نیز به نکات راهبردی و کلیدی در راه پاسداشت مرام و مسلک شهادت و ایثارگری اشاره فرمودند.

ایشان تاکید کردند: «برگزاری بزرگداشت شهدا تازه شروع کار است و با گذشت چند سال از دفاع مقدس، حادثه‌ی بزرگداشت شهیدان شروع شده و ادامه پیدا خواهد کرد و باید ادامه پیدا بکند.»



## حاج محمود قلی پور؛ مبارز خستگی ناپذیر

سیادت، علی عبدی نژاد که ۱۳ نفرشان در سیزده مهر ۵۹ در زیر پل داداش خان به شهادت رسیدند. سردار محمود قلی پور در جنوب کشور هم دلاوری داشت. او از روحیه فوق العاده‌ای برخوردار بود. همین روحیه موجب ترغیب و تشویق هم‌زمانش در این نبرد الهی شد. شهید قلی پور بارها مجروح شد ولی دست از مبارزه نکشید و گویا اصلاً آرامش وی در مبارزه با دشمنان اسلام و خدمت به اسلام و مسلمین خلاصه می‌شد. او نیز همانند سایر شهدا رسیدن به جایگاه شامخ شهادت از آرزوهای قلبی‌اش بود. و این مهم برایش در عملیات کربلای ۲ فراهم شد. در این عملیات لشکر ۱۶ قدس گیلان با ۴ گردان پیاده، یک گردان ادوات و یک گردان توپخانه به همراه سایر گردان‌های پشتیبانی در این عملیات شرکت داشتند تا اینکه پس از توجیحات لازم فرماندهان از سنندج به سمت حاج عمران حرکت کردند و در منطقه مورد نظر مستقر شدند. مأموریت اصلی لشکر ۱۶ قدس گیلان در این عملیات در واقع تصرف مهم‌ترین محور عملیاتی دشمن یعنی مقر فرماندهی و استقرار شمار کثیری از نیروهای زبده دشمن و تصرف ارتفاع «وارس» بود. سرداران شهید «حسن رضوان‌خواه»، «مهدی خوش‌سیرت»، «حاج محمود قلی پور»، «حسین املاکی» و سردار «هامون محمدی» از جمله سرداران و رزمندگان گیلانی مؤثر در عملیات منطقه حاج عمران بودند. در این عملیات حدود ۱۹۸ نفر از فرزندان گیلان از جمله سردار والا مقام محمود قلی پور به شهادت رسیدند. او در حاج عمران (محور عملیاتی کربلای دو) دعوت حق را لبیک گفت.

به حضور در شهر نبود. انگار هر جا که ضرورتی بود او هم حضور داشت. روزشمار آغاز تجاوز عراق به خاک جمهوری اسلامی ایران نشان می‌دهد نقش نخستین‌های دوران دفاع مقدس چقدر برجسته بود. به‌خصوص حضور اولین نیروهای گیلان در سرپل ذهاب. در اولین روزهای جنگ سردار قلی پور به همراه نیروهایش به‌سوی جبهه‌های نبرد با دشمن شتافت. در سال ۱۳۵۹ این نیروها ابتدا به کرمانشاه و بعد به سرپل ذهاب رسیدند. در واقع دشمن با عبور از مرز خسروی شهر «قصر شیرین» را به تصرف خود درآورده بود. نوای طبل جنگ و مظلومیت مردم ستمدیده و آواره قصر شیرین، نیروهای گیلان را به فرماندهی حاج محمود قلی پور را به سرپل ذهاب کشاند تا در کنار مردم مانع سقوط این شهر مهم و اثرگذار باشند. آنان در منطقه سرپل ذهاب مسئولیت حفاظت از پادگان ابوذر را داشتند و توانستند از سقوط پادگان جلوگیری کنند. اولین حضور اولین شهدا را همراه داشت. ۱۳ مهر سال ۵۹ شب‌هنگام وقتی خبر رسید دشمن قصد تصرف شهر را در سر دارد نیروهای گیلانی به دشمن زدند و چنین شد که صبح صادق رخ نمود و اولین گروه از نیروهای گیلانی به لقاء الله پیوستند: پاسداران شهید تراب پورقلی (که چند روز قبل‌تر به شهادت رسید)، فتح‌الله قلی پور، محمدرضا تقی پور، سیروس ضمیریان، محمد مهدی پورشایگان، محمود مشخ، ساسان پورنقاشیان، مسعود ایزددوست، داریوش مرادی، جمشید علی محمد، احمد زمانی، بهمن امیری، مصطفی کریمی، محمدتقی امینی، کاظم

گیلان در دوران هشت سال دفاع مقدس شهدای زیادی را نثار این مرزوبوم کرد. تعدادی از این شهدای گران‌قدر به‌عنوان فرمانده در جبهه‌های جنگ تحمیلی ردی از مبارزه و ایثار خود برجای نهادند، از جمله سردار شهید محمود قلی پور. محمود قلی پور سال ۱۳۵۷ در متسن انقلاب بود. با تشکیل کمیته انقلاب اسلامی برای حفظ دستاوردهای نظام مقدس جمهوری اسلامی او با عضویت در کمیته فعالیتش را تداوم بخشید و با شکل‌گیری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به‌عنوان یکی از مؤسسين سپاه رشت در تشکیل این نهاد مقدس شرکت کرد. او همیشه در پست‌های حساس، مسئولیت‌آفرین و پرخطر بود، از جمله مسئولیت‌های گروه ضربت عملیات جنگل و فرماندهی عملیات جنگل‌های گیلان برای سرکوبی ایادی استکبار جهانی، فرماندهی گردان رزمی، معاونت طرح و عملیات تیپ قدس، قائم‌مقام ستاد لشکر قدس و ریاست ستاد لشکر قدس. وی در کسوت مربی آموزش نظامی و فرماندهی واحد عملیات نقش بسزایی در آموزش نیروهای سپاهی به انواع تاکتیک‌های نظامی و شیوه‌های رزمی داشت. همین نیروها بعدها در جبهه‌های مختلف تأثیرگذاری زیادی داشتند. محمود قلی پور در دوران اوج شرارت‌های منافقین و دیگر گروهک‌ها به اتفاق سایر هم‌زمانش مبارزه‌ای بی‌امان با دشمنان انقلاب اسلامی نمود. این مبارزه از داخل شهرها گرفته تا پاک‌سازی جنگل‌های گیلان از لوث وجود معاندین را شامل می‌شد. این کوشش و مجاهدت نه تنها در گیلان بلکه در استان کردستان و آزادسازی پناه هم به همراه داشت. حاج محمود قلی پور دلش برای حضور در منطقه می‌تپید و راضی



## مروری بر زندگی سردار شهید محمود قلی پور

درآمد

محمود قلی پور سی ام آبان ۱۳۳۲ در شهر شیراز متولد شد. پدرش ارتشی بود. به همین دلیل پنج سال پس از تولد محمود خانواده وی به منجیل منتقل شدند. یک سال بعد نیز از منجیل به رشت نقل مکان کردند. وضع مالی خانواده قلی پور متوسط بود و در یک منزل در بستی اجاره‌ای سکونت داشتند. محمود یک برادر بزرگ‌تر از خود داشت و مادر او چون دختر نداشت برادرزاده خود را از کودکی در خانه بزرگ کرد و او مانند خواهری برای محمود بود. محمود در رشد کودکی علاقه و وابستگی شدیدی به مادرش داشت و اغلب در کنار مادر بود. در بسیاری از امور خانه به وی کمک می‌کرد و با وی به مسجد می‌رفت. این مسئله در رشد احساسات مذهبی محمود بسیار مؤثر بود. او از خردسالی علاقه شدیدی به مدرسه داشت. سید موسی میر باقری می‌گوید: «یک برادر بزرگ‌تر داشت که وقتی به مدرسه می‌رفت گریه می‌کرد و می‌گفت من هم می‌خواهم به مدرسه بروم.» بالاخره در سال ۱۳۴۰ به دبستان رشیدییه شهرستان رشت وارد شد و تا سال ۱۳۴۵ تحصیلات ابتدایی خود را به پایان رساند. در تمام مدت تحصیل تکالیف خود را به خوبی انجام می‌داد. با دوستانش ارتباط عمیق و صمیمی داشت و بسیار تیزهوش و مؤدب بود. به بازی فوتبال علاقه بسیار داشت. در بسیاری مواقع کودکان هم‌سن و سال به دلیل علاقه‌ای که به محمود داشتند از محله‌های دور به منزل آنها آمده و بازی‌های دسته‌جمعی می‌کردند.

به قلم یعقوب توکلی

متن حاضر زندگینامه سردار شهید محمود قلی پور و برگرفته از کتاب فرهنگ نامه جاودانه‌های تاریخ؛ زندگینامه شهدای فرمانده استان گیلان به قلم یعقوب توکلی است. این کتاب سال ۱۳۸۲ از سوی نشر شاهد، منتشر شده است.



با ما آمده‌اند از لحاظ روحیه خوب هستند ولی از شما تقاضا می‌شود که از این به بعد هر کس را می‌فرستید از وی تعهد اخلاقی و شرعی بگیرید. چون برخی از افراد باعث تضعیف روحیه دیگران می‌شوند.

محمود، مدت دو ماه در منطقه سرپل ذهاب ماند. او در این منطقه دوازده نفر از هم‌زمان صمیمی خود از جمله مصطفی کریمی، فتح‌الله قلی پور، پور شایگان، سید کاظم سیادت، مسعود ایزد دوست، داریوش مرادی، پور نقاشیان، محمود مشخ و... را از دست داد، اما از سقوط پادگان ابوذر جلوگیری کرد. او از ۲۶ آذر ۱۳۵۹ تا ۷ فروردین ۱۳۶۰ در واحد آموزش سپاه مشغول خدمت بود. در ۸ فروردین ۱۳۶۰ هم‌زمان با تشکیل ستاد فرماندهی استان‌های مازندران و گیلان در چالوس طی مأموریتی، فرماندهی پادگان شهید رجایی چالوس را به عهده گرفت و در مدت کوتاهی این پادگان را سامان بخشید. پس از مدتی به‌عنوان مسئول گروه ضربت عملیات، راهی جنگل‌های آمل گردید و در سرکوبی عناصر اتحادیه کمونیست‌ها نقش مهمی ایفا کرد. به دنبال آن به فرماندهی عملیات جنگل‌های گیلان انتخاب شد.

در سن بیست و هشت‌سالگی به اصرار مادرش تصمیم به ازدواج گرفت. از طریق همسر دوستش هوشیاری با خانم تمیزمنش آشنا شد. آنها در سال ۱۳۶۰ طی مراسم ساده‌ای در ساختمان بسیج ازدواج کردند و خطبه عقدشان را حاج آقا احسان‌بخش جاری کرد. پس از ازدواج به مدت شش ماه در محله صندوق عدالت و سید ابوالقاسم، در خانه اجاره‌ای زندگی کردند. پس از مدتی در نزدیکی مقر سپاه رشت خانه‌ای ساخت و به اتفاق مادر و همسرش به آنجا نقل مکان کردند. برای همسرش احترام خاصی قائل بود و رابطه صمیمانه‌ای با وی داشت. وی ۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ طی حکمی به سمت مسئول واحد عملیات سپاه پاسداران رشت منصوب شد. پس از ماه‌ها فعالیت خستگی‌ناپذیر در این واحد در ۶ اسفند ۱۳۶۰ از سمت خود استعفا داد. در متن استعفای خودنوشت: اینجانب مسئول عملیات رشت می‌باشم، در صورت موافقت فرماندهی مبنی بر رفتن به جبهه حق علیه باطل از مسئولیت خود استعفا می‌نمایم. با استعفایم موافقت نشد ولی او در ۲ اردیبهشت ۱۳۶۱ موفق شد با قبول سرپرستی نوزده نفر از نیروهای سپاه گیلان به جبهه‌های جنوب

### فرماندهی عملیات کمیته رشت

محمود بلافاصله پس از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ وارد کمیته انقلاب اسلامی شد. وی از مؤسسان این نهاد در رشت بود و مسئولیت فرماندهی عملیات کمیته را به عهده داشت. حدود هشت ماه در کمیته فعالیت کرد. در نامه‌ای از حاج آقا احسان‌بخش نماینده امام در استان گیلان و امام جمعه رشت درباره او این‌گونه گواهی شده است: «آقای محمود قلی‌پور از ۲۲ بهمن در کمیته رشت با اینجانب فعالیت داشته و جزو کادر تصمیم‌گیری و عضو شورای مرکزی کمیته بودند.»

او در طول خدمت در کمیته همواره صداقت و امانت‌داری را حفظ می‌کرد و هیچ‌گاه از موقعیت خود سوءاستفاده نمی‌کرد. وقتی در کمیته مسئول واحد عملیات بود دو چمدان پر از طلا، لباس و اجناس گران‌قیمت به وی تحویل دادند. محمود آنها را به منزل برد و مدتی نزد مادرش به امانت گذاشت و در زمان مناسب آن را به ارگان‌های مسئول تحویل داد. محمود قلی‌پور پس از تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در بیست و ششم تیر ۱۳۵۸ داوطلبانه به سپاه پاسداران پیوست. مدت یک ماه در پادگان سعدآباد تهران زیر نظر مربیانی چون محسن چریک آموزش دید. پس از اتمام آموزش در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ به سپاه رشت مراجعت کرد و مسئولیت گروه ضربت را به عهده گرفت. به دلیل فعالیت شدید گروه‌های ضدانقلاب، شبانه روز در محل کار خود حاضر بود و تنها هفته‌ای یک بار به دیدار خانواده می‌رفت. محمود در آزادسازی شهر انزلی در روزهای اول پیروزی انقلاب که به وسیله‌ی عناصر ضدانقلاب اشغال شده بود نقش مؤثری داشت. اغلب دوستان وی از افراد سپاه و بسیج بودند. او با حاج آقا احسان بخش - امام جمعه‌ی رشت - ارتباط نزدیکی داشت. یکی از دوستان وی می‌گوید: در اولین سالگرد پیروزی انقلاب قرار بود رژه‌ای در میدان شهرداری رشت برگزار شود. همه نیروها به تفکیک در اطراف میدان ایستاده بودند. محمود، فرماندهی عملیات سپاه گیلان بود. او نیروهایش را در صف منظم به میدان آورد و خود نیز در کمال آراستگی و با قدرت بر افراد نظارت می‌کرد. او اصرار داشت که سپاه اولین نیرویی باشد که از مقابل تمثال امام خمینی (ره) عبور کند. بالاخره رژه بسیار باشکوهی برگزار شد تا حدی که مردم وی را بسیار تشویق کردند.

محمود قلی‌پور در مرداد ۱۳۵۸ پدرش را از دست داد. او در مأموریت خود در کردستان در عملیات آزادسازی پاره در کنار شهید چمران شرکت داشت. مدتی هم در تدارکات سپاه گیلان مشغول خدمت بود. در آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، مسئول یک گروه نوزده نفری اعزامی از رشت به منطقه سرپل ذهاب در ۱۰ مهر ۱۳۵۹ شد. پس از رشادت بسیار در این منطقه توسط شورای جنگ منطقه غرب مسئولیت فرماندهی سرپل ذهاب به ایشان واگذار گردید. در این زمان منطقه از لحاظ موقعیت و امکانات در وضعیت بدی بود به طوری که اغلب افراد روحیه خود را از دست داده بودند. در این تاریخ، محمود در نامه‌ای به فرماندهی سپاه گیلان نوشت:

برخی از افراد در اینجا روحیه خوبی ندارند. برادرانی که

### ورود به گود زورخانه

مادرش به خواسته‌ها و علائق محمود خیلی اهمیت می‌داد و در دوران ابتدایی برای او ابزار و وسایل ورزش باستانی تهیه کرد. همین امر سبب علاقه وی به این ورزش شد و بعدها نیز بخشی از وقت فراغت خود را به ورزش باستانی اختصاص می‌داد. پس از پایان تحصیلات ابتدایی در سال ۱۳۴۶ وارد مدرسه راهنمایی رشیدیه شد. در این مرحله از تحصیلات نیز بسیار موفق بود.

### ورود به صف انقلابیون

با آغاز مبارزات مردم علیه رژیم پهلوی به صف انقلابیون پیوست. او در بسیاری موارد رهبری و تدارک تظاهرات خیابانی را به عهده می‌گرفت. منزل مسکونی خانواده محمود، دو در داشت. در اوج تظاهرات مردمی، وقتی مأمورین تظاهرکنندگان را تعقیب می‌کردند، مردم از یک در به خانه آنها داخل و از در دیگر خارج می‌شدند. مأمورین به دنبال مردم به در خانه آنها می‌رفتند و چون نمی‌دانستند که در خروجی دیگری هم وجود دارد، با خانه خالی مواجه می‌شدند. یکی از دوستان وی می‌گوید: در بحبوحه انقلاب بچه‌های انقلابی تصمیم گرفتند کلاتری ۳ را تصرف کنند. وقتی با هم مشورت کردند به این نتیجه رسیدند که چون مأمور زیاد است نمی‌توانند کلاتری را بگیرند. محمود گفت: «من کاری می‌کنم کلاتری را بدون تلفات بگیریم.» او با یکی از مأمورین کلاتری که فرد بسیار ترسویی بود، آشنایی داشت. محمود با وی صحبت کرد و گفت: «امشب عده‌ای می‌خواهند به کلاتری حمله کنند و هر کس آنجا باشد کشته خواهد شد. چون تعداد افراد زیاد است و مسلح هستند مأمورین نخواهند توانست مقاومت کنند.» مأمور مذکور به نگهبان کلاتری خبر داد و آنان همگی کلاتری را خالی کردند. به این ترتیب کلاتری به راحتی به تصرف درآمد.

محمود قلی‌پور پس از تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در بیست و ششم تیر ۱۳۵۸ داوطلبانه به سپاه پاسداران پیوست. مدت یک ماه در پادگان سعدآباد تهران زیر نظر مربیانی چون محسن چریک آموزش دید. پس از اتمام آموزش در تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ به سپاه رشت مراجعت کرد و مسئولیت گروه ضربت را به عهده گرفت. به دلیل فعالیت شدید گروه‌های ضدانقلاب، شبانه روز در محل کار خود حاضر بود و تنها هفته‌ای یک بار به دیدار خانواده می‌رفت.

وی ۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ طی حکمی به سمت مسئول واحد عملیات سپاه پاسداران رشت منصوب شد. پس از ماه‌ها فعالیت خستگی‌ناپذیر در این واحد در ۶ اسفند ۱۳۶۰ از سمت خود استعفا داد. در متن استعفای خود نوشت: اینجانب مسئول عملیات رشت می‌باشم، در صورت موافقت فرماندهی مبنی بر رفتن به جبهه حق علیه باطل از مسئولیت خود استعفا می‌نمایم.

حاج محمود قلی‌پور رئیس ستاد مأموریت داد به سرعت گردان مالک‌اشتر را که به‌عنوان گردان پشتیبان آماده بود، به خطوط درگیری اعزام نماید. در این مأموریت، حاج محمود را حاج علی گلستانی معاون ستاد، محمد نژاد تعاون تدارکات و لجستیک و غلامرضا قبادی مسئول بسیج همراهی کردند. آنها نیروهای کمکی را به خطوط درگیری اعزام کردند و پس از اعزام گردان محل مأموریت خود را ترک نکرده بود که سنگرشان در قلعه رفیع کدو، مورد اصابت گلوله توپ قرار گرفت. در نتیجه، حاج محمود قلی‌پور به همراه هم‌زمانش به شهادت رسید و پیکر آنان در اثر انفجار تکه‌تکه شد. حاج محمود قلی‌پور به هنگام شهادت، دو فرزند به نام‌های صدیقه (سه‌ساله) و فاطمه (دوساله) داشت. وی قریب به بیست ماه در جبهه‌های نبرد حضوری فعال داشت. پیکر او در شهرستان رشت تشییع و در گلستان شهدای تازه‌آباد به خاک سپرده شد.

توسل را بسیار می‌خواند. به طور دایم در برنامه‌های قرآنی و ترویج آن شرکت می‌کرد. با مخالفان جمهوری اسلامی به گفتگو می‌نشست و در تحلیل جریان‌های سیاسی بسیار متبحر بود. حتی زمانی که در سپاه پست‌های مهم داشت از امکانات آن استفاده نمی‌کرد و با یک دستگاه موتور شخصی تردد می‌کرد. در امور مختلف از نظر دیگران استفاده می‌کرد و با افراد تحت امر به مشورت می‌نشست و با آنها ارتباط صمیمی داشت و اغلب به مسائل خصوصی آنها رسیدگی می‌کرد. زمانی که از کسی عصبانی می‌شد فقط نگاه می‌کرد و هیچگاه عصبانیت خود را با پرخاشگری بروز نمی‌داد. حتی در زمانی که منافقین یا گروه‌های مخالف نظام را دستگیر می‌کرد و آنها با وی تندی می‌کردند، با آرامش برخورد می‌کرد. شجاعت، مهربانی و تواضع از خصوصیات برجسته وی بود. در مواقع بحران‌زا بسیار خونسرد و جدی بود و به وظیفه خود با تمام جدیت عمل می‌کرد. نسبت به درستی عملکرد خود شک نمی‌کرد. همواره آرزوی اقتدار نظام جمهوری اسلامی را داشت و آرزو می‌کرد به شهادت برسد.

حاج محمود قلی‌پور در ۱۳ آبان ۱۳۶۴ به‌عنوان مسئول ستاد تیپ قدس گیلان منصوب گردید. وی با این مسئولیت در عملیات کربلا ۲ در منطقه حاج عمران شرکت کرد. این عملیات که در ساعت دوازده شب ۹ شهریور ۱۳۶۵ انجام شد گردان‌های کمیل، میثم و حمزه سیدالشهدا (ع) از تیپ قدس هم‌زمان با یگان‌های رزمی دیگر به سوی مواضع دشمن پیشروی کردند و در همان ساعات اولیه دشمن را در هم شکستند. رضوانخواه فرمانده گردان کمیل برای هدایت نیروهای خود جهت تصرف اهداف از پیش تعیین شده درخواست نیروهای کمکی کرد در حالی که بر اثر اصابت گلوله مجروح شده بود. رضوانخواه با وجود جراحت با اقتدار گردان خود را در میان آتش دشمن به پیش می‌برد که بار دیگر مورد اصابت ترکش قرار گرفت و به شهادت رسید. پس از درخواست نیروی کمکی، فرماندهی تیپ به

اعزام شود. در بیستم اردیبهشت همان سال در حالی که در جبهه‌های نبرد حضور داشت اولین فرزند او به دنیا آمد. از طریق تماس تلفنی از حال فرزندش آگاه شد و نام او را صدیقه نهاد. در عملیات بیت‌المقدس، فرماندهی گردان حضرت رسول (ص) را به عهده داشت. از فعالیت‌های ویژه وی حضور در منطقه «طراح و جفیر» بود. او همچنین در آزادسازی مقر فرماندهی ارتش عراق در هویزه و جفیر سهم به‌سزایی داشت.

پس از عملیات از ۶ خرداد ۱۳۶۱ تا ۱۸ اسفند ۱۳۶۳ حفاظت از آیت‌الله احسان‌بخش نماینده ولی فقیه در استان گیلان و امام جمعه رشت را به عهده داشت. حاج محمود قلی‌پور از ۱۹ اسفند ۱۳۶۳ به جبهه‌های نبرد اعزام شد و تا ۴ فروردین ۱۳۶۴ در تدارکات قرارگاه مرکزی کربلا مشغول خدمت بود. در ۱۲ اردیبهشت همان سال به معاونت عملیات تیپ قدس منصوب گردید و شش ماه این مسئولیت را به عهده داشت. در همین ایام طی یک عملیات ویژه از ناحیه پا مجروح شد.

حاج محمود قلی‌پور پس از مدتی قائم مقام ستاد تیپ قدس شد و در عملیات قدر و والفجر ۹ فرماندهی عملیات تیپ قدس را به عهده داشت. از خصوصیات ویژه او مهارت در طراحی و برنامه‌ریزی بود. به همین دلیل در عملیات‌های مهم همواره فرماندهی نیروها را با موفقیت انجام می‌داد. سمت ریاست ستاد لشکر هیچگاه تأثیری بر اخلاق و رفتار وی نداشت. روزی مادرش به وی گفت: «محمود جان مردم می‌گویند تو فرمانده هستی.» در جواب گفت: «نه مادر! من یک پاسدار جزء هستم.»

محمود علاقه خاصی به امام خمینی داشت و همیشه سفارش می‌کرد «مطیع امام باشید و هیچگاه شهدا و راه امام را فراموش نکنید. همگام با امام باشید که رستگاری در همین راه است.» علاقه و توجه خاصی به نماز جمعه داشت و معتقد بود نماز جمعه یک نماز سیاسی عبادی است و به دشمنان ضربه می‌زند. زیارت عاشورا و دعای







گفت‌وگو با خانم تمیز منش همسر شهید قلی پور

## می دانستم که شهید می شود

درآمد

خانم تمیز منش تک‌فرزند خانواده بود که در سال ۱۳۶۰ پذیرفت با حاج محمود قلی پور ازدواج کند. او می گوید: «می دانستم که حاج محمود به شهادت خواهد رسید.» او از همسرش با عنوان معلم و استاد یاد می کند که دوست داشته در کنار او بنشیند و او سخن بگوید و بیاموزد. در ادامه گفت و شنود شاهد یاران با همسر سردار شهید حاج محمود قلی پور را می خوانید.

## پیش از ازدواج شناختی از حاج محمود قلی‌پور داشتید؟

من هیچ شناختی نسبت به ایشان نداشتم. یکی از بستگان که با یکی از دوستان ایشان ازدواج کرده بود، عامل آشنایی ما شد. بعد از معرفی حاج محمود توسط آن فرد و موافقت خانواده، ایشان به خواستگاری آمد و با هم صحبت کردیم. صحبت‌هایش در رابطه با اسلام و جهاد بود و درخواستش این بود که من در برابر سختی‌های شغلش و روزهایی که در مأموریت است و در خانه حضور ندارد، صبور باشم. او گفت: حتی ممکن است گاهی بدون اطلاع قبلی به مأموریت و جبهه‌های جنگ بروم.

حاج محمود در آن جلسه هدفش را رسیدن به خدا و شهادت اعلام کرد. او خود را برای شهادت آماده کرده بود. من هم باتوجه به اینکه پایان زندگی تمامی انسان‌ها مرگ است و خواهیم رفت و سعادت‌ی بالاتر از شهادت نیست، پذیرفتم و به او پاسخ مثبت دادم. من به او گفتم: فردی که می‌خواهد با یک رزمنده زندگی کند، تمامی شرایط را می‌پذیرد و خود را برای لحظات سخت آماده می‌سازد.

## شرط خاصی برای ازدواج نداشتید؟

خیر؛ من او را فردی مومن و با خدا یافتم. اگر شخصی ایمان داشته باشد، می‌داند که چگونه از همسر و فرزندانش محافظت کند و از نظر عاطفی و معنوی آنان را سیراب کند. از روزی که ازدواج کردیم تا روزی که حاج محمود به شهادت رسید، حدود ۵ سال به طول انجامید، اما من و حاج محمود شاید در مجموع کمتر از یک سال در کنار هم بودیم و او بیشتر در مأموریت‌ها و جبهه‌های جنگ بود، اما وقتی در

او همواره از شهادت سخن می‌گفت و هر بار که از جبهه‌های جنگ بازمی‌گشت از آرزویش می‌گفت. خوشحالم که هیچگاه مانعی برای دستیابی به آرزویش نشدم و او را برای رسیدن به کمال و سعادت، همراهی کردم. او مرد خدا و بدون ادعا بود. من هیچگاه از ایشان نشنیدم در خصوص پست‌هایی که دارد سخن بگوید. مسئولیت او در سپاه گیلان و تیپ قدس را مدت‌ها بعد از طریق یکی از دوستان متوجه شدم و وقتی به او گفتم که تو چنین مسئولیتی داری، با خنده منکر شد و گفت: من در سپاه فقط نظافت می‌کنم.

خانه حضور داشت، تمام تلاشش را می‌کرد تا روزها و ساعت‌های نبودنش را جبران کند. او با من حرف می‌زد، با بچه‌ها بازی می‌کرد و به کارهای خانه نیز رسیدگی می‌کرد.

## آیا آن ۵ سال زندگی مشترک چگونه که دوست داشتید و پیش‌بینی می‌کردید، سپری شد؟

زندگی با حاج محمود خیلی شیرین بود. عواطف و وابستگی‌هایی که بعد از ازدواج به وجود می‌آید را نمی‌توان منکر شد. در زندگی هیچ چالشی برای من وجود نداشت. من زندگی با حاج محمود را با جان و دلم قبول کردم. بعد از اینکه ایشان به خواستگاری من آمد و صحبت کردیم، چند روزی برای پاسخ دادن مهلت خواستم. ازدواج یک عمر زندگی است. کسی که زندگی با یک رزمنده را می‌پذیرد باید توانایی‌های زیادی داشته باشد. می‌دانستم که پایان زندگی حاج محمود شهادت است. تمامی جوانب را سنجیدم، بارها خودم را در موقعیت‌های مختلف قرار دادم و در نهایت تصمیمم را گرفتم و پاسخ مثبت دادم. پاسخی که من دادم کاملاً آگاهانه و غیراحساسی بود.

## چگونه توانستید تصمیم بگیرید با فردی ازدواج کنید که مطمئن بودید، شهید خواهد شد؟

قبل از اینکه ایشان به خواستگاری بیاید، امام خمینی را در خواب دیدم. از آن خواب اینگونه متوجه شدم که یکی از سربازان امام به خواستگاری من خواهد آمد و من با او ازدواج خواهم کرد و او پس از مدتی به شهادت خواهد رسید. از این رو آماده بودم با فردی ازدواج کنم که پس از چند سال زندگی به شهادت خواهد رسید.

همچنین همانطور که گفتم به لحاظ عقلی برای خودم استنباط کردم که پایان زندگی تمام انسان‌ها مرگ است. زمان مرگ نیز مشخص نیست. چه بسا انسان یک روز پس از ازدواج بمیرد. پس چه بهتر با فردی ازدواج کنم که سرنوشتش شهادت است و

با خون خود هم از اسلام دفاع خواهد کرد و هم به خانواده‌اش برکت خواهد داد. البته این را هم در ذهن داشتم که حضور در جبهه‌های جنگ الزاماً به معنای شهادت نیست. اگر خداوند به ایشان حیات مادی داد تا به اسلام خدمت کند، بنده نیز در کنار وی سال‌های

سال زندگی خواهم کرد. بنابراین از نظر روحی آماده بودم و وقتی ایشان در جلسه خواستگاری از آرزویش گفت، من متعجب و سرگردان نشدم. صحبت‌هایش را به خوبی شنیدم. چند روزی دوباره به تمامی مسائل فکر کردم و سپس تصمیمم را گرفتم.

او همواره از شهادت سخن می‌گفت و هر بار که از جبهه‌های جنگ بازمی‌گشت از آرزویش می‌گفت. خوشحالم که هیچگاه مانعی برای دستیابی به آرزویش نشدم و او را برای رسیدن به کمال و سعادت، همراهی کردم.

او مرد خدا و بدون ادعا بود. من هیچگاه از ایشان نشنیدم در خصوص پست‌هایی که دارد سخن بگوید. مسئولیت او در سپاه گیلان و تیپ قدس را مدت‌ها بعد از طریق یکی از دوستان متوجه شدم و وقتی به او گفتم که تو چنین مسئولیتی داری، با خنده منکر شد و گفت: برای شما چه فرقی می‌کند فکر کنید در سپاه فقط نظافت می‌کنم.

## خانواده نسبت به اینکه با یک پاسدار و رزمنده ازدواج کنید، مخالفتی نداشتند؟

خیر؛ خانواده من مذهبی و انقلابی بود. البته هر خانواده‌ای نگران سرنوشت فرزندانش است. همانگونه که پدر و مادر من نگران سلامتی حاج محمود بودند، خانواده او نیز نگران بودند. حاج محمود هر بار که به مأموریت می‌رفت، هر دو خانواده نگران و منتظر شنیدن خبری از سلامتی او بودند.

دعای پدر و مادرم همیشه بدرقه راه حاج محمود بود و او را همچون فرزند خود دوست می‌داشتند. همچنین بین محمود و مادرم یک علقه و الفت خاصی وجود داشت. او نه تنها یک همسر و پدر نمونه که یک فرزند نمونه نیز بود.



تصویری از مراسم ازدواج محمود قلی‌پور - سال ۱۳۶۰

خیلی کوچک هستند. گفت: شما بچه‌ها را خوب بزرگ می‌کنی. می‌دانستی که چگونه صحبت کند و من را آرام و به حقیقت نزدیک کند. وقتی می‌گفتم خیلی سخت است، می‌گفت انسان فانی است، من هم انسان هستم، پس هیچ وقت به من دل نیند. من روزی خواهم رفت. دل‌بستگی به انسان خوب نیست. به خدا دل ببند که او نگهدار انسان‌هاست.

### ✿ خبر شهادت حاج محمود را چه زمانی شنیدید؟

قبل از رفتنش به او گفتم که من به تهران خواهم رفت. شب شهادتش در منزل خاله‌ام در تهران بودم که خواب دیدم یکی از بستگان که همسرش پاسدار است، شهید شده، او را در آغوش گرفته‌ام و می‌گویم: قربان قلیت بروم.

خواب را برای خاله‌ام تعریف کردم. گفت: حاج محمود به سلامتی برمی‌گردد. گفتم: خاله! همسر ایشان برمی‌گردد ولی حاج محمود شهید خواهد شد. وقتی صدای مارش حمله را می‌شنیدم ته دلم خالی می‌شد ولی به کسی چیزی نمی‌گفتم. با خودم فکر می‌کردم حاجی شهید شده است. دنبال لباس مشکی می‌گشتم. بستگان می‌گفتند چرا دنبال لباس مشکی هستی؟ می‌گفتم ایام محرم است و چون به منزل شهدا می‌رویم باید لباس مشکی به تن داشته باشیم. در یکی از مجالس مادر شهیدی را دیدم که تک فرزندش شهید شده بود، اما خیلی صبور بود. مدام به او نگاه می‌کردم و با خودم فکر می‌کردم که اگر خبر شهادت حاج محمود را بشنوم، اینگونه صبوری خواهم کرد.

شب بعد به منزل دایی‌ام که آن هم در تهران بود، رفتم. خاله‌ام و شوهرش هم آمدند. خاله‌ام گفت: نمی‌خواهی بروی رشت؟ گفتم: نه، فعلاً می‌خواهم بمانم. شوهرش گفت: بهتر است که برویم! متوجه شدم آن‌ها چیزی می‌دانند و نمی‌خواهند به من بگویند. خاله‌ام گفت: پدرت بیمار است، بیا برویم. گفتم: برویم. وسایل را جمع کردم. در طول مسیر مدام از

در یکی از عملیات‌ها مجروح شد و ترکش‌های زیادی وارد بدنش شد. زمانی که تماس گرفت و گفت در حال حرکت به سمت گیلان هستیم، من گیلان نبودم. او هم از مجروحیتش چیزی به من نگفت. بعدها یکی از همسایه‌ها گفت که وقتی حاج محمود خواست درب خانه را باز کند و ماشین را وارد حیاط کند، زانویش به زمین کشیده می‌شد.

### ✿ شد، خاطره‌ای در این رابطه دارید که برای ما تعریف کنید؟

بله در یکی از عملیات‌ها مجروح شد و ترکش‌های زیادی وارد بدنش شد. زمانی که تماس گرفت و گفت در حال حرکت به سمت گیلان هستیم، من گیلان نبودم. او هم از مجروحیتش چیزی به من نگفت. بعدها یکی از همسایه‌ها گفت که وقتی حاج محمود خواست درب خانه را باز کند و ماشین را وارد حیاط کند، زانویش به زمین کشیده می‌شد.

در مدت زمانی که حاج محمود در منزل بود، با همان وضعیت با بچه‌ها بازی کرد و به‌رغم داشتن درد چیزی نگفت. بعد از چند روز گفت: می‌خواهم برای درمان و خارج کردن ترکش‌ها به بیمارستان بروم. هرچه اصرار کردم که با او بروم قبول نکرد. قرآن کوچکی در جیب پیراهنش داشت. به من سفارش کرد بعد از شهادتم آن را داخل قبر بگذار؛ قرآنی بود که موجب شده بود ترکش به قلبش اصابت نکند.

تنهایی به بیمارستان رفت. پزشک بیمارستان متعجب شد که چرا ایشان همراه ندارد. حاج محمود در طول درمان بی‌تابی نکرد. برخی ترکش‌ها را خارج کردند و گفتند خارج کردن بقیه آن‌ها خطرناک است. او بعد از باندپیچی و درمان به منزل آمد و گفت می‌خواهم ساعتی بخوابم و استراحت کنم. بعد از اینکه بیدار شد، برای اقامه نماز به منزل حاج‌آقا احسان بخش رفت. دوستانش با دیدن حاج محمود گفتند چه طور با این حال و احوال آمده‌ای؟ روزی هم که می‌خواست برود هنوز التهاب بدنش خوب نشده بود. اگر آن‌ها نمی‌رفتند، مبارزه نمی‌کردند و در جبهه‌ها حضور پیدا نمی‌کردند، الان چگونه زندگی می‌کردیم؟

### ✿ در خصوص دیدار آخرتان و آن دیداری که حاج محمود رفت و دیگر برنگشت بگویید.

حدود ساعت ۳ نیمه شب بود که حاج محمود برای چند ساعتی به خانه آمد. با صدای او در حیاط که به یکی می‌گفت: ساعت ۲ بیا دنبالم، بیدار شدم. به سمت در دویدم. ایشان با دیدن من تعجب کرد و گفت: شما بیداری؟ گفتم: من ماه‌هاست که بیدارم. مثل یک فیلم از نظرم می‌گذرد که شما به شهادت می‌رسی. لبخند زیبایی زد و گفت: نمی‌دانم چه کار کردم که نمی‌توانم به شهادت برسم.

تا اذان صبح بیدار ماند و از آرزوی شهادت گفت. او گفت: «خانم! خوب به من نگاه کن. محمود تو دیگر بر نمی‌گردد.» این جمله خیلی برایم سنگین بود. باتوجه به خواب‌هایی که دیده بودم می‌دانستم شهادت حاج محمود نزدیک است.

به او نگاه کردم. لبخند زد. گفتم: چه طور به این نتیجه رسیدی؟ گفت: شهید بیگلو را در خواب دیدم و گفت محمود دیگر وقتش است که بیایی.

و آن شب خوشحال بود. به محمود گفتم: بچه‌ها

### ✿ بعد از ازدواج کجا زندگی کردید؟

ابتدا به مدت ۲ ماه در چالوس زندگی کردیم و بعد به رشت رفتیم.

### ✿ آیا شهید قلی‌پور در طول زندگی درخواست کمک، مشورت یا یاری از شما داشت؟

درخواستی که ایشان از من داشت، صبر و تحمل بود. او در مورد کارها و مسئولیت‌هایش چیزی نمی‌گفت؛ چراکه نمی‌خواست من و مادرش ناراحت شویم، اما همه می‌دانستیم که او مرد میدان جنگ و عمل است.

### ✿ زمانی که ایشان در ماموریت یا در جبهه‌های جنگ بود، چگونه ارتباط برقرار می‌کردید؟

حاج محمود گاهی اوقات از طریق نامه و گاهی وقت‌ها با تماس تلفنی ما را از سلامتی‌اش باخبر می‌کرد و جویای احوال همدیگر می‌شدیم. ارسال نامه اینگونه بود که اگر یکی از دوستانش قصد داشت به شهر بیاید، ایشان نامه را به او می‌داد تا بیاورد.

آن روزهایی که حاج محمود در جبهه‌های غرب حضور داشت، خبر رسید که یکی از پادگان‌ها بمباران شده و تعدادی بسیاری از رزمندگان به شهادت رسیدند. با شنیدن این خبر بی‌تاب شدیم. مادرش بیش از همه نگران بود و اصرار داشت به منزل حاج‌آقا احسان بخش نماینده ولی فقیه در گیلان برویم و از ایشان جویا بشویم. گفتم: مادر جان! حاج محمود دوست ندارد، من به در خانه دیگران بروم و پیگیر سلامتی او باشم.

### ✿ ویژگی‌های حاج محمود به عنوان همسر و پدر چه بود؟

او بسیار متواضع و مهربان بود. زبانم از بیان شجاعت‌های این مرد قاصر است. حاج محمود وقتی به منزل می‌آمد، تمام وقتش در خدمت خانواده بود. با بچه‌ها بازی می‌کرد و طوری رفتار می‌کرد که خانواده نگران و در التهاب نباشد.

یکی از دوستان به من گفت: نذر امام جواد (ع) کن تا حاج محمود دیگر به جبهه نرود. من گفتم: اگر من نذر کردم و ایشان شهید نشد، اما در کنار من و در حضور من، دار فانی را وداع گفت، چه کنم؟ نمی‌خواستم مانعی در مسیر دستیابی حاج محمود به هدفش باشم.

او همسر و پدر خوبی برای خانواده بود. وقتی به منزل می‌آمد، وقتش را با خانواده می‌گذراند. با یکدیگر به سفر می‌رفتیم. با توجه به اینکه مادرش اصفهانی بود، به اصفهان می‌رفتیم. او وظیفی را که در قبال خانواده داشت، انجام می‌داد. من هم خودم را آماده می‌کردم که اگر روزی نبود، با شرایط و اوضاع کنار بیایم.

### ✿ گفته می‌شود که ایشان یک بار مجروح نیز

✓  
**حاج محمود بچه‌ها را سوار موتور می‌کرد، به بیرون می‌برد و برای آن‌ها بستنی و خوراکی می‌خرید. بعد از شهادت پدرشان، روزی دست بچه‌ها را گرفتم، بیرون بردم و گفتم خودم برای تان خوراکی می‌گیرم. می‌گفتند نه، بابا محمود بیاد و ما با او بریم. این شرایط برایم سخت بود. اگر بگویم سخت نگذشت، انکار واقعیت است. سخت بود، اما خداوند ما را در سختی‌ها نگه داشت. این از الطاف خداوند بود که صبوری کنم. بچه‌ها پدر را می‌خواستند و خداوند کمک کرد.**

آن مادر شهید گفتم. شوهر خاله‌ام گفت: تو هم یاد بگیر که صبور باشی!

دیروقت به رشت رسیدیم و چون دیروقت بود، به منزل خاله‌ام رفتم. بیشتر فامیل آنجا بودند. پدرم و دختر خاله‌ام که همسر ایشان دوست و مثل برادر برای حاج محمود بودند پرسیدم: چه خبر است؟ چرا همه اینجا هستید؟ به قدری نگران شدم که وقتی با پدرم روبرو شدم، متوجه قرمزی چشم‌هایش بر اثر اشک ریختن‌های بسیار نشدم.

به هر چیزی فکر می‌کردم، جز شهادت حاج محمود. آن شب از فرط خستگی و با هزار فکر جورواجور خوابیدم. فردای آن شب یکی از بستگان مرا خواست. من هم رفتم و کنارش نشستم. خاله‌ام به دامادش گفت: علی چرا اینقدر صدای آمبولانس می‌آید؟ آن بنده خدا هم به من گفت: خواهرم می‌دانی که حاج علی گلستانی به شهادت رسیده؟ گفتم: خدا به خانواده‌اش صبر بدهد. بعد گفت: محمدنژاد هم شهید شده. باز گفتم: خدا به خانواده‌اش صبر بدهد. او نام چند نفر دیگر هم گفت و من باز تکرار کردم. بعد از مدتی گفت: حاج محمود زخمی شده! اندکی سکوت کردم. یک‌دفعه به خودم آمدم. گفتم کجای بدنش آسیب دیده؟ می‌خواهم حاجی را ببینم. گفتند شیراز است. باز سکوت حاکم شد. تازه متوجه شدم که حاج محمود شهید شده است.

از او پرسیدم: حاج محمود شهید شده؟ گفت: بله. آرام بلند شدم، به اتاقی رفتم و با خودم خلوت کردم. شهادت برای شهدا شیرین است، اما برای خانواده‌هایشان بی‌تابی دارد. به تعدادی از عکس‌های حاج محمود نگاه کردم و اشک ریختم. ساعتی در تنهایی گذراندم. تمام خاطرات، لبخندهای حاج محمود، برخوردهایش و... برایم مرور شد. زمانی که پیکرش را به خاک می‌سپردند، حاضرین

خیلی بی‌تابی می‌کردند. مراسم بسیار باشکوهی برگزار شد. برخی درخواست داشتند پیکر شهید را ببینند. من هم خواستم حاجی را برای ساعتی به خانه بیاورند تا وداع داشته باشیم. گفتند نمی‌توانیم قول بدهیم چون مردم هجوم می‌آورند. در نتیجه به سپاه رفتیم و چند ساعتی من و مادرش در کنار پیکرش بودیم و با او صحبت کردیم.

🌀 **بعد از شهادت حاج محمود به بچه‌ها در مورد نبودن پدرشان چه گفتید؟**

بعد از شهادت حاج محمود، برخی حرف‌ها مبنی بر اینکه خانم شهید قلبی‌پور چه‌طور می‌خواهد زندگی کند و فرزندانش را بزرگ کند، می‌شنیدم. توکل من به خدا بود. دخترانم کوچک بودند و خیلی بی‌تابی می‌کردند. دختر بزرگم ۴ ساله بود و به دنبال پدرش می‌گشت. من از اول هیچ وقت به بچه‌ها وعده‌های دروغین ندادم. با بچه‌ها صریح صحبت کردم و گفتم پدر دیگر نیست.

حاج محمود موتور داشت. دختر کوچکم که ۲/۵ ساله بود، وقتی صدای موتور را می‌شنید، سرپله می‌رفت، دست‌های کوچکش را به هم می‌زد و می‌گفت: بابا محمود اومده. شرایط خیلی سخت بود، اما باید همه چیز را جمع و جور می‌کردم. بچه‌ها در حال بزرگ شدن بودند و ناپیوستگی آسیب می‌دیدند. اگر ضعف نشان می‌دادم، آسیب بیشتری متوجه بچه‌ها می‌شد. به بچه‌ها فهماندم که شهید و شهادت چیست و همه این‌ها را در قالب فیلم و بازی ارائه دادم تا بپذیرند.

حاج محمود بچه‌ها را سوار موتور می‌کرد، به بیرون می‌برد و برای آن‌ها بستنی و خوراکی می‌خرید. بعد از شهادت پدرشان، روزی دست بچه‌ها را گرفتم، بیرون بردم و گفتم خودم برای تان خوراکی می‌گیرم. می‌گفتند نه، بابا محمود بیاد و ما با او بریم. این شرایط برایم سخت بود. اگر بگویم سخت نگذشت، انکار واقعیت است. سخت بود، اما خداوند ما را در

سختی‌ها نگه داشت. این از الطاف خداوند بود که صبوری کنم. بچه‌ها پدر را می‌خواستند و خداوند کمک کرد.

همه از علاقه من نسبت به ایشان مطلع بودند. اگر شهادت نبود، من طاقت دوری‌اش را نداشتم. این علاقه برگرفته از محبت‌های ایشان بود. حاج محمود برای من مثل یک معلم بود. من شاگردی بودم که می‌خواست که در کنار استادش باشد، بنشیند و گوش بدهد. او خیلی کم اما مفید صحبت می‌کرد. در زندگی بسیار صبور بود و کلامش در وجود من می‌نشست.

🌀 **مهم‌ترین دغدغه شهید قلبی‌پور چه بود؟**

«اطاعت از رهبری»؛ در وصیت‌نامه‌اش آمده است که «درد هر تیر و ترکش را تحمل می‌کنم ولی اندوه امام خمینی را هرگز. از میان رنگ‌ها سرخ را برگزیدم و از میان مرگ‌ها شهادت را» خط‌قرمز اطاعت از رهبری بود. اطاعت از رهبری یعنی مصون ماندن از انحرافات.

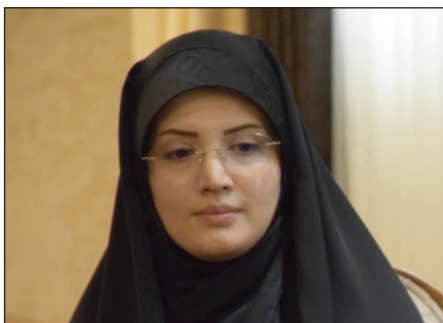
🌀 **با چه بُعدی از شخصیت ایشان بعد از شهادتشان آشنا شدید؟**

بعد از شهادت حاج محمود خیلی‌ها زحمت کشیدند و به دیدن ما آمدند. برخی از خانواده‌ها با گریه می‌گفتند که حاج محمود شب‌ها وسایل و اقلام برایشان می‌برد، بدون آن که کسی متوجه شود. حاج محمود حواسش به همه چیز بود.

مدتی پس از شهادت ایشان برای مراسم سوگواری امام حسین (ع) به منزل حاج‌آقا احسان‌بخش در خیابان حاجی‌آباد رفتم. خانمی جلوی ماشین را گرفت و با گریه گفت: فرزند من را شهید شما نجات داده است. آن مادر گفت: بچه من کم سن و سال بود که وارد گروهک‌ها شد. وقتی گرفتار و اسیر شد، شهید قلبی‌پور آن‌قدر با او صحبت کرد تا فرزندم متوجه اشتباهش شد و حالا او صحیح و سالم در کنارم است.



■ سردار شهید حاج محمود قلبی‌پور سال ۱۳۶۴ گیلان - سپاه گیلان شورای مشترک فرماندهی تیپ قدس و سپاه گیلان



اوقات ما را نیز مخاطب قرار می دهند. این حرف‌ها شاید آزادهننده باشد، اما محرم هرسال با شنیدن روضه‌ها و ذکر مصیبت اهل بیت (ع) به خدا می‌گوییم: شرمندیم، مسائل و مشکلات ما در برابر مصیبت‌ها و بلاهایی که بر امام حسین (ع) و اهل بیت (ع) وارد آمد، قطعاً هیچ هستند. در بسیاری از موارد با دادن اطلاعات صحیح و گفتگو سعی می‌کنم، افراد را متوجه واقعیت کنم، ولی برخی افراد را باید به حال خودشان واگذارم. من سعی می‌کنم از نظر اخلاقی پیرو پدر باشم؛ هرچند مانند پدر بودن سخت است.

#### در مسیر زندگی و پیرو پدر بودن، از او چه می‌خواهید؟

خداوند می‌فرماید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، نمرده‌اند. پس باور دارم که شهدا زنده‌اند. بر این اساس در هر گرفتاری و مشکلات با پدر صحبت می‌کنم.

#### به نظر شما جامعه تا چه میزان با آرمان‌های شهدا پیوند و ارتباط دارد؟

این سؤال اندکی سیاسی است. ولی باز تاکید می‌کنم که همه باید پشت ولایت‌فقیه باشند و در این مسیر حرکت کنند. به یقین آرمان شهدا تغییری نکرده است؛ به خصوص پدرم که همواره بر مسیر رهبری تاکید داشتند. اما اگر برخی بخواهند پیشی بگیرند و یا تأخیر داشته باشند از آرمان‌ها دور خواهیم شد.

#### چرا شما مایل نیستید که وارد فعالیت‌های سیاسی شوید؟

اگر پدر زنده بود، همگام با ایشان پیش می‌رفتیم. اکنون رسالت بزرگی از ایشان بر عهده من و خواهرم است. دلم نمی‌خواهد وارد احزاب سیاسی شوم. پدرم در اوایل انقلاب که گروه‌های سیاسی متعددی وجود داشت، به هیچ کدام از آنها ورود نکرد و درگیر احزاب نشد و فقط در مسیر صراط مستقیم که به ولایت‌فقیه ختم می‌شد حرکت کرد. ما نیز تلاش خواهیم کرد همان راه را ادامه بدهیم.

#### برای شناخت آرمان‌های شهدا چه باید کرد؟

اگر اهداف شهدا به جامعه نشان داده شود، آن آرمان‌ها بهتر درک خواهند شد. زمان حاضر، عصر تبلیغات است. در این زمینه باید آن قدر غنی و توانمند باشیم که هر ضدتبلیغی را با تبلیغ صحیح خنثی کنیم. باید اهداف شهدا را به درستی نشان بدهیم و مدام روی آن کار کنیم. برنامه‌ها نباید به یک دوره خاص اختصاص داشته باشند و باید مداوم این برنامه‌ها برگزار و اجرا شود.

«فاطمه قلی پور» فرزند سردار شهید قلی پور در گفت‌وگو با شاهد یاران

## بزرگترین دغدغه پدرم پیروی از رهبری بود

### درآمد

«فاطمه قلی پور» دومین فرزند سردار شهید حاج محمود قلی پور است که اکنون در استانداری گیلان مشغول به کار است. او در زمان شهادت پدر، کمتر از ۳ سال سن داشت. خانم قلی پور معتقد است که نبود پدر دلتنگی‌های خودش را دارد، اما پدر راهش را انتخاب کرده بود و در وصیت‌نامه‌اش تاکید داشت که ما نیز در مسیر آرمان‌های ایشان حرکت کنیم. در ادامه این گفت‌وگو را می‌خوانید.

#### شما چندمین فرزند شهید قلی پور هستید؟

زمان شهادت پدر چند ساله بودید و شناختان از پدر چیست؟  
من فاطمه قلی پور فرزند دوم شهید حاج محمود قلی پور هستم. زمانی که پدر به شهادت رسید، دو سال و هشت ماه داشتم. در حال حاضر کارمند استانداری گیلان و در بخش برنامه و بودجه مشغول به کار هستم. شناختم از پدر بیشتر از دست‌نوشته‌هایش و گفته‌های اطرافیان است.

#### اینکه پدرتان یکی از سرداران شهید دفاع مقدس است، چه احساسی دارید؟

بیشتر از همه شاکر خداوند هستم. خداوند انسان‌ها را مختار و با اراده آفریده و انتخاب را برعهده خودشان گذاشته است، به غیر پدر و مادر. خداوند در رزق من قرار داد تا چنین پدر و مادری داشته باشم؛ پدر و مادری که به آن‌ها افتخار می‌کنم و از این بابت از خداوند سپاسگزارم.

#### آیا دوست داشتید، پدرتان در قید حیات مادی بود و در کنارتان بود؟

حضور پدر و مادر در زندگی هر انسانی لازم است و در این باره شکی نیست. پدر و مادر پیامبران زندگی آدم هستند. هرکسی خلاف این را بگوید، به دور از واقعیت صحبت کرده است. پدرم راهش را انتخاب و در وصیت‌نامه‌اش تاکید کرده بود که ما در مسیری که ایشان رفتند، قرار بگیریم. این برای من جای شکر دارد و خوشحالم که پدر این‌گونه بود.

#### شهید قلی پور برای تحقق آرمان‌هایی به شهادت رسید. نسبت شما با آن آرمان‌ها چگونه است؟

دغدغه بزرگ پدرم تبعیت از رهبری بود. در تمام دست‌نوشته‌هایش و خاطراتی که افراد مختلف از ایشان بیان کرده‌اند، بر این نکته تاکید شده است. پدرم معتقد بود که «ولایت مطلقه فقیه» را باید قبول داشت و پیرو رهبری باشیم. این موضوع خواست و تاکید ایشان بود. مادر گرامی ام همواره در زندگی یادآوری کردند که ما نیز باید در این مسیر باشیم. تمام تلاش ما بر این است که در این مسیر باشیم. حال چه مقدار موفق بوده‌ایم، قضاوتش با دیگران است.

#### آیا در جامعه با مسائل و موضوعاتی روبرو شدید که آزرده‌خاطر شوید؟

بله؛ موارد بسیاری پیش آمده است. برخی هر چیزی و هر موضوعی را به مسائل ارزشی نسبت می‌دهند و گاهی



گفت‌وگوی شاهد یاران با «مهدی جهان‌دیده»

## همراه با حاج محمود؛ از روزهای انقلاب تا مبارزه با منافقین و بعثی‌ها

درآمد

اختلاف سنی حاج مهدی و حاج محمود یک یا دو سال بیشتر نیست. خودش می‌گوید: «سال ۱۳۵۰ با حاج محمود آشنا شدم و به مرور دوستی مان عمیق‌تر شد. با هم در تظاهرات علیه رژیم پهلوی حضور داشتیم و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی وارد کمیته و سپاه شدیم.» صحبت از سردار «مهدی جهان‌دیده» است؛ کسی که وقتی پای صحبت‌هایش می‌نشینی، انگار به دایره‌المعارف تاریخ معاصر گیلان دست یافته‌ای. او در گفت‌وگو با «شاهد یاران» به تشریح رویدادها و اتفاقات با نگاه ویژه به نقش سردار شهید قلی‌پور پرداخت.

## دوستی شما با سردار شهید قلی پور از چه زمانی و چگونه آغاز شد و ادامه پیدا کرد؟

اولین بار سال ۱۳۵۰ حاج محمود را دیدم و با او آشنا شدم. خانه‌شان در کوچه غفاری راسته انبار نفت بود و با پسرعموهایم فوتبال بازی می‌کرد. از آنجا با هم آشنا شدیم. او جوانی ساده و از یک خانواده متوسط و مذهبی و پدرش استوار ژاندار مری بود. محمود بعد از دریافت مدرک دیپلم طبیعی به سربازی رفت که بخشی از دوران خدمتش را در نیروی دریایی گذراند.

سال ۵۵ دوره سربازی‌اش به پایان رسید و آرام آرام در جریان مبارزات انقلابی قرار گرفتیم. اعتراضات نیز به تدریج فراگیرتر شد. راهپیمایی‌ها در رشت در دو خیابان تختی (کوروش) و سردار جنگل (سام) انجام می‌گرفت؛ چراکه این دو خیابان راه فرار بسیاری داشت و مبارزان و مردم می‌توانستند در کوچه‌های اطراف پراکنده شوند. خیابان تختی در روز شاهد راهپیمایی‌ها و در شب شاهد درگیری نیروهای انقلابی با ماموران رژیم بود. حاج محمود در راهپیمایی‌ها حضور فعالی داشت. او با عشق وافر به امام خمینی (ره) در میدان مبارزه با رژیم ستم‌شاهی حضور داشت.

## خاطره‌ای از آن روزها هم دارید که برای ما بیان کنید؟

در یکی از روزهای منتهی به پیروزی انقلاب، محمود به همراه جمعی از جوانان تصمیم گرفتند، کلاتتری شماره ۳ رشت را که در میدان صیقلان بود، تصرف کنند. ماموران این کلاتتری با تظاهرکنندگان برخورد شدیدی داشتند و در روزهای آخر به سوی مردم شلیک کردند و دو نفر را به شهادت رساندند. یک شب این تصمیم را عملی کردند و حدود ساعت سه نیمه شب آن کلاتتری را به تصرف خود درآوردند. همزمان خبر رسید، گروهی دیگر به مقر ساواک که در

پس از چند ماه و در آستانه تشکیل سپاه پاسداران، حاج آقا احسان بخش تعدادی از افراد را به عنوان نیروهای اولیه و موسسین سپاه گیلان به تهران معرفی کرد که حاج محمود قلی پور یکی از آن افراد بود. بنده، شهیدان بیگلو و افتخاری و آقایان هوشیاری، جدی، آرمون و چند نفر دیگر نیز معرفی شده بودیم که در مجموع حدود ۳۰ نفر بودیم و برای گذراندن دوره‌های آموزشی به پادگان امام علی (ع) تهران اعزام شدیم.

استانداری سابق بود نیز حمله کردند. حاج محمود و دوستانش به کمک آن گروه رفتند و مقر ساواک را هم تسخیر کردند.

## پس از پیروزی انقلاب اسلامی چه مسئولیتی داشتید و همکاری‌های شما با شهید قلی پور چگونه بود؟

از شب بیست و سوم بهمن سال ۵۷، کمیته انقلاب اسلامی رشت با نظارت حاج آقا احسان بخش در سبزه میدان تشکیل شد. حاج محمود برای پاسداری از انقلاب به کمیته مرکزی رشت رفت و در آنجا شروع به فعالیت کرد. من هم در یکی از کمیته‌های محلی حضور پیدا کردم.

پس از مدتی وقتی ایشان من را دید، درخواست داد تا به کمیته مرکزی بروم. او می‌گفت برخی افراد صلاحیت حضور در کمیته ندارند. بنده به کمیته مرکزی رشت رفتم و با حاج محمود همکاری کردم.

پس از اینکه شورای کمیته مرکزی زیر نظر حاج آقا احسان بخش تشکیل شد، حاج محمود مسئول عملیات شد. او انسان شجاع و جسوری بود. حاج آقا احسان بخش اعتماد بسیاری به حاج محمود داشت. او حقوق نیروهای کمیته را به حاج محمود می‌داد تا به آن‌ها بدهد.

پس از چند ماه و در آستانه تشکیل سپاه پاسداران، حاج آقا احسان بخش تعدادی از افراد را به عنوان نیروهای اولیه و موسسین سپاه گیلان به تهران معرفی کرد که حاج محمود قلی پور یکی از آن افراد بود. بنده، شهیدان بیگلو و افتخاری و آقایان هوشیاری، جدی، آرمون و چند نفر دیگر نیز معرفی شده بودیم که در مجموع حدود ۳۰ نفر بودیم و برای گذراندن دوره‌های آموزشی به پادگان امام علی (ع) تهران اعزام شدیم.

## سپاه گیلان چگونه شکل گرفت؟

سپاه پاسداران در محل سپاه دانش دختران در «پل عراق» تاسیس شد. آن پل در نزدیکی جاده تهران بود و مردم آن محل، تهران را عراقات می‌نامیدند. برخی در زمان جنگ به شوخی می‌گفتند که صدام گفته است، ایران باید پل عراق در رشت را به من بدهد.

ساختمان سپاه دانش دختران، کوچک و دارای یک خوابگاه دوطبقه و یک آشپزخانه کوچک بود. ما بدون امکانات به آنجا رفتیم و مستقر شدیم و به تدریج سپاه پاسداران گیلان شکل گرفت.

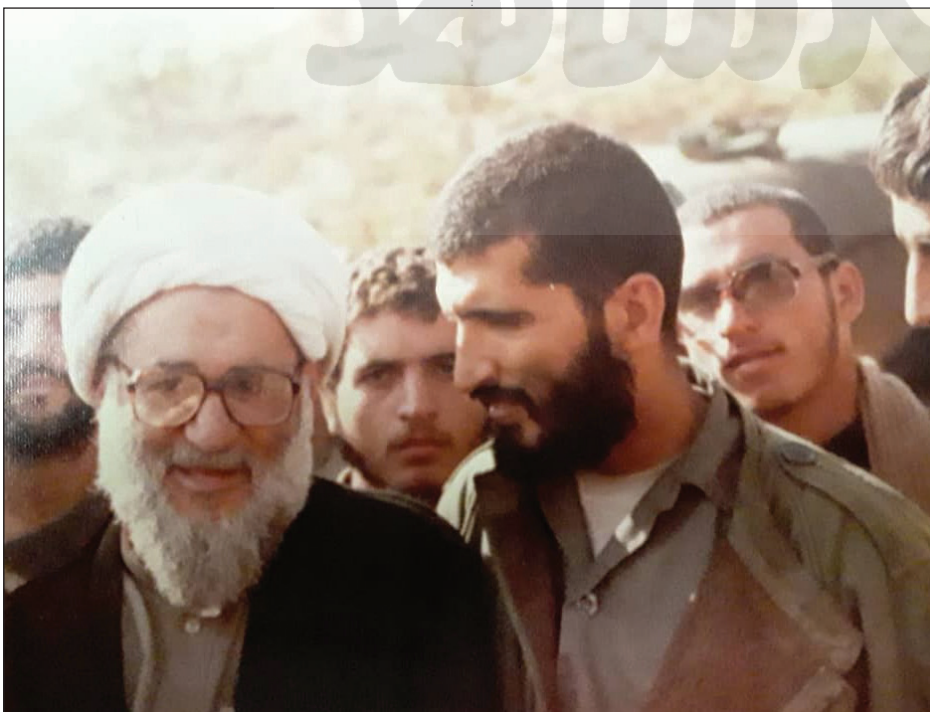
البته پیش از آن سپاه دیگری هم در گیلان شکل گرفته بود، اما چون فرمانده آن جزو هواداران سازمان مجاهدین خلق بود، آن سپاه برچیده شد.

سپاهی که ما تشکیل دادیم، رسمی بود. سپاه گیلان را با حدود ۲۵ نفر و با سختی‌های فراوان تاسیس کردیم. یک شب عده‌ای حمله کردند و می‌خواستند سپاه را بگیرند، اما با مقاومتی که انجام دادید، موفق نشدند. لباسی هم که به ما داده بودند به تن برخی گشاد و به تن برخی هم تنگ بود.

## اعزام نیروهای گیلانی به کردستان از چه زمانی آغاز شد؟

آن روزهایی که در تهران مشغول گذراندن آموزش‌های نظامی بودیم، غانله کردستان آغاز شد. پس از بازگشت از تهران، یک گروهان از نیروها به کردستان رفتند و به مقابله با ضدانقلاب پرداختند.

همچنین یک تیم شامل حاج محمود، سردار بیگلو و آقای هوشیاری تشکیل شد و مامور به جذب و آموزش داوطلبان پاسداری شدند. دوره‌های آموزشی کوتاه و مقدماتی بود.



■ جبهه جنوب و حضور شهید قلی پور در کنار ایت الله احسان بخش.

### ازدواج ایشان با همسرشان هم مربوط به آن دوره است؟

بله. حاج محمود دوست پاسداری به نام آقای هوشیاری داشت. دخترخاله خانم آقای هوشیاری، همسر سردار قلی پور شد. کانون بسیج، محل برگزاری مراسم ازدواج شان بود. جشن مختصری با حضور جمعی از پاسداران برگزار شد.

حاج محمود و همسرش در ابتدا مستأجر بودند. ضمن اینکه حاج محمود یا در ماموریت بود یا در جبهه‌های جنگ حضور داشت. حاصل این ازدواج دو دختر است.

### از آخرین دیدارتان با حاج محمود برای ما بگویید.

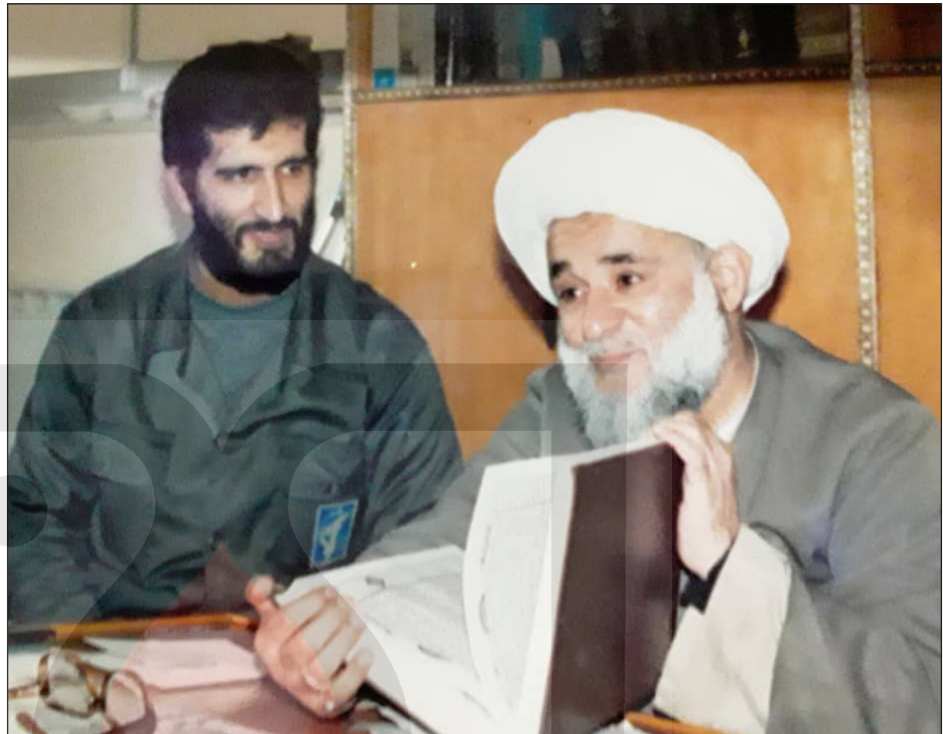
زمان شهادت حاج محمود در رشت بودم. آن زمان یک مقر نیروی دریایی سپاه تشکیل داده بودیم. این مقر در زیباکنار بود که حاج محمود هم در شکل‌گیری آن نقش داشت. در زمان شهادت حاج محمود، من فرمانده نیروی دریایی سپاه در زیباکنار بودم. این مقر به لحاظ اداری زیر نظر لشکر قدس و از نظر تدارکاتی زیر نظر نیروی دریایی بود.

من چون مداح بودم و زیارت عاشورا می‌خواندم، حاج محمود من را دعوت کرد تا برای مراسم قرائت دعای کمیل به سنندج بروم. به سنندج رفتم و دعای کمیل خواندم. آن دیدار آخرین دیدارمان بود. در آن دیدار به من پیشنهاد داد تا معاونش بشوم، اما توفیق نبود و ایشان هم به شهادت رسید.

همه او را دوست داشتند و وقتی خبر شهادت حاج محمود به پاسداران رسید، احساس یتیمی کردند و رنج بسیاری در چهره آنان نمایان شد. وقتی پیکر ایشان را به رشت آوردند، نیروها تا صبح کنار پیکرش بودند.

او عامل وحدت و انسجام بود. همه را به نماز جماعت و دوستی دعوت می‌کرد. مدیری بود که هم صلابت و جدیت داشت و هم مهربان و عطف بود. تمام وجودش را وقف اسلام و انقلاب کرد. در مراسم تشییع پیکرش، جمعیت بسیاری حضور پیدا کردند و پیکر این شهید بزرگوار با عزت و احترام بسیار در مزار شهدا به خاک سپرده شد.

**اولین گروه رزمندگان گیلانی به فرماندهی حاج محمود قلی پور به جبهه سرپل ذهاب اعزام شدند. حدود ۶۴ نفر بودیم که به آن منطقه رفتیم. شرایط سختی بود و امکانات خوبی نداشتیم. کل تسلیحات ما ۲ خشاب فشنگ، تفنگ ژ-۳ و یک نارنجک بود.**



اولین مراسم تشییع پیکرهای شهدا که در رشت برگزار شد، مردم زیادی برای بدرقه شهدا آمدند. آن مراسم تاثیر زیادی بر روحیه مردم گذاشت و به مدت سه روز عزای عمومی اعلام شد.

### نقش شهید قلی پور در مقابله با اقدامات و تحرکات منافقین در استان گیلان چه بود؟

با سپردن مسئولیت عملیات سپاه گیلان به ایشان مرحله جدید از فعالیت‌های سپاه شروع شد. البته از ابتدای سال ۶۰ و با آغاز ترورها توسط سازمان مجاهدین خلق، فعالیت‌های سپاه بیشتر شد.

با مدیریت حاج محمود، نیروها برای مبارزه با منافقین سازمان‌دهی شدند. نیروها اندک بودند و علاوه بر مقابله با ضدانقلاب در کردستان و دشمن‌بعضی در جبهه‌های جنگ، حالا باید در شهرها و جنگل‌ها با منافقین نیز مقابله می‌کردیم.

اما با این وجود اقدامات بسیار خوبی انجام گرفت. بسیاری از منافقین دستگیر شدند و تعداد زیادی از خانه‌های تیمی سازمان برچیده شد. تدبیر و مدیریت حاج محمود نقش موثری در خنثی‌سازی اقدامات منافقین داشت.

### نقش شهید قلی پور در شکل‌گیری لشکر قدس گیلان چه بود؟

مسئولان تشخیص دادند که حاج محمود می‌تواند یکی از نیروهای کارآمد و موثر در تشکیل لشکر قدس گیلان باشد. از این رو ایشان به عنوان رئیس ستاد لشکر انتخاب و سپس به کردستان اعزام شد. نیروهایی هم که به حاج محمود علاقه‌مند بودند، همراه با او به کردستان رفتند.

سپس حاج محمود به دلیل مدیریت خوبی که داشت، مسئولیت عملیات سپاه گیلان را بر عهده گرفت. واحد عملیات بسیار مهم بود، چراکه هم درگیر جنگ بودیم و هم با ضدانقلاب مقابله می‌کردیم.

### اولین اعزام رزمندگان گیلانی به جبهه‌های جنگ چگونه بود؟

اولین گروه رزمندگان گیلانی به فرماندهی حاج محمود قلی پور به جبهه سرپل ذهاب اعزام شدند. حدود ۶۴ نفر بودیم که به آن منطقه رفتیم. شرایط سختی بود و امکانات خوبی نداشتیم. کل تسلیحات ما ۲ خشاب فشنگ، تفنگ ژ-۳ و یک نارنجک بود.

وقتی وارد سرپل ذهاب شدیم، عراقی‌ها از همه طرف به سمت ما حمله و تیراندازی کردند. ۱۲ نفر از نیروهایمان در همان درگیری اولیه به شهادت رسیدند. سرپل ذهاب دشتی بود که در آن نمی‌شد جان پناه پیدا کرد. من رفتم پیش حاج محمود قلی پور و گفتم اینجا هیچ جان‌پناهی ندارد، غذا هم نخورده‌ایم. چه کنیم؟ گفت: یک خانه خالی پیدا کنید و به آنجا بروید. بالاخره یک خانه پیدا کردیم و حاج محمود و شهید یدالله قلی پور شب‌ها برای ما غذا می‌آوردند. پس از گذشت هفت روز اعلام شد که به زودی عملیاتی اجرا خواهد شد. منطقه عملیات هم ارتفاعات بازی‌دراز بود.

شهید قلی پور حدود یک ماه در آن منطقه ماند. شجاعت، مدیریت و منطقه‌شناسی او زبانزد بود. یک روز در مقر بودم که دیدم حاج محمود با لباس‌های خیس وارد شد. پرسیدم: چه شده؟ گفت: در یکی از محورها بر اثر اصابت خمپاره نیروهایی که در کنار رودخانه بودند به شهادت رسیدند و به داخل آب افتادند. آن شهدا را از آب بیرون کشیدیم و لباس‌هایم خیس شد.





سردار «حاج احمد عسگری» در گفت‌وگو با شاهد یاران

## شهید قلی‌پور اولین فرمانده جبهه‌های جنگ در گیلان بود

درآمد

باغ کاتوزیان در رشت محلی برای بازی فوتبال، شروع و تداوم رفاقت حاج احمد عسگری با سردار شهید قلی‌پور است؛ رفاقتی که منجر به همکاری و همراهی شد. آن همراهی از مبارزه با رژیم ستم‌شاهی آغاز و تا حضور در جبهه‌های جنگ و ماموریت‌های مقابله با ضدانقلاب ادامه یافت. پس از شهادت حاج محمود قلی‌پور، دخترش عروس حاج احمد عسگری شده و حالا او و شهید قلی‌پور پدر بزرگ‌های نوه‌ای به نام «امیر مهدی» هستند. حاج احمد می‌گوید امیر مهدی شبیه حاج محمود است. خنده و گریه‌اش من را به یاد او می‌اندازد. در ادامه گفت‌وگو شاهد یاران را با وی می‌خوانید.

## چه زمانی و کجا با سردار شهید حاج محمود قلی‌پور آشنا شدید و نحوه آشنایی شما با ایشان چگونه بود؟

محمود قلی‌پور از بچه‌های محله «سوخته بنده» در خیابان تختی بود و خانه ما در محله «سوخته کیه» (شهید مطهری کنونی) بود. در آن حوالی باغی به نام «کاتوزیان» بود که در آن فوتبال بازی می‌کردیم. محمود را اولین بار آنجا دیدم و آشنا شدم، البته من حدود ۵ سال از ایشان بزرگتر بودم. پدر آقا محمود در ژاندارمری خدمت می‌کرد و مادر گرمی‌شان خانه‌دار و بسیار مومن بودند. اصلیت پدرشان هستپر (تالش) بود که بعد از انقلاب به رحمت خدا رفت.

آقا محمود در مبارزه با رژیم پهلوی نقش مهمی داشت. برای مبارزه با رژیم شاهنشاهی گروه‌های مذهبی و هیات‌های مختلفی در مساجد شکل گرفت. اولین حرکت از مسجد سوخته تکیه انجام گرفت. حاج آقا احسان بخش و آقای ربانی موافق با فعالیت مسلحانه نبودند. توصیه‌شان به انجام کارهای فرهنگی بود، آقا محمود هم در این راستا فعالیت می‌کرد. هدف این بود که بین مردم روشنگری و آگاه‌سازی انجام بگیرد. شهید قلی‌پور اقدام به تکثیر و پخش اعلامیه‌های انقلابی و تشویق و هدایت گروه‌های مردمی برای حضور در تظاهرات علیه رژیم پهلوی می‌کرد. او در طول دوران مبارزه تعقیب شد، اما دستگیر نشد. راهپیمایی‌ها توسط حاج آقا احسان بخش مدیریت می‌شد و تلاش می‌شد بچه‌ها توسط ساواک دستگیر نشوند. آقا محمود پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به خدمت سربازی رفت و با پیروزی انقلاب با آیت‌الله احسان بخش همکاری کرد. بنده نیز با حاج آقا احسان بخش و شهید ربانی املشی همکاری داشتم. در نتیجه ارتباطات و همکاری‌های بنده با آقا محمود بیشتر شد.

شهید قلی‌پور به دلیل روحیات خاصی که داشت، در جذب جوانان موفق بود. او بسیار رئوف و مهربان بود و بسیار زود با افراد ارتباط برقرار می‌کرد. آقا محمود در دوستی وفادار بود و اگر با کسی رفیق می‌شد، برایش سنگ تمام می‌گذاشت. او یک جوانمرد بود.

## نقش شما و سردار شهید قلی‌پور در راه‌اندازی و مدیریت کمیته‌های انقلاب اسلامی چه بود؟

کمیته‌های انقلاب اسلامی در رشت شامل سه بخش بود. بخش نخست در خانه استانداری مستقر بود و مدیریت آن با حاج آقا احسان بخش بود. بنده و آقا محمود هم آنجا بودیم. بخش دوم در نیروی دریایی بود. افراد مختلفی از جمله شهید بیگلر آنجا بودند. بخش سوم هم در شهر بانی بود. ما تا خردادماه سال ۵۸ که سپاه رشت تشکیل شد در کمیته‌های انقلاب اسلامی بودیم. آقای اسلامی و سخنگوی دولت موقت به همراه جمعی به رشت آمدند و حاج آقا احسان بخش لیستی از نیروها برای تشکیل سپاه به آن‌ها داد. با تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شهید قلی‌پور اقدام به آموزش نیروها کرد. چون در زمان خدمت تکاور ارتش بود و با مسایل نظامی آشنا داشت.

## با تشکیل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و آغاز جنگ تحمیلی، سردار شهید قلی‌پور چه ماموریت‌هایی انجام داد؟

حاج محمود را می‌توان اولین فرمانده جنگ در گیلان نام برد؛ چراکه او یک روز پس از آغاز جنگ، یک گردان رزمی تشکیل داد، نیروهای آن را آموزش داد و در مهرماه سال ۵۹ همراه با آن نیروها به سرپل ذهاب رفت. حماسه‌آفرینی‌های شهید قلی‌پور در جبهه سرپل ذهاب موجب شد، مسئولیت آن منطقه توسط شورای جنگ غرب کشور به وی واگذار شد. نیروهای گیلانی در جبهه سرپل ذهاب، ۱۲ شهید تقدیم انقلاب اسلامی کردند. مصطفی کریمی، فتح‌الله قلی‌پور، مهدی پورشایگان، سید کاظم سیادت، مسعود ایزددوست، داریوش مرادی، ساسان پورنقاشیان، سیروس ضمیریان، محمد تقی امینی، محمود مشق، بهمن امیری، احمد زمانی در این جبهه به شهادت رسیدند. این بچه‌ها در آن مدت توانستند از سقوط پادگان ابوذر جلوگیری کنند. پس از آن حاج محمود با قبول مسئولیت گروه ضربت عملیات، برای مقابله با منافقان و ضد انقلابیون داخلی راهی جنگ‌های آمل شد. او سپس فرماندهی عملیات جنگل گیلان را به عهده گرفت.

حاج محمود قلی‌پور از قدرت برنامه‌ریزی و طراحی کم‌نظیری برخوردار بود. او در عملیات بدر شرکت فعالانه داشت و پس از آن معاونت طرح و عملیات تیپ ویژه قدس سنندج را برعهده گرفت. حاج محمود در این دوره مجروح شد و سپس قائم مقامی ستاد لشکر قدس را برعهده گرفت و در عملیات‌های «فادر» و «والفجر ۹» فرماندهی شایسته‌ای از خود نشان داد.

## ایشان در چه دوره‌ای مسئولیت حفاظت از جان آیت‌الله احسان بخش را برعهده داشت؟

آقا محمود پس از ترور آیت‌الله احسان بخش نماینده ولی فقیه در استان گیلان در فروردین ۱۳۶۱ توسط منافقین که منجر به مجروحیت وی شد، مدتی مسئولیت حفاظت از ایشان را به عهده گرفت و به خوبی آن مسئولیت را انجام داد. اما از آنجا که روحش در شهر آرام و قرار نداشت، به جبهه‌ها بازگشت. ابتدا جانشین واحد عملیات تیپ ویژه قدس شد و پس از آنکه تیپ به استان گیلان واگذار شد، با عنوان رئیس ستاد در عملیات کربلای ۲ حضور پیدا کرد و به شهادت رسید.

## گفته می‌شود که شهید قلی‌پور پس از حضور در جبهه سرپل ذهاب راهی آبادان شد، اما پس از مدتی به استان گیلان برگشت. دلیل بازگشت وی به استان چه بود؟

حاج محمود پس از حضور در جبهه سرپل ذهاب به گیلان برگشت، نیروهای جدیدی را سامان داد و به آبادان رفت. اما در عین حال گیلان به لانه ضدانقلاب تبدیل شده بود. حدود صد گروه ضدانقلاب در استان فعال بود. این گروه‌ها شامل رنجبران، مائونیست، کمونیست، چریک‌های فدایی خلق، امتی‌ها و... بود. در میدان شهرداری رشت، هرچند قدم یک کیوسک بود که گروهک‌های فعالیت

داشتند. آن‌ها می‌خواستند گیلان را به کردستان دیگری تبدیل کنند.

منزل حاج محمود با سپاه حدود ۱۵۰ متر فاصله داشت، اما او به قدری درگیر بود که هر ۱۵ روز یکبار می‌توانست به خانه برود. او و خانواده‌اش بارها تهدید به ترور شدند. ترورهای بسیاری در گیلان انجام گرفت و ما هر چند روز یکبار شاهد ترور پاسداران، انقلابی‌ها و مردم کوچه و بازار بودیم. این وضعیت موجب شد تا حاج آقا احسان بخش و آقایان علی انصاری استاندار گیلان و ابوالحسن کریمی دادستان انقلاب اسلامی گیلان به آبادان بروند و از حاج محمود بخواهند به گیلان برگردد. حاج محمود آمد و توانست به کمک هم‌زمانش با گروهک‌ها مقابله کند.

## شما با شهید قلی‌پور هم‌مسافر حج هم بودید؟

بله؛ سال ۱۳۶۴ همراه با حاج محمود به سفر حج رفتیم. آن سفر یک سال پیش از شهادتش بود. او در خانه خدا با حال عجیبی راز و نیاز می‌کرد. شب‌ها که برای خواندن نماز به قبرستان بقیع می‌رفتیم، حاج محمود حال خاصی داشت. من این حالات و راز و نیازها را بعداً در دو نفر دیگر مشاهده کردم که یکی شهید مهدی خوش‌سیرت و دیگری شهید بابروت بود.

## نقش شهید قلی‌پور در تربیت نیروها و کادرسازی برای سپاه و نظام چه بود؟

شهید قلی‌پور نقش مهمی در نیروسازی و کادرسازی داشت. بسیاری از افراد که اکنون در مجلس و نهادهای دیگر مشغول خدمت هستند، از نیروهای شهید قلی‌پور بودند. شهید قلی‌پور بر دل‌ها حکمرانی می‌کرد. من به لحاظ سنی از او بزرگ‌تر بودم، اما احترام خاصی برایش قائل بودم. شهید قلی‌پور در مقابل دشمن قاطع، اما در برخورد با اسرا مهربان بود. او اجازه نمی‌داد کسی به اسرا بی‌احترامی کند و آزار و اذیتی متوجه آنان سازد.

## شما با سردار شهید قلی‌پور نسبت خانوادگی هم دارید؟

دختر بزرگ شهید قلی‌پور همسر فرزندم آقای مهدی است. همسر شهید قلی‌پور با همسر بنده رفاقت داشتند و این رفاقت همچنان پابرجاست. نوه من که نوه شهید قلی‌پور هم است، هشت ساله و امیرمهدی نام دارد. چهره‌اش شبیه حاج محمود است.

## گفته می‌شود که سردار همدانی حکم جانشینی حاج محمود را صادر کرده بود، اما به شهادت رسید. آیا چنین چیزی درست است؟

گردان قائم با کوشش شهید قلی‌پور و هم‌زمانش و یاری حاج آقا احسان بخش به تیپ قدس تبدیل شد و سپس به لشکر قدس ارتقا یافت. آقای محسن رضایی فرمانده وقت سپاه، سردار شهید همدانی را به فرماندهی لشکر قدس برگزید و بعد نیروهای گیلانی بنا بر تجربیاتی که کسب کردند، پست‌های مدیریتی دریافت کردند. شهید قلی‌پور ابتدا مسئول عملیات یگان بود. سپس سردار همدانی او را به ریاست ستاد لشکر برگزید و بعد از مدتی حکم جانشینی را دریافت کرد، اما خیلی زود به شهادت رسید.



سردار نادر امیرگل در گفت و شنود با شاهد یاران

## جنگ در جنگل‌های شمال هم جنگ در جبهه بود

درآمد

«برای رفتن به پاره نیمه‌های شب نزد من آمد. امضای حکم اعزام به عملیات با اعلام اسامی حدود ۲۰ نفر از بچه‌های زنده را از من گرفت و صبح زود هم رفت. سردار نادر امیرگل از فرماندهان کمیته و سپاه استان گیلان با بیان این مطلب در گفت و گو با شاهد یاران از نقش و تاثیرگذاری شهید قلی‌پور در عرصه‌های مختلف انقلاب و رخداد‌های بعد آن بر ایمان گفت. جزئیات بیشتر را در این گفت و گو می‌خوانید.

## در باره عملکرد شهید قلی پور در کمیته انقلاب اسلامی رشت به خصوص در ثبات آفرینی و مقابله با منافقین توضیح بفرمایید؟

حاج محمود قلی پور از نخستین رزمندگان و موسسان کمیته انقلاب اسلامی رشت بود که مسئولیت عملیات این ارگان نوپای انقلاب را به عهده داشت و حدود هشت ماه در این سمت انجام وظیفه کرد و با تشکیل سپاه پاسداران به عنوان یکی از موسسان به جمع دلاور مردان سپاه پیوست. او پس از گذراندن یک دوره آموزشی در تهران مسئولیت گروه ضربت عملیات سپاه گیلان را به عهده گرفت. حاج محمود یکی از عناصر اصلی و فعال عملیاتی کمیته مرکزی رشت بود. عموماً وظیفه کمیته مرکزی در ابتدا برخورد با عناصر رژیم پهلوی و بعد ضدانقلابیون بود. کمیته مرکزی که در استانداری مستقر بود زیرمجموعه حاج آقا احسان بخش نماینده امام در استان گیلان بود و بخشی از کمیته هم در پادگان نیروی دریایی رشت مستقر بود که من هم در آنجا حضور داشتم. فعالیت‌های منافقین در رشت و سایر شهرهای دیگر گیلان از سال ۱۳۵۸ آغاز شده بود و این سازمان از آن زمان شروع به عضوگیری و گسترش هسته تشکیلاتی‌اش نموده بود. ولی حساسیت نقش کمیته و سپاه به خصوص محمود قلی پور و نیروهایش زمانی

آشکارتر شد که پس از ۳۰ خرداد سال ۱۳۶۰ تشکیلات سازمان به فعالیت‌های زیرزمینی روی آورد و در محلات مختلف شهر به خصوص محلاتی که هوادارانش در آنجا زیاد بود شروع به ایجاد خانه‌های تیمی کرد. با اعلام جنگ مسلحانه از سوی منافقین علیه نظام، منافقین گیلان نیز شروع به تحرکات نظامی کردند. به عنوان مثال در شهرستان رشت دو تن از نیروهای حزب‌اللهی به نام‌های «ثابت قدم» و «اسلام پرست» با نارنجک توسط تروریست‌های منافق به شهادت رسیدند. شهید ثابت قدم به هنگام افطار با نارنجکی که به سوی او در خانه‌اش پرتاب شده بود به شهادت رسید. جالب است بدانید که قاتل هر دوی این شهدا از مهره‌های نفوذی منافقین در درون نیروهای حزب‌الله رشت بود. همچنین در شانزدهم تیرماه سال ۱۳۶۰ هم شهید انصاری استاندار و معاونش نورانی که هر دو از مهندسين متعهد و متدین منطقه بودند به ضرب گلوله منافقین شهید شدند. در این شرایط که می‌توان از آن به عنوان یک «جنگ شهری» نام برد، نیروهای کمیته و سپاه در مقابل آنها ایستادند و مبارزه کردند.

## آنطور که مشهور است، منافقین در خطه شما کشور بعد از اعلام جنگ مسلحانه در

## جنگل‌ها پنهان شدند، مقابله شما با این حرکت چگونه بود؟

در ماجرای جنگل، ستادی برای مقابله تشکیل شد و حاج محمود به عنوان جانشین و عضو اصلی «ستاد عملیاتی جنگل» منصوب شد. در درگیری‌های شهری بین نیروهای سپاه و گروهک‌های معاند که خیلی هم فعال بودند، ایشان به عنوان مسئول عملیات سپاه استان فعال بود. موضوع جنگل قبل از ۳۰ خرداد مشخص نبود. شاید مواردی برای تمرینات نظامی یا دیگر برنامه‌ها گروه‌هایی از منافقین وارد جنگل می‌شدند ولی ساکن نبودند و بعد از مدت مشخصی به شهرها برمی‌گشتند. بعد از واقعه ۳۰ خرداد، گروه‌های ضدانقلاب برای ساماندهی نیروهایشان وارد جنگل شدند. جنگل دو کاربرد برایشان داشت، اول محل تمرینات نظامی و دوم مخفیگاه‌شان بود، آنها عملیات آن‌چنانی در جنگل نداشتند. منافقین به جنگل پناه بردند تا بتوانند در شهر عملیات کنند. آنان به داخل شهر تیم اعزام می‌کردند و ترور و عملیات خرابکارانه انجام می‌دادند و برمی‌گشتند. به نظر من این یک تزی بود که مخالفین انقلاب اسلامی در پیش گرفته بودند. در یادداشت‌هایشان بحثی داشتند مبنی بر اینکه به رژیم از دو طریق فشار بیاورند. اول: جنگ‌های چریکی شهری و دوم: ورود به جنگل. اما با





سال‌های اولیه انقلاب پرشده بود. دیگر بچه‌های عملیات در مقابل گروهک‌ها خبره شده بودند.

### شما مدتها در کنار شهید قلی‌پور حضور داشتید، درباره خصوصیات اخلاقی و فردی ایشان هم توضیح بفرمایید؟

حاج محمود با همه بچه‌ها دوست بود و خارج از محدوده کاری، رفتار دوستانه و صمیمی داشت. برخی اوقات برای هر موردی دوره‌نشینی داشتند و همه عناصر عملیات با هم بودند. آن زمان اصولاً مدیریت و کنترل بچه‌های عملیات خود سپاه کار سختی بود. چه برسد به اینکه درگیر با ضدانقلاب هم باشید. به‌رحال این هنر حاج محمود بود که چنین فضایی را ایجاد کرده بود.

حاج محمود چهره شناخته استان بود. همه می‌دانستند که ایشان مسئول عملیات ستاد است. منافقین هم می‌دانستند که خیلی از برخورد‌ها، لورفتن خانه‌های تیمی و دستگیری‌ها توسط ایشان فرماندهی می‌شد. بدون شک ضد انقلابیون قصد داشتند با او تسویه حساب کنند، ولی موفق نمی‌شدند. حاج محمود همواره اصول امنیتی را رعایت می‌کرد و مدام بیشتر وقتش در مجموعه سپاه بود. به نیروهایش علاوه بر رعایت مسائل اخلاقی بر رعایت اصول امنیتی هم تأکید داشت، به‌خصوص در موقع عملیات و زدوخوردها شهری.

### ایشان در مناطق عملیاتی غرب کشور هم حضور داشت؟

حاج محمود زمانی که در شهر و یا جنگل علیه گروهک‌ها می‌جنگید با شروع عملیاتی سعی می‌کرد خودش را به جبهه برساند. برای رفتن به پایه نیمه‌های شب نزد من آمد و امضای حکم اعزام به عملیات با اعلام اسامی حدود ۲۰ نفر از بچه‌های زنده را از من گرفت و صبح زود هم رفت؛ یعنی تا سپاه متوجه شود، بچه‌ها را برداشت و به پایه رفت. در این مقطع من مسئول عملیات بودم و آقای قلی‌پور جانشین.

### چرا حضور شهید قلی‌پور در جنگ شهری و مبارزه با منافقین به مراتب پررنگ‌تر و اثرگذارتر از حضور ایشان در جبهه‌ها بود؟

حاج محمود از قدرت برنامه‌ریزی و طراحی کم‌نظیری برخوردار بود و در پست‌های حساسی مانند مسئولیت گروه ضربت عملیات جنگل و فرماندهی عملیات جنگل‌های گیلان برای سرکوبی منافقان در جنگل، فرماندهی گردان، معاونت طرح و عملیات تیپ قدس، قائم مقام ستاد لشکر قدس و ریاست ستاد لشکر قدس، شجاعت و ایثار خود نمایان کرد. شرایط آن زمان با الآن متفاوت بود. امکانات کم بود و تجربه اندک و نیروی انسانی هم ناکافی. فشار ضدانقلاب هم زیاد شده بود. اکثراً مسلح شده بودند و هر روز تروری انجام می‌دادند. حضور شهید قلی‌پور در خارج از جنگ به مراتب پررنگ‌تر و اثرگذارتر بود. حضور و شدت عمل گروهک‌های ضد انقلابیون در استان گیلان نسبت به سایر استان‌ها هم بیشتر بود. اگر وجود شهید قلی‌پور و دیگر عزیزان نبود، اتفاقات ناگواری پیش می‌آمد. اثری که ایشان در پشت جبهه که خودش جنگی بود گذاشت، به مراتب بیشتر از جاهای دیگر بود.

مبحث جنگل در استان‌های گیلان و مازندران را هم باید جبهه محسوب کرد، چون خودش یک منطقه عملیاتی بود. به نظر شهید قلی‌پور قبل از همه شهدای شاخص گیلان ظهور و بروز پیدا کرد، نه اینکه مقام آن شهدا کمتر باشد؛ نه، منظورم این نیست. ولی این شهید نسبت به دیگران چند سال زودتر ظهور پیدا کرد و اثرگذاری داشت.

### شهادت شهید قلی‌پور اثر منفی در مبارزه با گروهک‌ها در استان گیلان نداشت؟

حاج محمود در عملیات کربلای ۲ در سال ۱۳۶۵ شهید شد. آن موقع چند سال از انقلاب گذشته بود و شرایط سپاه تغییر کرده بود. نیروهای بیشتری جذب سپاه شده بودند و ارگان‌های دیگری هم شکل گرفته و مسائل ساختارمند شده بودند. نیروی انتظامی قوام پیدا کرد و دیگر شرایط سال‌های اولیه انقلاب نبود. شهید قلی‌پور در زمان خودش اثرگذاری‌اش را داشت. در ضمن کادرسازی‌ها هم انجام شده بود و خیلی از خلأهای

فشاری که در شهرها توسط سپاه و حزب‌اللهی‌ها علیه آنان وارد شد دیگر نتوانستند آنچه را که می‌خواستند، انجام بدهند و رویکردشان به سمت جنگل شد. البته در غرب گیلان زمینه ورود گروهک‌های معاند وجود داشت؛ بنابراین نتوانستند بیشتر فعالیت کنند. حضور منافقین در جنگل‌های غرب استان گیلان، هشتمین، رضوان شهر، پره‌سر و ماسال را در برمی‌گرفت و در ضلع جنوبی به خلخال و آذربایجان شرقی وصل می‌شد.

حاج محمود هم به‌عنوان یک مسئول فعال همان زمان که مسئول عملیات سپاه استان بود، بحث جنگل را هم پوشش می‌داد. به دلیل وجود هماهنگی خوبی که بین ما و ایشان بود توانستیم خوب عمل کنیم. او در اعزام نیرو، هماهنگی و پشتیبانی هم کمک‌های قابل توجهی می‌کرد.

### شما هم در پادگان آموزشی بودید؟ چه آموزش‌هایی به نیروها می‌دادید؟

در سال ۵۹ با هم در پادگان آموزشی حضور داشتیم. آموزش‌های ارائه شده برای هر گروه فرق می‌کرد. ما تلاش می‌کردیم آموزش‌ها با توجه به نوع اعزام‌ها ارائه داده شود. اگر اعزام به غرب کشور بود آموزش‌های متناسب این نوع عملیات ارائه می‌شد. سعی می‌شد بعد از آموزش در پادگان، اردوها در خارج از شهر و جایی مثل لوشان، منجیل یا رودبار باشد. به عبارتی آموزش‌های کلاسیک داخل شهر و بقیه آموزش‌ها که دوره‌های آموزشی سخت و فشرده بود، در خارج از شهر انجام می‌شد. حاج محمود در بخش آموزش کمک شایانی به مجموعه سپاه می‌کرد. او هم به پاسداران آموزش می‌داد و هم نیروهای داوطلب مردمی. برخی اوقات برخی سپاهی‌ها به‌صورت انفرادی جذب می‌شدند و بعد از این که به تعداد قابل توجهی می‌رسیدند آموزش آن دوره را هم خود حاج محمود بر عهده می‌گرفت.

### خود مریبان هم اردو داشتند؟

بعد از پایان هر دوره آموزشی، مریبان و بچه‌های مسئول جمع می‌شدیم و به می‌رفتیم اردو. هدف این بود که هم تجدیدقوا شود و هم استراحتی کرده باشیم. معمولاً به مکان‌های سختی هم می‌رفتیم.

یادم هست زمستان بود و یک دوره آموزشی تمام شده بود و ما تصمیم داشتیم به اردو برویم. یک ماشین روسی داشتیم که با آن به همراه شهید قلی‌پور و برخی دوستان دیگر به ارتفاعات رودبار رفتیم. برف زیادی نشسته بود و شرایط طوری بود که نمی‌شد به حرکت ادامه داد، از سویی همه ناراحت بودند و نمی‌خواستند برگردند. به هر حال برگشتیم، در رستم آباد بودیم که تصمیم گرفتیم هر طور شده به رشت برگردیم؛ بنابراین به سمت طارم رفتیم. این منطقه آب‌وهوای گرمی دارد. حدود ۳ الی ۴ روز در اردو بودیم. حاج محمود به‌رغم اینکه در کار بسیار جدی بود، بسیار خوش اخلاق و منعطف بود.



حجت الاسلام والمسلمین سمیعی از فعالان مذهبی و سیاسی گیلان در گفت و شنود با «شاهد یاران»

## حاج محمود مدیر بحران ها بود

درآمد

حجت الاسلام والمسلمین «محمدحسن سمیعی» در حال حاضر امام جماعت مسجد سیدالشهدا صیقلان رشت است. او سابقه طولانی و پر فراز و نشیبی در جریان انقلاب اسلامی، جنگ و اتفاقات سیاسی گیلان دارد؛ جریاناتی که بخشی از آن به سردار شهید محمود قلی پور مربوط می شود، از ازدواج گرفته تا غسل آن شهید. با وی به گفت و گو نشستیم تا در خصوص شهید قلی پور برای ما بگوید.



اگر چه سالها از شهادتش می گذرد، اما حاج محمود همچنان الگو و اسوه پاسداران و نیروهای انقلابی و حزب الهی است. حاج محمود توانست بر دلها حاکم شود. عشق و محبت نیروهای انقلابی و ولایی نسبت به ایشان همچنان جاری است. «مدیریت در بحران» یکی از مهم ترین ویژگی های فرماندهی حاج محمود قلی پور بود. حاج محمود عوامل برقراری ثبات و آرامش را ایجاد و موانع را برطرف می کرد. در خصوص مدیریت حاج محمود باید مطالعات خوبی صورت بگیرد. ویژگی مهمتر ایشان، «اخلاص» بود که آن را می توان در وصیت نامه اش به خوبی مشاهده کرد.

وقتی پیکر مطهرش را به رشت آوردند، من به همراه خانواده اش در سپاه رشت بودیم. در زمان شهادتش یکی از فرزندان دو ساله و دیگری سه ساله بود. پیکر که رسید، اولین نفری که وارد وانت شد من بودم. چهره اش غرق در خون بود. صورتش را با گلاب شستم. وصیت نامه اش را از جیب بیرون آوردم و خواندم. می گفتند این وصیت نامه ای است که حاج محمود با خویش آن را امضاء کرده است. وصیت نامه برخاسته از زبانش نبود، بلکه حرف دلش بود. دنیایی از حرف در وصیت نامه اش بود. با خواندن آن درمی یابیم که ایشان چه شناخت و معرفتی نسبت به ولایت داشت.

### پیکر ایشان را هم شما غسل دادید؟

بله. به آیت الله احسان بخش گفتم چون حاج محمود در معرکه نبوده و در حین حرکت و در ماشینی که به سمت خط مقدم می رفته، گلوله تویی به آن اصابت کرده و ترکشی از پشت به قلب حاج محمود خورده و به شهادت رسیده، به نظرم از لحاظ شرعی باید غسل شود. حاج آقا گفت: ایشان را با احتیاط غسل کنید. به حاج آقا گفتم: من هم زنش دادم و هم دارم غسلش می کنم. شهید قلی پور را غسل دادم. هر دو پای حاج محمود قطع شده بود و به سختی او را غسل دادم. شهادت حاج محمود قلی پور بسیار سخت و داغ آن سنگین بود.

متأسفانه حاج محمود نسبت به سایر سرداران کشوری و استانی کمتر شناخته شده و باید تلاش کرد تا ایشان به خوبی معرفی شود. حاج محمود به معنای واقعی کلمه «پاسدار نظام» بود.

کرد. ایشان تأکید داشت که نیروهای کیفی را باید شناسایی کرد و پرورش داد و آنان را ذخیره های انقلاب اسلامی می دانست. او نقش بسزایی در درگیری با منافقین داشت. حاج محمود در شناسایی و انهدام خانه های تیمی منافقین به عنوان فرمانده و جلودار حضور داشت. استان گیلان در میان سایر استان ها از حیث ناامنی و عملیات های تروریستی، شرایط خاصی داشت. گاهی در یک روز چند عملیات تروریستی در گیلان انجام می گرفت. درگیری ها زیاد و شدید بود و حاج محمود برای برقراری امنیت، با تمام وجود در خدمت نظام و رهبری بود. او در درگیری های شهری، نیروها را به نحو احسن هدایت می کرد. حاج محمود به نیروهایش تأکید می کرد که به کسی ظلم و ستم نکنید و به ناحق نیز عمل نکنید؛ حتی درباره کسانی که دستگیر و به سپاه منتقل می شدند هم این رفتار را داشت. شهید قلی پور به فکر انجام کار فرهنگی بود تا بتواند در وجود افراد تحول ایجاد کند. حاج محمود با منافقینی که دستگیر می شدند، گفت و گو می کرد تا شاید اصلاح شوند. تلاش های او موجب شد تا برخی از منافقین توبه کنند و برگردند، یا اینکه دیگر آن انگیزه و اعتقاد را نداشتند و در مسیر خود دچار شک و تردید شدند. از این رو حاج محمود علاوه بر این که یک آدم عملیاتی بود، نیروی فرهنگی هم بود.

من آن زمان در تیپ ویژه شهید بودم. حاج محمود همیشه می گفت ناراحتم که چرا سمیعی به یگان قدس نمی آید. بعد از شهادت ایشان به آن یگان رفتم.

### یکی از برهه های زندگی شهید قلی پور مربوط به دوران حضور وی در کردستان است. در این خصوص خاطره ای دارید؟

حاج محمود در یکی از ماموریت ها در کردستان کمین خورد. نیروهای ضدانقلاب نارنجکی به سوی او پرتاب کردند که با انفجار آن، ترکش به سمت قلب حاج محمود نشانه رفت، اما چون در جیب لباسش قرآن کوچکی داشت، آن قرآن مانع از اصابت به قلبش شد. حاج محمود آن قرآن را به من نشان داد و گفت: آقا شیخ حسن اگر این قرآن نبود ترکش به قلبم اصابت کرده بود.

### باتوجه به اینکه با ایشان نسبت خانوادگی داشتید و همسر ایشان، خواهر شما بود، رابطه و تعامل خانوادگی اش چگونه بود؟

خداوند به حاج محمود عنایت کرد و همسری بزرگوار به ایشان داد. حاج محمود همیشه به من می گفت که من مدیون خواهر شما هستم. با مسئولیت مهم و حساسی که حاج محمود داشت، هر لحظه منتظر خبر شهادتش بودیم، اما همسرش این موضوع را به خوبی درک کرده بود و برای حاج محمود یک همراه واقعی بود. همسر شهید قلی پور زبازند و همه از صبر، اخلاق و ایمان ایشان می گویند.

### به نظر شما مهمترین ویژگی شخصیتی سردار شهید قلی پور چه بود؟

### آشنایی شما با شهید قلی پور از چه زمانی آغاز شد و چه ویژگی هایی موجب دوستی شما با ایشان شد؟

من با شهید قلی پور نسبت خانوادگی دارم. نخستین بار در ابتدای سال ۵۸ با او آشنا شدم. شهید قلی پور انسانی بزرگ، مدیر، متعهد و عاشق ولایت و امام خمینی (ره) بود. در یک عبارت می توان گفت که او ذوب در ولایت بود. هنوز هم نیروهای سپاه گیلان اگر می خواهند از یک فرمانده و مدیر نمونه نام ببرند، از او یاد می کنند. حاج محمود بسیار متواضع، اما در عین حال در مدیریت بسیار قاطع بود. شهید قلی پور در دوران قبل و بعد از انقلاب اسلامی، عمر خود را فدای اسلام کرد. او از ابتدای جوانی، با شور و حرارت انقلابی سینه خود را برای حراست از آرمان های انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) در برابر دشمن سپر کرد. در دوران طاغوت حزب توده به دنبال جذب جوانان و دور ساختن آنان از دین و انقلاب بود، اما شهید قلی پور، شهید محمد بیگلو و سایر شهدای گیلان در برابر این گروه های کمونیست و ضدانقلاب ایستادند و پس از انقلاب شجره طیبه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را در گیلان تاسیس کردند.

### اشاره فرمودید که با شهید قلی پور نسبت خانوادگی دارید. این نسبت به چه صورت است؟

خواهر من همسر آقای هوشیاری است. آقای هوشیاری نیز از همزمان و دوستان نزدیک حاج محمود بود. یک روز حاج محمود به من گفت اجازه می دهید از خواهر دیگر شما خواستگاری کنم. (منظور او از خواهرم، خواهر رضاعی ام یعنی دختر خاله ام بود)، من موضوع را با خانواده مطرح کردم و آنها نظرم را درباره ایشان جویا شدند که من از حاج محمود تعریف و تمجید کردم. بعد از چند روز خانواده اعلام آمادگی کرد و در واقع جواب بله داده شد و آن پیوند الهی شکل گرفت.

### شهید قلی پور چگونه توانست به مقابله با گروهک های ضدانقلاب بپردازد و در این رابطه موفق شود؟ حاج محمود در آن زمان خیلی از مسائل و موضوعات را مدیریت

خداوند به حاج محمود عنایت کرد و همسری بزرگوار به ایشان داد. حاج محمود همیشه به من می گفت که من مدیون خواهر شما هستم. با مسئولیت مهم و حساسی که حاج محمود داشت، هر لحظه منتظر خبر شهادتش بودیم، اما همسرش این موضوع را به خوبی درک کرده بود و برای حاج محمود یک همراه واقعی بود. همسر شهید قلی پور زبازند و همه از صبر، اخلاق و ایمان ایشان می گویند.

گفت‌وگویی شاهد یاران با «احمد آذرمی‌نیا» از نیروهای اعزامی به پناه

## نبرد با ضدانقلاب در پناه و هم‌مرز می با حاج احمد متوسلیان

درآمد

«احمد آذرمی‌نیا» سال ۵۸ به فرماندهی شهید محمود قلی‌پور برای مقابله با گروهک‌های ضدانقلاب به پناه رفت. او در این گفتگو به چرایی و چگونگی حضور نیروهای گیلانی در پناه پرداخته است



بسیار صعب‌العبور و ناامن بود؛ به‌خصوص شب‌ها که ناچار بودیم مراقبت‌ها چند برابر شود. در نهایت به دلیل اینکه عملیات توسط نفوذی‌ها لو رفت، لغو شد. یک بار دیگر احمد متوسلیان از شهید قلی‌پور خواست تا برای کمک به ارتشی‌ها به روستای تازه‌آباد در آن منطقه برویم. سوار بر یک نیسان شدیم و حرکت کردیم. در مسیر بازگشت، ماشین روی یک مین رفت. برخی از نیروها آنجا زخمی شدند همچون حسین افتخاری که جراحی سنگینی برداشت. شهید قلی‌پور با مدیریتی که داشت نیروها را سازماندهی کرد و به عقب برگرداند. در مدت زمانی که در سنندج بودیم چند بار به پناه حمله شد. شهر پناه در ارتفاع پایینی قرار داشت و کوه‌ها بر آن مسلط بودند. نیروهای اعزامی از گیلان، حدود ۲ ماه در پناه حضور داشتند.

ماموریت‌های متعددی به نیروهای اعزامی از گیلان سپرده شد. یکی از ماموریت‌ها این بود که احمد متوسلیان از شهید قلی‌پور خواست تا امنیت روستایی به نام «مزیدی» را تأمین کنیم. این روستا در دست ضدانقلاب بود. از پناه به سمت مرز حرکت کردیم، اما مسیر بسیار صعب‌العبور و ناامن بود؛ به‌خصوص شب‌ها که ناچار بودیم مراقبت‌ها چند برابر شود. در نهایت به دلیل اینکه عملیات توسط نفوذی‌ها لو رفت، لغو شد.

شود، دوره سربازی را گذرانده بود و با مدیریتی که داشت توانست پس از آموزش نیروها، آن‌ها را برای حضور در ماموریت‌ها آماده کند. بنابراین آموزش و سازماندهی نیروها که کاری دشوار بود، توسط شهید قلی‌پور انجام گرفت.

### استقبال مردم کردستان و پناه از نیروهای سپاهی چگونه بود؟

رفتار مردم در مناطق مختلف کردستان تفاوت داشت، اما مردم پناه چون انقلابی بودند. از نیروهای اعزامی به خوبی استقبال کردند. این وضعیت در بسیاری از شهرهای کردستان وجود داشت. یکی از دلایل شکست ضدانقلاب همکاری خوب مردم پناه با نیروهای اعزامی و سپاهی بود. البته در برخی مناطق همکاری‌ها کمتر بود. منطقه بین کرمانشاه و پناه ناامن بود و هر موقع می‌خواستیم از کرمانشاه به پناه برویم و یا بازگردیم، با ستون نظامی و همراه با نیروهای تأمین حرکت می‌کردیم.

### گفته می‌شود که احمد متوسلیان از شهید قلی‌پور خواسته بود تا در کردستان بماند، اما چه شد که ایشان به گیلان بازگشت؟

جاوید الاثر احمد متوسلیان در پناه، فرمانده عملیات بود. شهید قلی‌پور نیز شخصیت جذاب و باصلابتی داشت و در امور نظامی کاربرد بود. از این رو بنا بر آنچه بنده شنیدم، متوسلیان از محمود قلی‌پور می‌خواهد که به همکاری خود ادامه بدهد. حاج محمود هم قول همکاری می‌دهد؛ یعنی قرار بود پس از بازگشت به رشت، دوباره به کردستان برگردد، اما مسئولان به این دلیل که گیلان خود با مسائل و چالش‌های امنیتی روبرو بود، اجازه بازگشت به وی را ندادند. البته تصمیم مسئولان درست بود چرا که گیلان به حضور افرادی همچون قلی‌پور نیاز داشت.

### ماموریت‌های شما در پناه چه بود؟

ماموریت‌های متعددی به نیروهای اعزامی از گیلان سپرده شد. یکی از ماموریت‌ها این بود که احمد متوسلیان از شهید قلی‌پور خواست تا امنیت روستایی به نام «مزیدی» را تأمین کنیم. این روستا در دست ضدانقلاب بود. از پناه به سمت مرز حرکت کردیم، اما مسیر

### چرا سپاه گیلان با وجود اینکه در استان با گروهک‌های ضدانقلاب مواجه بود، به کردستان نیرو اعزام کرد؟

پیش از آغاز جنگ تحمیلی، گروهک‌های مختلفی همچون خلق مسلمان، خلق عرب، خلق ترکمن و... در مناطق مختلف کشور اقدام به ناامنی و فعالیت‌های تروریستی کردند. فعال‌ترین این گروهک‌ها در منطقه کردستان حضور داشتند. بساط سایر گروهک‌ها پس از مدتی برچیده شد، اما غائله کردستان به لحاظ موقعیت اقتصادی و جغرافیایی که داشت، متفاوت بود. پس از غائله پناه و آزادسازی آن شهر که شهید چمران و نیروهایش نقش موثری داشتند، ما به سنندج اعزام شدیم. اگرچه پناه آزاد شده بود، اما گروهک‌های ضدانقلاب همچنان اقدامات خرابکارانه انجام می‌دادند. هدف ما ایجاد ثبات در آن منطقه بود. نیروهای کلاسیک نظامی به دلیل شرایط خاص جغرافیایی که کردستان داشت، قدرت مانور و تحرک خوبی نداشتند. ضمن اینکه ارتش به دلیل حضور در چند ماموریت دچار از هم‌گسیختگی سازمانی شده بود و نمی‌توانست به خوبی موثر واقع شود. بنابراین لازم بود نیروهای چریکی و مردمی که از انگیزه بالایی برخوردار بودند، برای مقابله با ضدانقلاب در آن منطقه حضور داشته باشند. نیروهای سپاه برای دفاع از کیان اسلامی از انگیزه بالایی برخوردار بودند. غائله کردستان تنها مربوط به آن منطقه نمی‌شد، بلکه یک موضوع فرامنطقه‌ای و ملی بود. بنابراین موضوع اعزام نیرو در سپاه گیلان مطرح شد و گیلان علی‌رغم اینکه خود درگیر مسائل امنیتی بود، بخشی از نیروهایش را به کردستان اعزام کرد. سپاه گیلان از نیروهای توانمندی برخوردار بود و توانایی آنان بیش از آن بود که صرفاً درگیر مسائل استان شوند. از این رو حدود بیست نفر به فرماندهی شهید قلی‌پور به سنندج اعزام شدند. هر فرد یک اسلحه که غالباً ژ-۳ بود به همراه داشت. سنگین‌ترین سلاح هم تیربار ژ-۳ بود.

### آموزش و سازماندهی نیروهای اعزامی به کردستان چگونه و توسط چه کسی انجام گرفت؟

محمود قلی‌پور جزو موسسان سپاه رشت بود. او به همراه چند نفر دیگر در جذب و آموزش نیروهای سپاه نقش داشت. ایشان به لحاظ نظامی، توانمند بود. پیش از آنکه وارد سپاه





شهید محمود قلی پور به روایت «محمد رضا فخاری» رزمنده، نویسنده و پژوهشگر دفاع مقدس

## شهید قلی پور؛ سردار امنیت آفرین

درآمد

محمد رضا فخاری نویسنده کتاب «شناسایی لشکر قدس گیلان» اهل شهرستان لاهیجان است. وی بعد از اخذ دیپلم در رشته خاک شناسی وارد دانشگاه تبریز شد. وی همزمان با آغاز جنگ تحمیلی به لاهیجان برگشت و بنا به پیشنهاد ابوالحسن کریمی دادستان انقلاب اسلامی گیلان وارد سپاه شد. او می گوید: بعد از ورود به سپاه زیر نظر سردار شهید محمود قلی پور و در کنار سرداران شهید بیگلو، افتخاری و آقایان امیرگل و عزت دوست در کانون بسیج آموزش دیدم. برگزاری یک امتحان عقیدتی در کانون و کسب رتبه اول باعث شد در رشت بمانم و ادامه ماجرا...

## خشم شب و چادر فرار!

من آذرماه سال ۱۳۵۹ به سپاه پیوستم و آموزش نظامی خود را زیر نظر حاج محمود قلی‌پور گذراندم. مرکز آموزش در کاخ جوان (کانون فعلی بسیج) جنب صداوسیما رشت بود. مسئول این مرکز حاج محمود قلی‌پور بود. سردار شهید بیگلر، سردار شهید سیدحسین افتخاری، سردار امیرگل و حاج‌آقای صلاح‌کار به همراه شهید مجید ایزددوست به‌عنوان ارزیاب در مرکز حضور داشتند. من به مدت ۴۵ روز تحت نظر ایشان آموزش دیدم و سپس وارد سپاه شدم. این مرکز حدود یک هکتار زمین بود که شهید بیگلر به همراه حاج محمود قلی‌پور تمام وسایلی که برای یک پادگان آموزشی لازم بود را فراهم کرده بودند، البته اردوها در لوشان برگزار می‌شد. حاج محمود به‌رغم اینکه یک مدیر بود، مهربان هم بود. همه بچه‌ها از ایشان حساب می‌بردند. دوره آموزشی ما مصادف شده بود با سوز و سرمای فصل زمستان. مربی‌ها چند شب به ما «خشم شب» زدند. یک چادر نظامی هم آنجا قرار داشت. من در یکی از این خشم شب‌ها، از فرصت استفاده کردم و رفتم به آن چادر. بعد از پایان خشم شب از چادر بیرون آمدم، لباسم را خاکی کردم و قاطی بچه‌ها شدم. حاج محمود متوجه شد ولی در آن جمع چیزی نگفت. موقع نماز صبح، وقتی نماز تمام شد حاج محمود بغل دستم بود. به‌آهستگی به پشتم زد و گفت در چادر خوش گذشت؟

بعد از پایان آموزش، از ما امتحان عقیدتی گرفتند. من در این دوره نفر اول شدم. حاج محمود پیشنهاد داد که من آنجا بمانم. به عبارتی برای دوره‌های بعدی آموزش در کلاس‌های عقیدتی به‌عنوان مربی در کنارشان باشم. یک ماهی که آنجا بودم و بعد بنا به پیشنهاد حاج محمود به گزینش سپاه رفتم؛ چون آن زمان گزینش سپاه بدون سرپرست بود. در سال ۶۰ با یک گسردان از نیروهای بسیجی و پاسدار عازم کردستان شدم. پس از آن به جبهه رفتم و به مدت یک سال در واحد تخریب مشغول شدم. سپس برگشتم و بنا به پیشنهاد الیاس اسدی در قسمت فرهنگی که در آن زمان به واحد تبلیغات و انتشارات معروف بود، مشغول شدم.

چند ماه پس از حضور در واحد تبلیغات به جبهه رفتم و یک سال دیگر در واحد تخریب بودم. بعد از بازگشت به گیلان مسئول بسیج شدم.

## مدیریت حاج محمود

سپاه چالوس مدتی پس از تاسیس سپاه گیلان، تشکیل شد. ستاد سپاه گیلان و مازندران، تحت عنوان سپاه منطقه سه به فرماندهی حمید حاجی عبدالوهاب بود. با شناختی که آنها از حاج محمود و شهید بیگلر داشتند، بیگلر را به‌عنوان مسئول پادگان المهدی (عج) و حاج محمود به‌عنوان مدیر داخلی ستاد معرفی کردند. در ابتدا ستاد بی سر و سامان بود و امکانات و نیرو کم داشت. وقتی من به آنجا رفتم، آقای پیری که مسئول پرسنلی ستاد منطقه سه بود گفت حاج محمود قلی‌پور به حدی کارکشته است که با مدیریتش تمامی نواقص پادگان برطرف شده است.

## افزایش فعالیت گروهک‌های ضدانقلاب

بعد از مدتی شاهد افزایش فعالیت‌های منافقین در گیلان بودیم. گیلان منطقه قرمز برای منافقین بود. آن‌ها معتقد بودند که حکومت در جنگل هیچ کاری نمی‌تواند بکند. در لاهیجان، رودسر، تالش و سیاهکل نیروهای فراوان جذب کرده بودند و علاوه بر عملیات و خرابکاری، فعالیت‌های فرهنگی‌شان هم گسترده‌تر شده بود. در وهله اول «قرارگاه حضرت ابوالفضل» در نوشهر به مسئولیت مهدی محمدی وارد مقابله با منافقین در جنگل شد. او شهید ابوعمار که از نیروهای به‌شهر بود را برای مقابله با غائله فرستاد. از فرماندهی خواسته شد چون ابوعمار شناخت کمی نسبت به گیلان دارند، شخص دیگری در کنار ایشان قرار گیرد. از این رو سردار امیرگل، حاج محمود را برای همراهی اعزام کرد. به همراه حاج محمود، شهیدان بیگلر، آلبانی، رضانیان، یدالله قلی‌پور، رمضان‌پور و تعداد زیاد دیگری از بچه‌ها اعزام شدند.

آنها ستاد تشکیل دادند و با منافقین در جنگل درگیر

شدند. مبارزات به صورت شبانه‌روزی انجام شد و در نهایت جنگل از وجود منافقین پاک شد. سردار امیرگل و ابوعمار آنجا ماندند. البته ابوعمار بعدها به سپاه مریوان رفت. شهید قلی‌پور با اقتداری که داشت به هر مأموریتی که می‌رفت تأثیرگذار بود.

## تسویه حساب سپاه شهرستان‌های گیلان

بعد از مدتی فرماندهی سپاه از حاج محمود خواست، امنیت شهر رشت را برعهده بگیرد. حاج محمود به‌محض ورود چندین گشت شناسایی در سطح شهر ایجاد کرد و امنیت به شهر بازگشت. آن زمان حتی در سپاه هم گروه‌های سیاسی نفوذ داشتند، از جمله در سپاه رامسر. من به اتفاق حاج محمود و به همراه عده‌ای به سپاه رامسر رفتیم. در این سپاه عده‌ای عضو جنبش مسلمانان مبارز بودند که با آن‌ها تسویه حساب کردیم و رفتند. مجدد گزینش تشکیل شد و تعدادی نیرو جذب شدند. سپس به رشت رفتیم. بعد از مدتی به سپاه رودسر رفتیم. این سپاه محل تجمع خیلی از گروه‌ها بود. حتی شب اولی که وارد شدیم یک زندانی منافق توسط اعضای سپاه فراری داده شد. پس از مدتی سپاه رودسر هم سر و سامان پیدا کرد. بعد از آن به لاهیجان رفتیم. سپاه این شهر به‌کل دست اعضای جنبش مسلمانان مبارز بود؛ یعنی از فرماندهی گرفته تا کادرهای پایین به‌جز تعداد محدودی عضو جنبش بودند. فرماندهی آنجا تسویه حساب شد. به‌رغم اینکه جو خوبی وجود نداشت، حاج محمود با مدیریت و درایتی که داشت توانست تغییراتی ایجاد کند. گشت عملیات تشکیل داد و به هر کدام از بچه‌های رشت که به لاهیجان آمده بودند، مسئولیتی واگذار کرد. در سپاه لاهیجان هم دوباره اقدام به گزینش کردیم. تعدادی نیرو جذب شدند و برای آموزش به رشت فرستادیم. به هر حال سپاه لاهیجان هم اصلاح شد. به نظرم بیشترین مقاومت‌ها در سپاه لاهیجان بود که حاج محمود یک‌تنه در مقابل همه ایستاد.

پس از آن به سپاه لنگرود هم رفتیم. سپاه لنگرود جو «انجمن حجتیه» داشت. در آن روزها جنگ هم شروع



بال منافقین بسته و فعالیت‌هایشان محدود شد و آنها تصمیم گرفتند به جنگل بروند. حاج محمود به دفعات و به نوبت با گشتی‌های اعزامی به مناطق جنگلی سیاهکل، رودسر، رامسر، تالش و... اعزام می‌شد. او در کنار سردار امیرگل و ابوعمار ستاد جنگ‌های نامنظم «چوکا» را راه‌اندازی کرد. در این منطقه شهیدان بیگلر، ابوعمار، ابراهیمیان، رمضانیان، یدالله قلی‌پور، آلبانی و برخی دیگر حضور داشتند.

### فرمانده عملیات در کنار آیت‌الله احسان‌بخش

پس از آنکه حضرت امام (ره) در دی ماه سال ۱۳۶۱ آیت‌الله احسان‌بخش را به سمت نمایندگی ولی فقیه در استان گیلان منصوب کردند، برخی با این قضیه مشکل داشتند و موضع‌گیری‌هایی کردند. حاج محمود با توجه به اینکه فرمانده عملیات بود و برای اینکه نشان بدهد که چه میزان به حضرت امام (ره) تعهد دارد، روزهای جمعه که آقای احسان‌بخش نماز جمعه می‌خواند به‌عنوان محافظ کنار ایشان می‌ایستاد. البته او به‌رغم اینکه با برخی تضاد فکری داشت ولی از همه آنان در عملیات‌ها بهره می‌جست.

### بازخواست سردار

در زمان حضور در شهر رشت، حاج محمود قلی‌پور تا نیمه‌های شب گشت بود. در جلسات فرماندهی و استانداری حضور داشت. منزل حاج‌آقا احسان‌بخش می‌رفت و در محل کارش در وقت اداری حضور داشت. یادم است که ایشان چند باری نتوانست در صبحگاه شرکت کند. آقای شادمان به‌عنوان ارزیاب از حاج محمود توضیح خواست که چرا در صبحگاه حضور ندارد. حاج محمود بدون هیچ ناراحتی به آقای شادمان که آن زمان به او «گل» هم می‌گفتند، گفت: گل جان! من به دلیل خستگی نتوانستم در صبحگاه شرکت کنم ولی به چشم حتماً حضور خواهم یافت.

### همیشه آماده

آن زمان با توجه به شرایط موجود کسی از بچه‌ها به خانه نمی‌رفت و همه در خوابگاه بزرگی که داشتیم می‌خوابیدند. ایشان در نیمه‌های شب می‌آمد و آماده‌باش می‌داد. برق‌ها خاموش و تیراندازی شروع می‌شد. بچه‌ها به‌رغم اینکه گشت داشتند و بسیار خسته بودند، اما با جان و دل پا می‌شدند. کسی مخالفت نمی‌کرد و اعتراض نداشت.

### حضور اولین نیروهای گیلانی در کردستان

هرقت عملیاتی در پیش بود حاج محمود با وجود مشغله فراوان همراه بچه‌ها به جبهه اعزام می‌شد و در عملیات شرکت می‌کرد و بعد از پایان عملیات برمی‌گشت. در



خستگی ناپذیر بود.

### همکاری منافقین رده بالا

پس از شهادت آیت‌الله بهشتی و فعالیت مسلحانه منافقین، طرحی با عنوان مالک و مستأجر اجرا شد که بر مبنای آن همه صاحبخانه‌ها بایستی مشخصات مستأجرشان را به سپاه اعلام می‌کردند. بر اساس این طرح عده‌ای از منافقین شناسایی و دستگیر شدند. در سپاه مکانی بود که نیروهای فدایی، توده‌ای و منافقین در آن زندانی بودند. با اینکه این افراد توسط حاج محمود دستگیر شده بودند، اما برخورد حاج محمود با آنها به گونه‌ای بود که وقتی می‌خواستند ایشان را صدا کنند، می‌گفتند «حاج محمود آقا!» و اگر مشکلی داشتند با او مطرح می‌کردند. حاج محمود هم بین آن‌ها می‌رفت و صحبت می‌کرد. این ارتباط موجب شد تا برخی از منافقین با ما همکاری و حتی اقدام به لو دادن سایر اعضا کنند. یکی از این افراد آقای به نام «نجم کوشالی» برادر «شمس کوشالی» از منافقین رده بالا بود. حاج محمود به حدی روی نجم کوشالی کار کرد که بعدها همین آقای نجم با پاسداران همکاری کرد و برخی اعضای منافقین را معرفی نمود. این اقدام فقط به‌خاطر حسن اخلاق و رفتاری بود که حاج محمود داشت.

### ستاد جنگ نامنظم «چوکا»

از زمانی که طرح مالک و مستأجر اجرا شد، دست و

شده بود. این‌ها زیر بار جنگ و جریان‌ات انقلاب نمی‌رفتند. در ساختمان گزینش سپاه بودم که اعضای قبلی که جزو انجمن حجتیه بودند ما را محاصره کردند و قصد داشتند ما را گروگان بگیرند. به هر حال حاج محمود به همراه تعدادی از نیروها آمد و غانله را جمع کرد.

تعدادی نیروی جدید جذب شدند و با مدیریت حاج محمود، در سپاه رشت هم اصلاحات صورت گرفت. بیشتر غانله‌ها با گفت‌وگو برطرف می‌شد؛ هرچند برخی وقت‌ها قاطعیت لازم بود و حاج محمود هم قاطعانه مدیریت می‌کرد.

### در کنار شهید محمد بروجردی

روز سوم جنگ وقتی به سرپرستی حاج محمود وارد سرپل ذهاب شدیم، ۱۳ نفر از همراهان ما شهید شدند. خدا رحمت کند سردار شهید محمد بروجردی را. ایشان آمد نزد حاج محمود قلی‌پور و گفت این موقعیت را حفظ کنید. دشمن به هر نحو ممکن می‌خواهد این منطقه را تصرف کند. حاج محمود در کنار محمد بروجردی ایستاد؛ جنگید و مقاومت کرد. دشمن با تمام توان قصد داشت این منطقه را تصرف کند. پس از هجوم دشمن حاج محمود به همراه نیروهایش تا صبح در مقابل دشمن مقاومت کرد. یکی از رزمندگان می‌گفت حاج محمود در سرتاسر خط حضور داشت و مدام تیراندازی می‌کرد. دشمن تصور می‌کرد در تمامی این خط نیرو وجود دارد. او خیلی پرنرزی و



شد، ایشان برای اینکه اخوتی ایجاد کند، قرار گذاشت، هفته‌ای یک بار مهمان یکی از نیروها در منزلش باشند. اولین برنامه هم در منزل خود حاج محمود بود. بعد هم منزل آقای جهان‌دیده و منزل من و به همین ترتیب این برنامه ادامه داشت. این دورهمی باعث شد که بین بچه‌ها انس خاصی ایجاد شود.

### ● به یاد شهید

یادم است وقتی یکی از نیروها شهید شد، چون از خانواده ضعیفی بود و تعداد زیادی هم مهمان داشتند؛ حاج محمود اقامت‌ها را سوار ماشین کرد و بدون آنکه کسی بفهمد تحویل منزل شهید داد. این کار تکرار می‌شد. در مراسم شام غریبان بچه‌ها، به همراه نیروها به منزل شهید می‌رفتند؛ حتی شام را نیز از سپاه می‌بردند. بچه‌ها زیارت عاشورا و دعای توسل می‌خواندند و سعی می‌کردند دل خانواده را آرام کنند و تسکین ببخشند.

### ● اطعام خانواده‌های بی‌بضاعت

یکی دیگر از کارهای خوبی که حاج محمود به یادگار گذاشت، اهدای اطعام به خانواده‌های بی‌بضاعت بود. برخی خانواده‌ها که وضعیت اقتصادی خوبی نداشتند و در مضیقه بودند شناسایی شدند. لیستی از آنان به دژبانی سپاه داده شد که بعد از مراجعه به دژبانی سپاه طعام خود را دریافت می‌کردند.

جمله‌ای دارند با این مضمون که «گیلان در عملیات کربلای ۲ کربلایی دیگر آفرید.» در شب عملیات وضعیتی برای یکی از گردان‌ها پیش آمد، حاج حسین همدانی از حاج محمود خواست که به خط برود و وضعیت را بررسی کند. همراه حاج محمود؛ حاج علی گلستانی معاون ستاد، محمدنژاد جان‌شین تدارکات و قبادیان مسئول بسیج به خط رفتند که همگی بر اثر اصابت گلوله توپ به شهادت رسیدند.

### ● ما کار داریم!

روز عقد حاج محمود بود، او و همسرش صبح به دفترخانه رفتند و مراسم عقد را برگزار کردند. ساعت حدود ۴ بعد از ظهر بود که دیدم حاج محمود به محل کار آمد. بچه‌ها به او گفتند چرا سر کار آمده‌ای؟ گفت: کار داریم، باید برویم گشت. حاج محمود حتی زمانی که دو فرزند داشت، حضورش در منزل کم بود و بیشتر اوقات درگیر کار بود.

### ● تدبیر حاج محمود

یکی از ویژگی‌های حاج محمود، حُسن خلقش بود. او مانند شمعی بود که بچه‌ها همچون پروانه دورش می‌گشتند. اگر در عملیات بود بچه‌ها در کنارش بودند، اگر در جنگل بود باز هم کنارش بودند. حتی زمانی که در خصوص حاج‌آقا احسان‌بخش مباحثی مطرح

غانله کردستان اولین کسی که از گیلان توانست، تیمی از نیروهای پاسدار و مردمی فراهم کند، حاج محمود بود.

### ● اولین شهید موشکی ایران

«محمدرضا باستانی شعاع» اولین شهید موشکی ایران است. او مسئولیت اسلحه‌خانه سپاه رشت را بر عهده داشت، وقتی خبر ابتکاراتش به سپاه تهران رسید از وی دعوت شد تا برای ساخت سلاح‌ها و تجهیزات به آنجا برود تا با استفاده از امکانات بیشتر در امر اختراعات جدید به کشور کمک کند. حاج محمود هم او را به تهران فرستاد تا در بخش موشکی فعالیت کند. آقای باستانی شعاع ۲۹ خرداد ۱۳۶۵ در حین آزمایش موشکی به شهادت رسید.

### ● یگان خودمان

بعد از پایان یافتن این غائله منافقین در جنگل، حاج محمود به رشت برگشت. آن زمان بیشتر نیروهای گیلانی در یگان ۲۵ کربلا می‌جنگیدند. همچنین برخی نیروهای در تیپ ۱۰۵ قدس کردستان و تعدادی از نیروها در لشکر مهندسی امام علی (ع) بودند. برخی هم در قرارگاه رمضان و برخی دیگر در تیپ هجرت بودند. حاج محمود بعد از آن که بحث جنگل خاتمه یافت و بساط منافقین برچیده شد به تیپ ۱۰۵ قدس رفت. حاج محمدصادق که فرمانده سپاه استان بود درخواست کرد تا از نیروهای گیلانی به ۵ یگان نیرو داده شود. حاج محمود با این کار مخالفت کرد و رفت نزد حاج‌آقا احسان‌بخش و گفت که اگر ما آن‌قدر توانایی و استعداد داریم که هم به لشکر ۲۵ و هم به لشکر امام علی (ع) و هم تیپ ۵ قدس و هم تیپ نبی اکرم (ص) کرمانشاه نیرو بدهیم، چه بهتر که خودمان یگان تشکیل بدهیم. به هر نحو ممکن و با تلاشی که حاج‌آقا احسان‌بخش کرد و ارتباطی که با محسن رضایی داشت، تیپ ۱۰۵ قدس که آن زمان دست بچه‌های اصفهان بود، به نیروهای استان گیلان داده شد. به دلیل ارتباط خوبی که حاج محمود با حاج‌آقا احسان‌بخش داشت، تمامی امکانات تیپ تأمین شد. حاج محمود آن زمان حسین املاکی که مسئول اطلاعات و عملیات لشکر ۲۵ کربلا بود را به تیپ ۱۰۵ آورد که همراه با او مهدی خوش‌سیرت نیز به لشکر آمد. به‌مرور برخی نیروها از لشکر ۲۵ وارد تیپ ۱۰۵ شدند. بعد از چند عملیات درون‌مرزی مثل قادر ۱ و ۲ و مبارزه با منافقین و دمکرات‌ها و کوموله‌ها، حسین همدانی به‌عنوان فرمانده تیپ ۱۰۵ انتخاب شدند. حاج محمود هم به‌عنوان رییس ستاد و حسین املاکی به‌عنوان جان‌شین تیپ منصوب شدند.

### ● عروج

عملیات کربلای ۲ اولین عملیات بزرگی بود که تیپ ما (۱۰۵ قدس) در آن حضور داشت. عملیاتی که البته موفق هم نبود، چون دشمن آگاه شده بود. در این عملیات نیروهای زیادی شهید شدند. حضرت‌آقا



«هوشنگ متقیان» رئیس پیشین ستاد کنگره شهدای گیلان در گفت‌وگو با شاهد یاران

## سقوط نکردن «سرپل ذهاب» مدیون قلی پورهاست

درآمد

«هوشنگ متقیان» رئیس پیشین ستاد کنگره هشت هزار شهید استان گیلان از هم‌زمان سردار شهید حاج محمود قلی‌پور در دوران دفاع مقدس است. او جزو اولین افرادی است که از سپاه گیلان به فرماندهی شهید قلی‌پور به جبهه‌های جنگ اعزام شد و با حضور در جبهه سرپل ذهاب مانع از سقوط آن شهر شد. در ادامه گفت‌وگوی شاهد یاران با وی را می‌خوانید.

## شما از چه زمانی با سردار شهید حاج محمود قلی‌پور آشنا شدید و چه همکاری‌هایی داشتید؟

آشنایی بنده با ایشان به سال ۵۹ برمی‌گردد. من در آن سال وارد سپاه پاسداران گیلان که در پل عراق شهر رشت مستقر بود، شدم و زیر نظر ایشان آموزش دیدم. سپس در نخستین روزهای جنگ تحمیلی همراه با وی به جبهه سرپل ذهاب در استان کرمانشاه اعزام شدیم.

او یکی از فعالترین، موثرترین، متفکرترین و و خاکی‌ترین فرماندهان سپاه گیلان بود. سردار شهید قلی‌پور هم در مبارزه با گروهبانها (توده)، چریک‌های فدایی خلق، سازمان مجاهدین خلق و... و هم در مبارزه با دشمن یعنی فرماندهای منحصر به فرد بود. او هرگز به سر ستون دشمن نگاه می‌کرد، بلکه عمق و انتهای دشمن را می‌دید و برای نفوذ و غلبه بر دشمن برنامه‌ریزی می‌کرد. او با مهارت فوق‌العاده‌ای راه نفوذ را بر دشمن می‌بست و به آن‌ها یورش می‌برد.

حاج محمود در برابر گروهبانهای ضدانقلاب و منافقین شجاعانه، مدبرانه و متفکرانه ایستاد و بر آن‌ها غلبه پیدا کرد. او همواره در مسیر ولایت و دفاع از آرمان‌های انقلاب اسلامی حرکت کرد و هیچگاه از این مسیر خارج نشد. قلی‌پور باصلاحت در مسیر ولایت ایستاد و از انقلاب مردم ایران دفاع کرد. متأسفانه این شهید بزرگوار به خوبی به مردم استان معرفی نشده و مردم شناخت دقیقی از ابعاد شخصیتی این فرمانده نداشتند. حاج محمود ناشناخته مانده و مردم هنوز با رشادت‌های وی آشنا نشدند. البته مقصر ما هستیم که در معرفی این بزرگمرد کوتاهی کردیم و حق این سردار بزرگ اسلام را به جای نیاوردیم.

## چه ویژگی‌هایی موجب شده بود تا سردار شهید قلی‌پور به فرماندهای محبوب و توانمند در سپاه گیلان و یگان قدس تبدیل شود؟

حاج محمود منضبط و دارای اخلاق نیکو بود. با نیروهایش بسیار مهربان، متواضع، متین و آرام بود و کسی به یاد ندارد که او در بدترین شرایط نیز پرخاشگری و تندخویی کرده باشد. نیروهای رشت در جبهه‌های جنگ، عملیاتی و بسیار پرانرژی بودند و از هرکسی فرمانبرداری نمی‌کردند و فرماندهی نیز بر آنان سخت بود، اما اگر حاج محمود چیزی می‌گفت و نظری می‌داد، همه آن‌ها تمکین و به حرف او عمل می‌کردند. حاج محمود پرکار و خستگی‌ناپذیر بود. او یک «مجاهد» به معنای واقعی کلمه بود. تمام عمر خود را صرف مبارزه با دشمنان انقلاب اسلامی کرد و در این راستا شب و روز نشناخت و برای خود آسودگی قائل نشد. او ازدواج کرده و صاحب فرزند بود، اما همواره آماده‌باش بود و در سپاه حضور داشت. حضور دائمی او در سپاه و در ماموریت‌ها و عملیات‌های مختلف موجب می‌شد تا نیروهایش نیز انرژی بگیرند و بتوانند در برابر دشمن بایستند.

## رابطه سردار شهید قلی‌پور با آیت‌الله احسان‌بخش نماینده امام خمینی (ره) در استان گیلان و امام جمعه شهر رشت چگونه بود؟

آیت‌الله احسان‌بخش، حاج محمود را فرزند معنوی خود می‌دانست و به او افتخار می‌کرد. ایشان در جلسات، محافل

و نشست‌های گوناگونی که با اقشار مختلف داشت از حاج محمود نام می‌برد و از او به عنوان سرباز راستین ولایت و فرماندهای شجاع و دلاور یاد می‌کرد.

آیت‌الله احسان‌بخش وقتی خبر شهادت حاج محمود قلی‌پور را شنید بسیار متأثر شد و اشک از دیدگانش جاری شد. او با شهادت حاج محمود داغدار و عزادار شد.

شهید قلی‌پور با هدایت و پشتیبانی‌های آیت‌الله احسان‌بخش توانست تیپ ۱۰۵ قدس را به استان گیلان انتقال دهد و زمینه ارتقای آن تیپ به لشکر را فراهم سازد. آیت‌الله احسان‌بخش در دیدار با محسن رضایی فرمانده وقت سپاه پاسداران درخواست اختصاص یک یگان به استان را مطرح کرد و پس از پذیرش آن درخواست، حاج محمود قلی‌پور به عنوان امین آیت‌الله احسان‌بخش و دیگر مسئولان استان، موظف به انجام ماموریت انتقال تیپ قدس به گیلانی‌ها شد.

## باتوجه به اینکه شما همراه با سردار شهید قلی‌پور در روزهای نخست جنگ تحمیلی در جبهه سرپل ذهاب حضور داشتید، چه چیزی موجب شد تا شهر سرپل ذهاب سقوط نکند و آن شهر توسط دشمن بعثی اشغال نشود؟

دشمن بعثی با عبور از مرز خسروی و دیگر گذرگاه‌های مرزی وارد استان کرمانشاه شد و در همان لحظات اول توانست شهر قصر شیرین را به اشغال خود درآورد.

با اشغال قصر شیرین، مردم آن شهر آواره کوه و بیابان شدند. مردم روستاهای منطقه نیز در محاصره دشمن بعثی قرار گرفتند. دشمن تصور می‌کرد که دشت ذهاب و شهر سرپل ذهاب را هم می‌تواند به راحتی اشغال کند و پشت سر بگذارد، اما با مقاومت نیروهای مردمی و نیروهای اعزامی از سپاه‌های گیلان، همدان و اصفهان روبرو شد. در نتیجه آن‌ها نتوانستند از دشت ذهاب و ارتفاعات بازی‌دراز و کوره‌موش جلوتر بیایند.

در روزهای نخست جنگ آشنایی چندانی به امور نظامی نداشتیم، اما با تلاش و جدیت رزمندگان و فرماندهان توانستیم بر امور تسلط پیدا کنیم و راه را بر دشمن ببندیم. حاج محمود قلی‌پور به همراه میثم محمدبیگل و تراب پور قلی مدام خطوط دشمن را رصد و برای دفاع در برابر حملات آنان برنامه‌ریزی می‌کردند و تدبیری می‌اندیشیدند.

حفظ شهر سرپل ذهاب مدیون رشادت‌ها و تلاش‌های رزمندگان گیلانی، همدانی و... است. تعداد افرادی که از

گیلان به فرماندهی حاج محمود به جبهه سرپل ذهاب اعزام شدیم، ۶۴ نفر بودیم که برخی از آنان در همان روزهای نخست جنگ پر کشیدند و آسمانی شدند.

## بهترین خاطره‌ای که از سردار شهید قلی‌پور دارید را برای ما تعریف کنید.

در همان روزهای نخست که به جبهه سرپل ذهاب رفته بودیم، برای اسکان به یکی از پادگان‌های ارتش مراجعه کردیم، اما فرمانده آن پادگان گفت که بنی‌صدر رئیس‌جمهور وقت به ما دستور داده است که پاسدارها وارد پادگان‌های ارتش نشوند. به ناچار در یکی از مدرسه‌های شهر سرپل ذهاب که زیر آتش دشمن قرار داشت، مستقر شدیم. دشمن برای اینکه مقاومت ما را در هم بشکند و بتواند با عبور از سرپل ذهاب به باختران (در آن زمان به شهر کرمانشاه، باختران می‌گفتند) برسد، بی‌وقفه به ما و مردم شهر سرپل ذهاب حمله می‌کرد. در چهاردهمین روز جنگ حاج محمود و تعدادی از نیروها زیر پل شهر مشغول عبادت و دریافت دستور بعدی بودند. دشمن از روی ارتفاعات آن‌ها را زیر نظر داشت و وقتی شرایط را مهیادید، گلوله تویی به سوی آن‌ها شلیک کرد که تعدادی از رزمندگان گیلانی در همان جا به شهادت رسیدند.

حاج محمود از شهادت نیروها بسیار ناراحت شد و من تا آن روز او را آنقدر غمگین و در مانده ندیده بودم. ۱۶ نفر از رزمندگان گیلانی در جبهه سرپل ذهاب شهید شدند، اما حزن و اندوه شهادت آن‌ها موجب نشد تا حاج محمود در مبارزه با دشمن سست شود، بلکه هر روز مصمم‌تر و شجاع‌تر نسبت به روز قبل در برابر دشمن ایستاد و ما را نیز تشویق به دفاع و مبارزه کرد.

رشادت نیروهای گیلانی مانع از سقوط شهر سرپل ذهاب شد و صدام آرزوی دستیابی به باختران و دیگر شهرهای کشورمان را به گور برد.

## در پایان بفرمایید که نشر ارزش‌های دفاع مقدس و ترویج فرهنگ ایثار و شهادت چه تاثیری در جامعه خواهد داشت؟

شهدا بهترین الگوها در تاریخ معاصر هستند. امروز ایران اسلامی از جوانان مومن، بانگیزه و بانشاطی برخوردار است. جوانان‌های ایرانی بهترین جوانان دنیا هستند. این جوانان عزیز می‌توانند با الگو قرار دادن شهدا در مسیر کمال و سعادت گام بردارند. باید تلاش کرد تا جوانان با شهدا انس بگیرند و وصیتنامه‌های آن‌ها و خاطراتشان را مطالعه کنند.



نفر اول سمت راست آقای متقیان - سردار ربیعی فرمانده سپاه گیلان در خداحافظی با رزمندگان اعزامی سال ۵۹ مقر سپاه گیلان



■ اولین اعزام گروهی نیروهای داوطلب گیلان به مناطق جنگی (سرپل ذهاب) رشت ۴ مهر ماه ۵۹

روایتی از اعزام نیروهای گیلانی به جبهه در اولین روزهای جنگ

## شهید بروجردی گفت اگر دیر بجنید سرپل ذهاب سقوط می کند

درآمد

خبر تجاوز عراق را که شنیدم، سالانه، سالانه از روستای «کویه سفلی» خود را به سپاه رودسر رساندم، باورم نمی شد جنگی آغاز شده باشد ولی خبری که از رادیو پخش شود مگر می شود دروغ باشد؟ آن هم خبری به این مهمی! شتاب زده خود را به این در و آن در می زدم تا موافقت اعزام به جبهه را از فرمانده سپاه بگیرم. من و بهمن امیری از منطقه رانکوه بخش مرکزی رودسر جزء اولین نفراتی بودیم که موافقت گرفتیم، بعد احمد زمانی هم به ما اضافه شد. احمد را از قبل می شناختم، با آمدن احمد جمع ما جور شد. به سپاه رشت که رسیدیم، هر لحظه به جمع ما افزوده می شد؛ از رشت، سنگر، صومعه سرا، فومن، لنگرود، آستانه و... حالا دیگر پنجاه، شصت نفری می شدیم که باید فردا به جبهه اعزام شویم.

هوشنگ متقیان

رادیو، تلویزیون حسابی مایه گذاشت، هفت مهر ۱۳۵۹ در تاریخ زندگی ام یک استثنا، یک رویا و یک تاریخ فراموش ناشدنی است. عجب روز باشکوهی، چه مردم قدرشناسی، چه سیل عظیمی که برای بدرقه آمده بودند. آن روز مردم ما را شرمند خود کردند، چقدر خوراکی آوردند، همه شرکت‌ها و ادارات از رشت تا رودبار در مسیر کاروان اعزامی برایمان گاو و گوسفند قربانی کردند. اگرچه عراق حوالی شهر سرپل ذهاب اردو زده بود ولی ما روز قبل، جنگ را در باختران حس کرده بودیم آن هنگام که هواپیماهای عراقی به شهر زدند و جهنمی از آتش و درد و فریاد بلند کردند، با دیدن این صحنه‌ها انگیزه ما هر لحظه بیشتر و بیشتر می‌شد، سرپل ذهاب شهر سکوت و سکون بود، فقط صدای خمسه‌خمسه دشمن بود که هزارچندگاهی ما را به خود مشغول می‌کرد. مکانی برای استقرار نداشتیم، ارتشی‌های پادگان ابوزر به ما اجازه ورود نمی‌دادند، آنها می‌گفتند: رئیس جمهور (بنی صدر) گفته: به شما اجازه ورود ندهیم! چرا که عراقی‌ها برای تعقیب و دستگیری شماها ما را نیز خواهند کشت.

از این رو ما را در مدرسه‌ای به نام مهرگان در داخل شهر جای دادند (شاید این تصمیم از سوی سردار شهید محمد بروجردی بود) با بهمن و احمد تصمیم گرفتیم سری به شهر بزنیم، ویرانی‌های شهر دل‌هره‌سنگدلی را آب می‌کرد هر سه با هم با نشان دادن آثار جنایت‌های معرور می‌کردیم اوج مصیبت و مشکلات وارده را. شهر آکنده از آتش و دود و خیابان‌ها مملو از خون و البسه و امکانات زندگی مردم بود که بر اثر انفجارهای توپ و خمپاره پخش بودند. سلسله کوه‌های دالاهو چون اسطوره عهد باستان شهر را در آغوش کشیده بودند، مردم خود را به کوه‌ها رسانده بودند، حاشیه کوه دالاهو (که روستایی‌ها به آن «گوره» می‌گفتند) رودخانه‌ای جاری بود جوانان روزها از کوه‌ها پایین می‌آمدند و از آب رودخانه برای مصرف مایحتاج خود و مردم جنگ‌زده به

بالای کوه می‌بردند.

هیچ چیز غمناک‌تر از دیدن طفلی ۴-۵ ساله نبود آنگاه که پیرزنی از ترس جان خود کشتان‌کشتان سعی داشت او را به بالای کوه ببرد! چهره خاک‌آلود و معصومانه‌اش اشک ما را همراه خود کرد، حالا دیگر با کم شدن حجم آتش دشمن کم‌کم شهر شلوغ شده بود، دوست و دشمن همدیگر را نمی‌شناختند. عراقی‌ها با لباس مبدل و با ستون پنجم خود در شهر قدم می‌زدند تا هم به ترور بچه‌های حزب‌اللهی بپردازند و هم اخبار جمع کنند و...

خسته و بی‌اشتها به مقرمان (مدرسه مهرگان) برگشتیم و منتظر ماندیم تا فرماندهان ما را به گروه‌های چند نفره تقسیم و مسئولیت هر یک را مشخص نمایند. آن روز نوجوانی بیش نبودم و دیدن این همه فجایع و تجزیه و تحلیل این رویدادها خیلی برابم سخت بود، آن چیزی که مرا سریع‌تر به جمع‌بندی و تصمیم‌گیری می‌رساند، هر چه سریع‌تر جنگیدن با دشمن و به شهادت رسیدن بود (باور نمی‌کردم بعد از ۸ سال جنگ و حضور در میدان‌های نبرد زنده بمانم. یا بهتر بگویم هنوز هم زنده بمانم). بالاخره گروه‌بندی شدیم ما را به گروهی ملحق کردند که برادران پاسدار کریم اسلام‌پرست از رشت و محمدرضا تقی‌پور از رودسر فرماندهی آن را برعهده داشتند، هر دو خصوصیاتشان شبیه به هم بود، آرام و متفکر به‌ویژه شهید محمدرضا تقی‌پور که قبلاً از گاردی‌های ارتش شاه بود و در جنگ ظفار هم شرکت داشت ولی در آستانه انقلاب از پادگان گارد فرار کرده و خود را به صف انقلابیون رسانده بود بعد از انقلاب هم از مؤسسين سپاه رودسر بود. (بدنی ورزیده و قیافه‌ای عالی داشت ما به او عشق می‌ورزیدیم. شجاع بود و بسیار جدی، از لیخنش هم همه حساب می‌بردند.) قرار شد فردایش یعنی روز ۱۳ مهر ۱۳۵۹ گروه‌ها به نوبت به دشمن بزنند تا مانع پیشروی آنان شوند. تا فراموش نشده این را هم بگویم که ما اولین گروه داوطلب مردمی

بودیم که خود را از استان گیلان به جبهه جنگ رسانده بودیم، نیروهای اصفهانی بعد از ما خود را به سرپل ذهاب رساندند.

شب ۱۲ مهر از نیمه گذشته بود که سردار محمد بروجردی به موقعیت ما آمد و گفت: فرماندهان کجاست؟! یکی از بچه‌ها جلو رفت و شهید حاج محمود قلی‌پور و محمدرضا تقی‌پور را معرفی کرد. او گفت: یک گروه از بچه‌ها را بفرستند حوالی پل داداش خان، دشمن از منطقه عمومی دشت ذهاب، «سراب گرم» قصد نفوذ به شهر را دارد، اگر دیر بجنبید شهر سقوط می‌کند.

هنوز خداحافظی نکرده بود که بچه‌ها آماده شدند، قرار شد ابتدا گروه محمود قلی‌پور، بعد گروه ما وارد کارزار شویم. گروه اول به فرماندهی محمود قلی‌پور حرکت کردند و مابقی هم منتظر دستور بودند. هرکسی لباس رزم پوشیده اسلحه به کف گوشه‌ای نشست و مشغول راز و نیاز با معبود بود تا حوالی ظهر خبری از هیچ‌کس و هیچ‌چیز نداشتیم، ظهر هنگام شهید قلی‌پور با قیافه‌ای ماتم‌زده وارد شد با دیدنش همه به سوسیس دویدند تا خبری بگیرند. همه چیز از قیافه‌اش هویدا بود، حالا دیگه بچه‌ها بیشتر خبر از زنده‌ها می‌گرفتند! نوبت به من رسید کمی جلو رفتم، شاید تنها من بودم که از کشته‌ها خبر می‌گرفتم، از بهمن امیری و احمد زمانی دو دوست و دو یار و دو بازوی مهربانم سراغ گرفتم شهید قلی‌پور با نگاهی آرام گفت: آنها هم رفتند! خبر با همه کوتاهی‌اش غم را در دلم تلمبار کرد، دیوانه‌وار به گوشه‌ای گریختم و فریاد وامصیبتا سر دادم، دیگر آرام و قرار نداشتم از گروه حدود بیست و چند نفری ۱۳ نفر در ۱۳ مهر ۵۹ در زیر پل داداش خان به شهادت رسیدند و آنان اولین پروانه‌های محفل دوست شدند که بعدها کلید همنشینی با اولیاءالله را به ۸۰۰۰ نفر از پرنده‌گان مهاجر استان هدیه دادند و ما را در حسرت دیدار خود بی‌تاب گذاشتند، یاد و خاطره‌شان گرامی باد.



اولین اعزام گروهی نیروهای داوطلب گیلان به مناطق جنگی (سرپل ذهاب) رشت ۴ مهر ماه ۵۹



پدران و مادران از شهادت بچه‌هایشان ناراحت نشوند

## مصاحبه خبرنگار صدای مرکز گیلان با سردار قلی‌پور در مهرماه ۵۹

در مهرماه سال ۱۳۵۹ اولین گروه از رزمندگان استان گیلان عازم جبهه‌های جنگ در غرب کشور بودند که خبرنگار صدای مرکز گیلان مصاحبه‌ای کوتاه با سردار شهید قلی‌پور داشت. متن این مصاحبه کوتاه به شرح ذیل می‌باشد:



اسلامی و هم اکنون ابرقدرت‌ها دیدند که دستشان از ایران کوتاه شده لذا توسط کشورهای که زیر استعمار این‌ها قرار دارند می‌خواهند انقلاب ایران را به هر طریقی که شده از بین ببرند چه از طریق عراق چه از طریق ترکیه و چه از طریق کشورهای که هنوز در مقابل ما قرار نگرفتند و این ماهیت کشورهای را که در اطراف ما هستند را برای ما مشخص می‌کند.

هدف اصلی حفاظت از انقلاب اسلامی و توسعه دادن آن در سراسر جهان است. از همه پدران و مادران می‌خواهم که هیچ‌وقت ناراحت نشوند چون این کار به‌خاطر خدا و اسلام است و اگر آنها افراد مؤمن و معتقد به این انقلاب هستند هیچ از شهادت بچه‌هایشان ناراحت نشوند. (مصاحبه با تعدادی از نخستین رزمندگان اعزامی به دفاع مقدس - ۱۳۵۹/۷/۱)

اولین گروه از رزمندگان استان گیلان هنگام اعزام با خبرنگار صدای مرکز گیلان مهرماه ۵۹ مصاحبه‌ای انجام دادند. شونندگان عزیز صدای پاسدار، یکشنبه گذشته عده‌ای از برادران مسلمان شهر رشت به‌اتفاق برادران پاسدار عازم جبهه‌های جنگ در غرب کشور شدند. ما این فرصت را غنیمت شمردیم و با چند تن از این برادران گفتگو کردیم که اینک می‌شنویم.

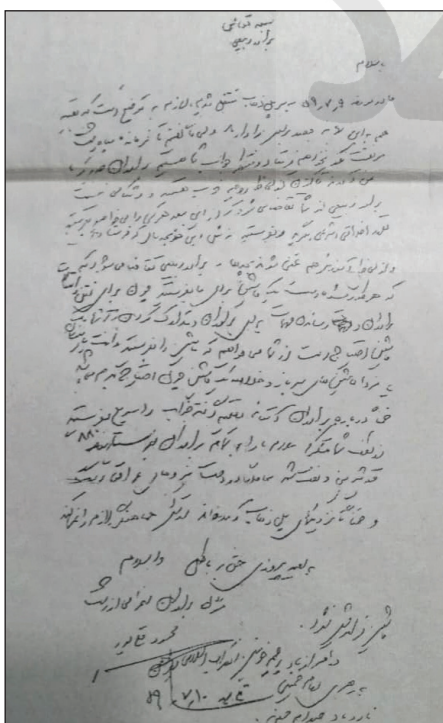
با یکی از برادران پاسدار که سرپرست این گروه اعزامی هستند صحبت می‌کنیم و از ایشان می‌خواهیم خودشان را معرفی کنند.

بسم الله الرحمن الرحیم، محمود قلی‌پور عضو سپاه پاسداران استان گیلان مرکز رشت هستم. حدود ۶۰ نفری هستیم که ابتدا به کرمانشاه و پس از آن به مناطق مرزی اعزام می‌شویم.

هدف ما هم مشخص است. ما انقلاب کردیم انقلاب

نامه محمود قلی‌پور از جبهه سرپل ذهاب در سال ۱۳۵۹ خطاب برادر ربیعی فر مانده وقت سپاه پاسداران استان گیلان

## نامه سردار شهید حاج محمود قلی‌پور به فرمانده سپاه پاسداران استان گیلان



نیسان یا مزدا، ماشین‌های سرباز و خلاصه یک ماشین چون احتیاج می‌رمم می‌باشد.

ضمناً درباره برادران [اعزامی از] آستانه تصمیم گرفته، جواب را سریع بفرستید. از لطف شما متشکرم.

سلام ما را به تمام برادران برسانید.

قصر شیرین و نفت‌شهر کاملاً در دست نیروهای عراقی هستند و ضمناً [آنها] تا نزدیکی‌های پل ذهاب آمده‌اند.

ارتش هماهنگی لازم را نمی‌کند.

به امید پیروزی حق بر باطل

والسلام

مسئول برادران اعزامی از رشت

محمود قلی‌پور

۱۰/۷/۵۹

ماشین فراموش نشود.

در اهتزاز باد پرچم خونین انقلاب اسلامی ایران به رهبری

امام خمینی

ناپود باد صدام حسین

بسمه تعالی

برادر ربیعی

با سلام

ما در مورخه ۵۹/۷/۹ به سرپل ذهاب منتقل شدیم، لازم به توضیح است که بقیه [افراد اعزامی] هم به این بهانه قصد برگشت را دارند، ولی ما گفتیم تا فرمانده سپاه رشت موافقت نکند، [کسی را به عقب] نخواهیم فرستاد و منتظر جواب شما هستیم.

برادران جدید که با من آمدند تاکنون از لحاظ روحیه خوب هستند و اشکالی نیست.

برادر ربیعی از شما تقاضا می‌شود که از این به بعد هرکسی را می‌خواهید بفرستید، تعهد اخلاقی و شرعی بگیرید و بفرستید نه مثل این بچه‌هایی که فرستادید و از لحاظ آموزش هم غنی شوند بچه‌ها.

برادر ربیعی تقاضا می‌شود که هرطور شده است یک ماشین برای ما بفرستید چون برای نقل و انتقالات برادران و رساندن مهمات برای برادران و تدارک کردن آنها یک ماشین احتیاج است از شما می‌خواهیم که ماشین را بفرستید؛ وانت بار

## «وصیت نامه» دسته جمعی اولین گروه از رزمندگان اعزامی استان گیلان به جبهه

۷. با تمامی وجودمان به ملت مسلمان و رزمنده ایران و برادران ارتشی و پاسدار عشق ورزیده و برای پیوستن و همسنگر شدن با آنها در نبرد با خصم عازم جبهه جنگ و نبرد اسلام و کفر شدیم. ۸. آنچه از شما مردم مسلمان و انقلاب بویژه مردم مسلمان استان گیلان انتظار داریم:

- ۱- حامی واقعی اسلام و انقلاب ایران باشید.
- ۲- وحدت و یکپارچگی خود را در خط رهبری امام حفظ کنید.
- ۳- نسبت به هم مهربان باشید.
- ۴- برای مقابله با ابرقدرت‌ها بسیج باشید.
- ۵- احتکار نکنید و احتکارگران را تنبیه کنید.
- ۶- گران نفر و شید و گران فروشان را تنبیه کنید.

با آرزوی پیروزی اسلام و مسلمین  
الله اکبر خمینی رهبر

۴. با تمامی وجودمان معتقدیم به رهبری قاطعانه و سازش ناپذیر امام امت خمینی کبیر در جهت حفظ و گسترش اسلام و انقلاب ایران بوده و به منظور پیروی از فرمان آن رهبر عازم جبهه جنگ، نبرد اسلام و کفر شدیم.

۵. با تمام وجودمان معتقدیم به صدور انقلاب اسلامی ایران به کشورها و ملت‌های محروم و زیر سلطه قدرت‌های اهریمنی بوده و برای رساندن پیام و رسالت واقعی اسلام و انقلاب به این ستمدیدگان تاریخ جهت رهایی از بردگی طاغوتیان عازم جبهه جنگ و نبرد اسلام و کفر شدیم.

۶. رژیم بعثی عراق و صدام حسین را یکی از آلت دست‌ها و سرسپردگان ابرقدرت‌ها در منطقه برای متوقف کردن انقلاب و جلوگیری از استقرار اسلام راستین دانسته و معتقدیم به نبردهای دراز مدت با قدرت‌های شیطانی (آمریکا و شوروی) می‌باشیم و بدین لحاظ عازم جبهه جنگ و نبرد اسلام و کفر شدیم.

آنچه در پی می‌آید وصیت نامه رزمندگان گیلان است که روز دوشنبه ۱۰ مهر ۱۳۵۹ در منطقه عملیاتی ذهاب نوشته شده است. به نام الله یار و یاور مستضعفان درود به تمامی شهدای صدر اسلام و شهدای گلگون کفن انقلاب اسلامی ایران

۱. هدفمان فقط برای الله و در جهت برقراری و استقرار مطلق حاکمیت الله بر جهان بوده و در را تحقق هر چه سریع‌تر آن، خون ناچیز خود را نثار می‌نماییم.
۲. با تمام وجودمان معتقد به اسلام و انقلاب اسلامی ایران بوده و در جهت استحکام و تداوم انقلاب و پاسداری از خون و آرمان شهدای انقلاب اسلامی ایران، عازم جبهه جنگ و نبرد اسلام و کفر شدیم.
۳. با تمامی وجودمان به کشور اسلامی خود، ایران عزیز عشق ورزیده و برای پاسداری و حراست از مرزهای آن عازم جبهه جنگ و نبرد اسلام و کفر شدیم.

بمناسبت شهادت ۱۲ پاسدار گلگون کفن در رشت، ۳ روز عزای عمومی اعلام شد

## شهادت شهدای سرپل ذهاب و ۳ روز عزای عمومی در گیلان

متن حاضر بریده بخشی از روزنامه اطلاعات است که در زمان شهادت شهدای سرپل ذهاب طی گزارشی به چاپ رسیده بود

### رشت، خبرنگار اطلاعات

۱۲ تن از پاسداران شهید و سلحشور اسلام در غرب کشور کربلای دیگری آفریدند و یاد حسین این آموزگار بزرگ شهادت را زنده کردند و مانند مجاهدین صدر اسلام بر قلب لشکر دشمن تاختند. به همین مناسبت از سوی استانداری گیلان و جامعه روحانیت رشت با انتشار اطلاعیه‌ای سه روز عزای عمومی در رشت اعلام شد. همچنین کارکنان مرکز گسترش عمران، انجمن اسلامی دانشگاه، انجمن اسلامی استانداری گیلان، نهضت سوادآموزی گیلان و گروه‌های مختلف مردم با انتشار اطلاعیه‌هایی شهادت این پاسداران غیور و پر فروغ را به امام و امت تبریک و تسلیت گفتند.

### اطلاعیه‌های شورای فرماندهی سپاه

شورای فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گیلان-رشت با انتشار اطلاعیه‌های ۱ و ۲ خود اعلام کرد دوازده تن از دلاوران مسلمان با رشادت جنگیدند و به شرف شهادت نائل شدند. در اطلاعیه شماره ۱ شورای فرماندهی سپاه پاسداران گیلان آمده است: سرپل ذهاب این کربلای بزرگ حسینی، شاهد چه جانبازی‌ها و فداکاری‌هایی می‌باشد. رزمندگان اسلام از نسل میرزا کوچک خان سردار جنگل که خون که خون حسین در رگ‌های آنها می‌جوشد بزرگترین حادثه تاریخ را در نبرد با اهریمنان بوجود آوردند و سه تانک را منهدم و ۲۲ تن از مزدوران را دستگیر کردند و در حملات شدید دشمن و زیر خمپاره‌ها

و توپ‌ها در درون دل سپاه دشمن نفوذ کردند و ضربه زدند و در بازگشت شهادتی داشتند. در اطلاعیه شماره ۲ شورای فرماندهی سپاه پاسداران، تعداد شهدا ۱۲ تن اعلام شده و آمده است: این عده در شب ۵۹/۷/۱۲ بسیاری از تانک‌های مزدوران پلید صدام را نابود و آنها را به جهنم رهسپار کردند.

### این ۱۲ شهید جاوید عبارت اند از:

سیروس ضمیریان، فتح الله قلی‌پور، محمد تقی امینی، محمود مشق، کاظم سیادت، داریوش مرادی، مهدی پور شایگان، ساسان پورنقاشان، مصطفی کریمی و مسعود ایزد دوست (از رشت) و بهمن امیری و احمد زمانی (از رودسر).



تشییع پیکر شهدای سرپل ذهاب در رشت



«سلمان ضرابی» در گفت‌و شنود با شاهد یاران

## متانت او موجب توبه برخی از منافقین شد

درآمد

«سلمان ضرابی» در مقطعی معاون عملیات سپاه گیلان بود و دوشادوش شهید قلی‌پور در ماموریت‌های مختلف حضور داشت؛ از برخورد با حزب توده گرفته تا حضور در غائله صبیادان در شهر بندرانزلی و بعد هم مقابله با منافقین. ضرابی در گفت‌وگو با شاهد یاران به تشریح اقدامات واحد عملیات سپاه گیلان در سال‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی پرداخت

در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، گروه‌های مختلفی در استان گیلان فعالیت سیاسی داشتند. دلیل وجود این گروه‌ها در استان چه بود؟

حضور و فعالیت گروه‌های چپ در گیلان، پیشینه تاریخی دارد. حدود سه قرن پیش، سرکنسولگری شوروی در رشت تأسیس شد. حزب توده و کمونیست‌ها نیز از سال‌ها پیش در این منطقه حضور داشتند. روزنامه عدالت ارگان رسمی حزب توده در شهر رشت شکل گرفت.

حزب توده در شهر رشت پایگاه داشت و از سوی کنسولگری شوروی پشتیبانی می‌شد. با پیروزی انقلاب اسلامی، اولین چالش‌ها توسط کمونیست‌ها و گروه‌های چپ در استان به وجود آمد. سپس منافقین (التقاطی‌ها) در شهر رشت و استان گیلان چالش‌ساز شدند. در آن برهه اختلافات قومی نیز به این چالش‌ها اضافه شد. علاوه بر رشت، سپاهک نیز مرکز فعالیت گروه‌های چپ بود.

در آن مدت اتفاقات امنیتی زیادی توسط گروه‌های چپ و ضدانقلاب رخ داد که از آن جمله می‌توان به مراسم روز کارگر در رشت، تعطیل شدن دانشگاه‌های استان و درگیری صیادها در بندرانزلی اشاره کرد که در درگیری صیادها یکی از نیروهای ما به شهادت رسید. هم‌زمان با آن غائله گنبد نیز پیش آمد.

ماجرای درگیری صیادان در بندرانزلی چه بود و چگونه شکل گرفت؟ یک مطالبه صنفی بود یا سیاسی؟

آن درگیری‌ها سیاسی بود. اگرچه صیادها جلودار بودند و در ظاهر مطالبه‌شان صنفی بود، اما پشت سر آن‌ها گروهک‌ها قرار داشتند. آن درگیری‌ها ابتدا آرام و سپس مسلحانه شد. به برخی مراکز از جمله کلانتری و سپاه حمله و آن مکان‌ها تصرف شد. نیروهای ضدانقلاب سلاح‌های این مراکز

را بردند و برخی را زخمی کردند. در آن غائله «مهندس آرمون» که از دوستان شهید قلی‌پور بود، زخمی شد.

نقش سپاه در مقابله با فعالیت‌های ضدانقلاب چه بود و چگونه توانست با آنان برخورد کند؟

سپاه گیلان از ابتدای شروع به کار، مقابله با عناصر ضدانقلاب و نفوذی‌هایی که در نهادها و ادارات حتی سپاه بودند را در دستور کار قرار داد. ضمن اینکه در آن دوران اعتراضاتی علیه سپاه صورت می‌گرفت و مسائلی پیش می‌آمد که نیازمند مدیریت بود. همچنین مدیریت برخی از زندان‌ها با سپاه بود و سپاه باید زندان‌بانی هم می‌کرد و تجربه‌ای در این زمینه نداشت.

انقلاب به شدت از سوی گروهک‌ها تهدید می‌شد. در استان گیلان، منافقین در کوچه و خیابان مردم را به گلوله می‌بستند و برای براندازی نظام تازه تأسیس جمهوری اسلامی شبانه‌روز تلاش می‌کردند. در آن روزها حاج محمود قلی‌پور و هم‌زمانش یک لحظه خواب آرام نداشتند و برای برقراری امنیت و آرامش در این استان تلاش می‌کردند.

وضعیت به گونه‌ای پیش رفت که سپاه باید حضور جدی در صحنه پیدا می‌کرد. از این رو فعالیت‌های سپاه در مرکز و استان‌ها در برخورد با غائله‌ها و گروهک‌های ضدانقلاب و برقراری آرامش و امنیت متمرکز شد. حاج محمود قلی‌پور و نیروهایش در معاون عملیات سپاه گیلان روزهای پراشتاب و پرفراز و نشیبی داشتند و شهید قلی‌پور با مدیریت و توانایی که داشت، توانست اقدامات خوبی انجام بدهد.

به نظر شما مهمترین ویژگی‌های شخصیتی سردار شهید قلی‌پور چه بود؟

صحبت کردن در رثای حاج محمود و یارانش کار دشواری است. او شخصیت بسیار بزرگی در استان گیلان است و اگر بخواهیم ایشان را معرفی کنیم، باید چند جلد کتاب بنویسیم.

در رابطه با مسائل نظامی باید گفت که او علی‌رغم اینکه دوره آموزشی کوتاهی گذرانده بود، اما از توانمندی بالایی برخوردار بود و به خوبی توانست گردان‌های رزمی آموزش دهد، سازمان‌دهی کند و به جبهه‌های جنگ بفرستد.

او نه تنها مرد بزرگ جبهه‌های جنگ بود، بلکه در موضوعات مختلف در استان گیلان ایفای نقش کرد. شهید قلی‌پور شخصیت ویژه‌ای داشت. با همه می‌جوشید و گرم و صمیمی بود. عیب دیگران را در خلوت تذکر می‌داد و در جمع آبروداری می‌کرد.

ولایت‌پذیری از ویژگی‌های برجسته شهید قلی‌پور بود. او به نظام و امام خمینی (ره) به طور عجیبی علاقه داشت. همچنین نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه اشراف داشت. به حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که آن زمان رئیس‌جمهور بود نیز علاقه بسیاری داشت. در آن برهه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای به دلیل تحرکات جریانات سیاسی مظلوم بود.

ویژگی دیگر شهید قلی‌پور این بود که از نظر جسمی بسیار توانمند بود و پوشش‌اش رزمی بود. این ویژگی‌ها موجب شده بود تا جذاب شود و در مقام فرمانده جاذبه داشت.

او با زیردستانش رابطه خوب و صمیمانه داشت و همچون یک برادر بود. همه عاشقش بودند و قبولش داشتند. من جدیت ایشان در کار را دیدم، اما عصبانیتش را ندیدم. از شجاعت و فداکاری حاج محمود نیز نمی‌توان به راحتی سخن گفت. درگیری‌هایی که با گروهک‌ها و ضدانقلاب داشتیم، به نوعی جنگ شهری و خانه به خانه بود. هیچ‌کدام از نیروها برای جنگ شهری آموزش ندیده بودند. مربی و پیشکسوتی هم در این رابطه نداشتیم. بنابراین تمام آن اقداماتی که انجام گرفت و



مصاحبه پاسداران مجروح پس از غائله مهر ۱۳۵۸

حاج محمود در اوج درگیری یک فرمانده به تمام معنا بود. به نظر من کار فرمانده عملیات به اندازه کار فرمانده سپاه گیلان اهمیت داشت. فرمانده عملیات در سپاه نقش کلیدی داشت. گاهی اوقات فرمانده سپاه از فرمانده عملیات تبعیت می‌کرد.

او موجب شد چند خانه تیمی منافقین شناسایی شود.

**یکی از خاطرات خود را که مربوط به عملیات های شهری است، برای ما بیان بفرمایید.**

در یکی از درگیری های خانه تیمی، یکی از نیروهای ما نارنجکی به سمت منافقین پرت کرد. این نارنجک از شمال خانه تیمی پرت و بدون اینکه به جایی اصابت کند به ضلع جنوبی آن خانه که من و شهید قلی پور و چند نفر بودیم، رسید. شهید قلی پور به سرعت نارنجک را برداشت و به پشت دیوار پرت کرد. در آن لحظه ممکن بود نارنجک منفجر شود، اما ایشان با شجاعت و فداکاری این کار را انجام داد.

در آن حادثه شهید قلی پور جان من و نیروهایش را نجات داد و ما را مدیون خود ساخت. ایشان صادقانه خدمت کرد و با عشق و معرفت به دوستان شهیدش پیوست.

**و در پایان اگر ناگفته ای دارید، بفرمایید.**

مفتخرم که مدتی به عنوان جانشین حاج محمود در سپاه رشت خدمت کردم. افتخار آن را دارم که نام من در کنار این بزرگوار باشد. دوران بسیار کوتاهی بود، اما بسیار عمیق و باریشه بود که پس از گذشت سالیان دراز ارادت و علاقه به آن شهید و آرزوی هم جواری با ایشان در دل من همچنان می جوشد.

خاطرات آن روزهای پرافتخار جنگ و مبارزه با گروهک های ضدانقلاب در ذهن من زنده و جاوید است؛ روزهایی که دوشادوش حاج محمود و پشت به پشت همدیگر و تکیه بر یکدیگر مبارزه کردیم و امروز نهال نو کاشته امام خمینی (ره) به درختی تنومند تبدیل شده و امنیت و آرامش در جامعه ای که پیرامون آن را گرگ های درنده محاصره کرده اند، برقرار است.

آنچه امروز برای همگان روشن است این است که تنها شخص شهید نیست بلکه شخصیت شهید و شهدا هم باید مورد توجه قرار گیرد. راهی که آن ها انتخاب کردند باید تبیین شود. باید بلوغ و بصیرتی که آن ها بدان دست یافتند و چراغی که آن ها روشن کردند، مورد عنایت ویژه قرار گیرد.

اکنون دشمن با تمام قوا و تمام قد اسلام را هدف قرار داده است و به همین دلیل زنده نگه داشتن یاد شهدا به ویژه شهدای شاخص لازم و ضروری است. باید در مراسم و محافل مختلف بیشتر پیرامون شهدا صحبت شود و رزمندگان و یادگاران دفاع مقدس به نسل جوان شناسانده شوند.

رزمندگان دفاع مقدس و کسانی که با شهدا زیستند، باید همواره در رکاب شهدا حرکت کنند و راه آنان را ادامه دهند. امیدوارم که شهدا به ویژه حاج محمود قلی پور شفیع ما در آخرت باشند.



گذشت تا امنیت و آرامش بر کشور حاکم شود. او مرد کار بود. او روزها خانواده اش را نمی دید، ولی به نیروهایش می گفت به خانواده هایتان برسید. یکی دیگر از ویژگی های حاج محمود حساسیت نسبت به بیت المال بود. از امکانات بیت المال، استفاده شخصی نمی کرد. کسی هم جرات نداشت از حاج محمود طلب چیزی را که از اموال بیت المال بود، کند. آن زمان ماشین های مصادره ای زیاد بود، اما کسی نمی توانست از آن استفاده کند. شهید قلی پور در هر جمعی که بود، آنجا را به کانون گفتگوی مومنانه تبدیل می کرد. اهل مطالعه و دعا بود و مرتب به دوستان توصیه می کرد که بر اعتقادات خود استوار و اهل امر به معروف و نهی از منکر باشید.

**باتوجه به اینکه شما جانشین شهید قلی پور بودید و در جریان فعالیت ها و اقدامات ایشان هستید، نحوه گفتگو و یا بازجویی وی از منافقین و ضدانقلاب چگونه بود؟**

در آن برهه فرماندهان عملیات، بازجو هم بودند و این یکی از خلاقیت های سپاه بود. خانمی از اعضای رده بالا سازمان مجاهدین خلق دستگیر شده بود. زمانی که در بازداشتگاه بود، ۲۴ ساعت خوابید. در بازجویی از او پرسیده شد که چرا این قدر خوابیدی؟ گفت: به ما گفته بودند وقتی دستگیر شوید، در مرحله اول از طریق بی خوابی شکنجه خواهید شد.

او بعدها تعریف کرد برای بازجویی به اتاق فرمانده عملیات رفتم. دیدم جوانی سر به زیر نشسته و با عنوان «خواهر» من را خطاب قرار می دهد. برخورد و کردار این فرد من را شرمند کرده. همین خانم بر اثر نوع برخورد، رفتار و گفتار شهید قلی پور توبه کرد و همکاری های

موفقیت آمیز بود، نتیجه فکر، خلاقیت و مدیریت محمود قلی پور بود.

شهید قلی پور اگرچه قاطع و باصلابت بود، اما با زندانیان با مهربانی و رفت اسلامی برخورد می کرد. او تمام مسائل شرعی و اخلاقی را در ماموریت ها و برخوردها رعایت می کرد. من به یاد ندارم و نشنیدم که شهید قلی پور زیرگوش یک زندانی زده باشد. همین رفتار وی موجب شد تا بسیاری از زندانیان از جمله منافقین توبه کنند و بازگردند.

منافقینی که توبه کرده بودند همراه ما به گشت می آمدند و در شناسایی خانه های تیمی کمک می کردند. آن ها می گفتند ما از برخورد فرمانده عملیات شما متحول شدیم.

حاج محمود در اوج درگیری یک فرمانده به تمام معنا بود. به نظر من کار فرمانده عملیات به اندازه کار فرمانده سپاه گیلان اهمیت داشت. فرمانده عملیات در سپاه نقش کلیدی داشت. گاهی اوقات فرمانده سپاه از فرمانده عملیات تبعیت می کرد.

در سپاه برخی افراد بازگوشی هایی همچون کوتاهی در انجام کار می کردند. سردار قلی پور هرگز داد نمی زد که تو چرا کوتاهی کردی؟ و یا اینکه چرا فلان کار را انجام ندادی؟ من جانشین ایشان بودم و تمام این چیزها را دیدم. فرد را به دفتر خودش احضار می کرد و تذکر می داد. به دلیل همین برخوردها، نیروها دوستش داشتند. او پدرا نه رفتار می کرد.

شهید قلی پور در زمان خودش یک حاج قاسم سلیمانی بود. من اهل عراق نیستم. وقتی بعد از ۴۰ سال نگاه می کنم و می بینم که حضرت آقا در مورد شهید سلیمانی صفات شجاع، مدیر، مدبر، مردمی، بصیر، آگاه، مرد میدان بودن، مومن و باتقوا بودن را برمی شمرد، این صفات در شهید قلی پور هم بود. حاج محمود از خودش و خانواده اش برای نظام



گفت‌وگوی شاهد یاران با اسماعیل آرمون مسئول ستاد تبلیغات جنگل

## نفوذی منافقین می‌خواست خوابگاه سپاه رشت را منفجر کند

درآمد

اسماعیل آرمون از جمله نیروهای واحد عملیات رشت بود که در غائله آشوب در بندر انزلی بر اثر تیراندازی منافقین مجروح شد. او پس از چند بار عمل جراحی توانست مجدداً به جمع دوستان رزمنده‌اش بازگردد. مسئولیت ستاد تبلیغات جنگل و فعالیت در دفتر سیاسی از دیگر فعالیت‌های او در سپاه رشت است. وی همچنین در عملیات پاک‌سازی جنگل و عملیات آزادسازی خرمشهر در کنار شهید قلی پور بود. در ادامه گفت‌وگوی شاهد یاران با در خصوص شهید محمود قلی پور و فعالیت‌های وی را می‌خوانید.

به اتاق‌های همدیگر رفت‌وآمد می‌کردیم که خوشبختانه این فرد بعداً شناسایی شد. حتی یادم است که یکی از همین نفوذی‌ها در سپاه نیروی مؤبد و مظلومی بود که بعد از دستگیری مشخص شد قرار بوده خوابگاه سپاه را منفجر کند. لورفتن این شخص هم به‌واسطه دستگیری یکی از منافقین انجام شد. منافقین بعد از دستگیری، به سپاه منتقل و تخلیه اطلاعاتی می‌شدند. به‌واسطه همین تخلیه اطلاعاتی هم دیگر همدستانان شناسایی می‌شدند و برخی اوقات خانه‌های تیمی لو می‌رفت.

**شما جزو نیروهای اعزامی از رشت به انزلی بودید که در غائله صیادها در این شهر مجروح هم شدید، چه اتفاقاتی منجر به بروز این آشوب شد؟**

بله، من سال ۱۳۵۸ در درگیری و اتفاقات بندرانزلی حضور داشتم و در همین غائله با شلیک رگبار یکی از معاندین به سمت به‌شدت مجروح شدم. در این حادثه، ساواکی‌ها، اعضای کومله و دموکرات‌های خلق ترکمن نقش به‌سزایی داشتند. داستان این‌گونه شروع شد که شیلات شامل دو بخش بود، بخش صیادان آزاد و بخش دیگر که خود شیلات صید می‌کرد. طبق قراردادی که منعقد شده بود قرار بود که هرکدام در یک روز معین صید نمایند. با حضور نفوذی‌ها در شیلات، برای ایجاد این غائله از طرف شیلات یک روز زودتر اقدام به صید شد. از سوی دیگر صیادان آزاد به‌منظور اعتراض جلوی ساختمان شیلات تجمع کردند و در این تجمع شخصی بر اثر تیراندازی کشته شد که بعداً مشخص شد که تیراندازی هم از داخل همین جمعیت و به‌منظور ایجاد آشوب انجام شده است. شعارهایی هم با این مضمون (انزلی - کردستان پیوندتان مبارک) بیان می‌شد. به‌واقع مشخص بود که نیروهای معاند قصد شومی در سر دارند. ما واحد عملیات رشت بعد از درخواست نیروهای کمکی از شهر لاهیجان و چند شهرستان دیگر با حدود ۳۰ پاسدار به سمت انزلی حرکت کردیم. آنطور که از اوضاع بر می‌آمد، نمی‌شد بدون درگیری غائله را خوابانند.

من در فاصله حدود ۲۰ متری تجمع بودم. جلوی این جمعیت هم شخصی اسلحه به دست ایستاده بود و جمعیت را تحریک می‌کرد. در ابتدا قصد داشتم که به سمت وی شلیک کنم ولی با خود فکر کردم که ممکن است دو اتفاق بیفتد؛ اول اینکه اگر آن شخص کشته شود تبدیل به قهرمان خواهد شد و حالت دوم اینکه شاید تیرم به شخص دیگری برخورد کند. به‌هرحال شلیک نکردم. ولی همان شخص اقدام به تیراندازی کرد و من هم مجروح شدم. در این حادثه اگر نیروهای سپاه کوتاه می‌آمدند؛ جمع کردن این حادثه دشوار بود. فردای این حادثه، مردم انزلی به خیابان‌ها آمدند و به طرفداری از نظام تظاهرات کردند. به‌هرحال این غائله ختم به خیر شد. من هم همان شب در بندرانزلی عمل جراحی شدم و فردای آن شب به رشت منتقل شدم و بعد هم با بالگرد به بیمارستان مصطفی خمینی تهران منتقلم کردند. دکتر ایرج فاضل هم پزشک من بود. بعد از چند عمل وضعیت جسمانی‌ام بهتر شد. در طول درمان در بیمارستان شهید قلی‌پور و



دید؛ گفت: رفتم دنبالتان و دیدم که نیستید. می‌خواستم با هم برای بررسی مانع برویم و بعد هم شوخی کرد. این اتفاق باعث شد که به‌مرور صمیمیت بیشتری بین ما سه نفر شکل بگیرد.

دوستی بین ما به حدی بود که به‌عنوان مثال من و شهید قلی‌پور بیشتر صبح‌ها با ماشین سیمرغ بیرون از سپاه می‌رفتیم تا برای صبحانه نیروها نان و سایر مخلفات خرید کنیم. یک رفاقت خاصی بین ما شکل گرفته بود. بعد از رفتن به گیلان در ساختمان سپاه دانش مستقر شدیم. این ساختمان چسبیده به ساختمان کنسولگری روسیه بود و حتی بعد مدرسه‌ای که پشت این ساختمان بود را به ساختمان سپاه اضافه کردیم. رودخانه زرچوب هم کنار این ساختمان قرار داشت که بعد از حصار کشیدن تبدیل به مکان آموزشی شد. نیروهای جدید بعد از جذب، آموزش‌های مقدماتی را فرا می‌گرفتند و برای آموزش‌های دیگر به پادگان‌های اطراف رشت می‌رفتند؛ بنابراین جایگاهی که سپاه مستقر بود هم آموزش نظامی ارائه می‌شد هم بازداشتگاه بود و حتی برخی محاکمات منافقین توسط شهید کریمی دادستان وقت گیلان در آنجا انجام می‌شد.

**فرماندهی سپاه گیلان را چه کسی بر عهده داشت و سلسله‌مراتب نیروها به چه شکلی بود؟**

در ابتدای امر فرماندهی سپاه بر عهده شهید وافقی بود ولی رتبه‌بندی خاصی نداشتیم، یک تیم ۵۰ نفره پاسدار بودیم که همه کار می‌کرد. از شستن دستشویی گرفته تا شرکت در عملیات. از همان زمان محمود قلی‌پور کارهای عملیاتی می‌کرد و فرمانده عملیات بود.

**ظاهراً منافقین در سپاه رشت هم نفوذی داشتند، در این خصوص موردی را به خاطر دارید؟**

رد پای منافقین در بیشتر جاها وجود داشت. نیروهایشان به‌عنوان نفوذی حتی در سپاه هم بودند. حتی موردی بود که اتاق یک شخص نفوذی نزدیک اتاق من بود و برخی وقت‌ها

**برای اولین سوال لطفاً بفرمایید، نحوه آشنایی‌تان با حاج محمود قلی‌پور چگونه بود؟**

قبل از تأسیس تشکیلات سپاه، کمیته انقلاب اسلامی اولین مکان تشکیلاتی بود که نیروهای انقلابی در آن فعالیت می‌کردند. کمیته در رشت در دو منطقه از این شهر استقرار یافت. عده‌ای داخل نیروی دریایی بودند و تعدادی دیگر در مرکز شهر. در آن برهه زمانی افسران و سربازان، پادگان نیروی دریایی را ترک کرده بودند. علاوه بر استقرار کمیته در پادگان آنجا به بازداشتگاهی برای ساواکی‌ها و وابستگان رژیم پهلوی تبدیل شده بود. حتی اسناد ساواک هم به آن مکان منتقل شده بود. من به همراه برخی نیروهای انقلابی چون سردار امیرگل، شهیدان تراب قلی‌پور، نژاد، دکتر متقی‌طلب و دیگر نیروها در آنجا مستقر شده بودیم. در عین حال تعداد دیگری از نیروهای انقلابی از جمله شهید محمود قلی‌پور در مرکز شهر جنب سبز میدان مستقر بودند.

اوایل ۱۳۵۸ بحث شکل‌گیری سپاه مطرح شد؛ بنابراین بعد از مصاحبه و گزینش من به همراه برخی نیروهای مستقر در این پادگان مانند شهید بیگلر و سایر نیروها از جمله محمود قلی‌پور برای گذراندن دوره آموزشی به تهران رفتیم. دوره آموزشی ما در پادگان سعدآباد تهران برگزار شد؛ جایی که قبلاً گاردی‌ها آموزش می‌دیدند. دوره آموزشی ما شامل آموزش‌های نظامی، سیاسی و عقیدتی به‌صورت فشرده برگزار شد. بعد از حدود ۵۰ روز به رشت برگشتیم و در آنجا مستقر شدیم. من از قبل با شهید بیگلر رفاقت داشتم ولی حضور در پادگان سعدآباد موقعیتی را به وجود آورد که سبب رفاقت من با شهید قلی‌پور شد.

در واقع شکل‌گیری دوستی ما سه نفر مربوط به حضور ما در این پادگان و اتفاقاتی بود که در این دوره آموزشی رخ داد. در میدان آموزش نظامی این پادگان یک مانع بلندی بود که نیروها بایستی از آن عبور می‌کردند. گذشتن از این مانع نیازمند یک فنون خاصی بود. من و شهید بیگلر تصمیم گرفتیم بعد از آموزش تاکتیک از نزدیک آن مانع را بررسی کنیم که چگونه بتوانیم از آن عبور کنیم. در مسیر حرکت به سمت مانع متوجه شهید قلی‌پور شدیم. ایشان ما را که

برخی نیروها به دیدنم می آمدند. بعد از ترخیص مجدداً به رشت برگشتم ولی توانایی شرکت در عملیات را نداشتم.

### 🌿 درباره شکل گیری دفتر سیاسی هم توضیح بفرمایید، این دفتر به چه منظور شکل گرفته بود و چه فعالیت هایی داشت؟

دفتر سیاسی زیر نظر آقا محسن رضایی بود. من بعد از بازگشت به رشت در این دفتر به عنوان مسئول بخش نشریات مشغول شدم. یکی از کارهای دفتر سیاسی، تجزیه و تحلیل و بررسی جریانات و گروهک های سیاسی بود. به عنوان مثال بر اساس بررسی های انجام شده مشخص شده بود که حدود ۲۴۰ گروه در گیلان فعالیت دارند. برخی از گروهک ها نشریات و مکتوبات هم داشتند و در برخی مواقع اعلامیه صادر می کردند. بررسی ها نشان می داد گروهک های منافقین، چریک های فدایی خلق اقلیت و اکثریت و جنبش مسلمانان مبارز (جاما) نفوذشان در گیلان بیشتر است. همین گروهک ها چالش های زیادی برای نظام ایجاد کردند و بعدها همین نیروها دست به اسلحه بردند. یکی از کارهایی که نیروهای واحد عملیات انجام می داد این بود که بعد از هر عملیات و درگیری، هر نوع کتاب و نشریه ای که به دست می آوردند را به سپاه منتقل می کردند. مجموعه مکتوبات بررسی می شد و در نهایت به منظور آگاه سازی نیروها یکسری مطالب در نشریه ای که در سپاه تولید می شد، به چاپ می رسید. در این نشریه، خط مشی، اهداف و برنامه های گروهک ها تشریح و اطلاع رسانی می شد.

### 🌿 ستاد تبلیغات جنگل به چه منظور راه اندازی شد؟

در ابتدا باید بگویم که تیم عملیاتی قدرتمندی در شهر رشت با حضور شهیدان قلی پور، بیگلر، حق وردیان، تراب قلی پور، عبدی نژاد، علی هوشیاری، صلاح کار، نجد باقری و ... شکل گرفته بود. بعد از اینکه من مجروح شدم، بچه ها عملاً اجازه نمی دادند که درگیر کار عملیاتی شوم؛ بنابراین وارد کار فرهنگی شدم. به دلیل روابط صمیمانه و علاقه ای که همکاران و دوستان به من داشتند همیشه در کنار هم بودیم و از ارائه کمک به همدیگر دریغ نمی شد. سپاه خانه ما بود و شب و روز در آنجا مستقر بودیم. حتی بعد از ازدواج حضور دائمی در آن داشتیم.

بعد از شروع جنگ مسلحانه منافقین علیه نظام در سال ۱۳۶۰ بخش فرهنگی در سپاه شکل گرفت. در برخی از مناطق استان گیلان، گروهک ها و نیروهایشان هیچ گونه فعالیت نداشتند ولی در برخی مناطق هم پایگاه و نفوذ داشتند و خانه های تیمی راه اندازی کرده بودند. سپاه به این نتیجه رسیده بود که بخش فرهنگی به نام ستاد تبلیغات جنگل راه اندازی کند. این ستاد شامل سازمان تبلیغات اسلامی، اداره ارشاد، جهاد سازندگی، ائمه جمعه و برخی ستادهای فرهنگی استان بود. بیشتر امکانات از این نهادها تهیه می شد. من مسئولیت این بخش در گیلان را بر عهده داشتم. اهداف این ستاد فعالیت در مناطق و روستاهای آلوده بود؛ یعنی

جایی که منافقین حضور و فعالیت داشتند. به عنوان مثال منطقه لاکان، جایی بود که منافقین از مسیر جنگل به خانه های تیمی در سراوان وصل می شدند و در عین حال به تهران هم دسترسی داشتند. در سیاهکل و تالش هم شاهد فعالیت گروهک ها بودیم. منافقین بعد از ترور به مناطق آلوده می رفتند. در کار فرهنگی در این مناطق چند هدف دنبال می شد. نیروهای مستعد شناسایی و جذب می شدند که برخی از همین نیروها بعدها جز سرداران سپاه بودند مساجد این مناطق با کتاب تجهیز شد. اجرای دعای کمیل و سخنرانی داشتیم و برخی فیلم های مرتبط را هم به نمایش می گذاشتیم. در مجموع اجرای این فعالیت ها عرصه را برای فعالیت منافقین تنگ کرد.

### 🌿 در پاک سازی جنگل های مازندران شما به همراه شهید قلی پور در تیم اعزامی بودید؛ جزئیات بیشتری از این عملیات را برایمان تشریح کنید.

در حدود ۱۵۰ نفر از پاسداران رشت بودیم که به چالوس رفتیم. در آن زمان قرار بود بعد از قضیه آمل، جنگل ها از وجود منافقین پاک سازی شود. بدین منظور اجرای این عملیات از جنگل های نوشهر شروع شد تا به قائم شهر رسیدیم. غذای نیروها هم توسط بالگرد تأمین می شد. در مسیرمان روستایی در نزدیک قائم شهر بود که ۷۰ منافق اعدامی داشت و تا آن لحظه سپاه هم به آنجا ورود نکرده بود. بعد از ده روز پاک سازی جنگل ها رسیدیم به دوراهی، یک راه می رسید به این روستا که حدود ۲۴ ساعت با ما فاصله داشت و راه دیگر ۲ ساعت فاصله داشت که سوار ماشین ها می شدیم و به چالوس برمی گشتیم. اعلام شد کسانی که تمایل و توانایی دارند، به سمت این روستا حرکت کنند. ما با تعداد محدودی از نیروهای گیلان به همراه شهید قلی پور و نیروهای مازندران به سمت این روستا حرکت کردیم. نماز صبح وارد روستا شدیم و یک راست به مسجد رفتیم. نیروها در این روستا پایگاه بسیج هم راه اندازی کردند. سپاه از ورود به این روستا دو هدف را دنبال می کرد؛ اول جنبه مانوری داشت که قدرتش را به نمایش بگذارد و دوم اینکه پایگاهی در دل این روستا داشته باشد. پس از آن به سمت چالوس حرکت کردیم و سپس به منطقه جنوب اعزام شدیم.

### 🌿 بعد از حضور در جبهه های جنوب در کدام واحد و یگان مشغول فعالیت شدید و در کدام عملیات در کنار شهید قلی پور بودید؟

بعد از ورود به منطقه جنوب ابتدا وارد پادگان شهید بهشتی (ره) شدیم. شهید قلی پور در این برهه فرمانده عملیات ما بودند. در آن زمان شهید قلی پور اعلام کردند که تعدادی نیرو برای واحد زرهی لازم دارند. از بچه های گیلان دو نفر برای زرهی رفتیم. آن زمان نیروهای اصفهان تپیی را تشکیل داده بودند به نام تیپ ۳۷ نور این تیپ زرهی در عملیات بیت المقدس و بعدها حتی در عملیات رمضان که تیپ کربلا شامل نیروهای گیلان و مازندران بودند را پشتیبانی

زرهی می کرد. بدین منظور ما یک دوره آموزشی فشرده زرهی دیدیم و در عملیات حضور یافتیم. شهید قلی پور برای احوال پرسی همیشه به سنگر زرهی ما می آمد. من در زرهی ماندیم و بعد از مدتی به عنوان مربی زرهی انتخاب شدم. خلاصه ماندنم به درازا کشید تا آزادسازی خرمشهر. در عملیات آزادسازی خرمشهر همراه با شهید قلی پور بودم. بعد از عملیات رمضان بیمار شدم و دیگر توان ماندن در خوزستان را نداشتم و به کردستان رفتم. در کردستان گردانی بود به نام «جندالله» و یکی از دوستان از من خواست تا مسئولیت این گردان را به دست بگیرم. آن زمان شهید مجید مرآت هم در کردستان بود. ایشان نیروی توانمندی در کردستان بود و کل منطقه را می شناخت. من به همین علت این مسئولیت را نپذیرفتم.

### 🌿 پس بنابراین شما بعد از آن در کردستان حضور داشتید، آخرین دیدارتان با حاج محمود قلی پور در کجا بود، آیا در مراسم تشییع ایشان شرکت کردید؟

وقتی از کردستان وارد رشت می شدم؛ شهیدان بیگلر، قلی پور و آقای نجد باقری اولین کسانی بودند که به دیدنشان می رفتم. با شنیدن خبر شهادت دوستانم احساس غربتی بهم دست داد که هنوز هم برخی وقت ها این احساس را دارم. وقتی شهید قلی پور به شهادت رسید بنا بر شرایط و موقعیتی که داشتم حتی نتوانستم در مراسم تشییع این شهید بزرگوار و دیگر شهدای کربلای ۲ حضور داشته باشم. شرایطی که باعث شد، چند ماه بعد بر مزار شهید قلی پور حضور یابم.

بعد از شروع جنگ مسلحانه منافقین علیه نظام در سال ۱۳۶۰ بخش فرهنگی در سپاه شکل گرفت. در برخی از مناطق استان گیلان، گروهک ها و نیروهایشان هیچ گونه فعالیت نداشتند ولی در برخی مناطق هم پایگاه و نفوذ داشتند و خانه های تیمی راه اندازی کرده بودند. سپاه به این نتیجه رسیده بود که بخش فرهنگی به نام ستاد تبلیغات جنگل راه اندازی کند. این ستاد شامل سازمان تبلیغات اسلامی، اداره ارشاد، جهاد سازندگی، ائمه جمعه و برخی ستادهای فرهنگی استان بود. بیشتر امکانات از این نهادها تهیه می شد.





روایتی از چگونگی وقوع غائله صیادان در شهر بندر انزلی

## بلوای ضدانقلاب در شهر بندر انزلی

درآمد

بنا بر گفته «سلمان ضرابی» معاون عملیات شهید قلی پور، در غائله صیادها در بندرانزلی، ضدانقلاب نقش اساسی و محوری داشت. آنان با ایجاد درگیری مسلحانه دست به جنایت زدند و تعدادی از نیروهای سپاه را به شهادت رساندند و تعدادی را هم زخمی کردند و برخی مراکز از جمله کلانتری و سپاه را نیز تصرف کردند. در این درگیری قلی پور، بیگلو، آرمون و برخی از نیروهای عملیات از رشت وارد شهر انزلی شدند تا آرامش و امنیت را به شهر برگردانند. در ادامه روایتی از چگونگی وقوع غائله صیادان در شهر بندرانزلی را می خوانید.

منبع: پایگاه خبری احرار گیلان

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، هر یک از گروه‌های سیاسی به دنبال سهم‌خواهی از نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران بودند. تا ابتدای سال ۵۸ هنوز بسیاری از گروه‌ها علیه نظام جبهه‌گیری علنی نکرده بودند، اما اعضای این گروه‌ها در خیابان‌های شهرهای مختلف به مجادلات سیاسی می‌پرداختند؛ این اقدام به طور ویژه توسط گروه‌های چپ انجام می‌شد.

در استان گیلان نیز ضدانقلاب و تعدادی از افراد غیربومی اقدام به تبلیغ برای سازمان چریک‌های فدائی خلق کردند. آن‌ها با استفاده از شرایط پیش‌آمده، شب‌نامه‌هایی با آرم «داس و چکش» منتشر و شایعات و پیام‌هایی پخش کردند تا فضای عمومی را تحت تاثیر قرار بدهند.

درگیری‌ها در استان کردستان شروع شده بود. در گیلان نیز حضور و فعالیت گروه‌های سیاسی بسیار زیاد بود؛ به خصوص در شهرهای رشت، لاهیجان و بندرانزلی. آن روزها در بین برخی صیادان و ماهی‌گیران بندرانزلی نارضایتی به وجود آمده بود. آن‌ها با پیروزی انقلاب اسلامی انتظار بهبود وضعیت معیشت و اصلاح وضع صید در دریا را داشتند، اما هنوز چنین اتفاقی نیافتاده بود. درخواست صیادان حذف سریع قوانین تبعیض‌آمیز صید بود که پیش از انقلاب اسلامی وضع شده بود. در نتیجه آن شهر آماده وقوع هرگونه ناامنی و درگیری بود.

### راه‌اندازی سپاه بندرانزلی

«بندرانزلی» یکی از شهرهای مهم استان گیلان است. این شهر پیش از انقلاب اسلامی «بندر پهلوی» نامیده می‌شد و دارای اسکله‌های صیادی و تجاری، گمرک، شیلات و اداره بندر و کشتیرانی بود. از نظر گردشگری نیز ساحل زیبا و تالاب جذابی داشت که جاذبه توریستی به حساب می‌آمد. آن شهر هر ساله پذیرای مسافران زیادی از اقصی نقاط کشور بود که برای تفریح و خوش‌گذرانی به آنجا می‌آمدند، اما برخی از این وضعیت سواستفاده و اقدام به انجام کارهای غیراخلاقی می‌کردند.

ویژگی‌ها و زیبایی‌های بندرانزلی موجب شده بود تا کارگزاران رژیم پهلوی نیز برای خوش‌گذرانی به آن شهر سفر کنند. آن‌ها برای خود کاخ‌هایی درست کردند و بی‌توجه نسبت به آداب فرهنگی و مذهبی مردم آن منطقه اقدام به خوش‌گذرانی، برگزاری دورهمی‌های مختلط و حضور بدون حجاب و پوشش مناسب در مناطق تفریحی کردند.

با پیروزی انقلاب اسلامی مردم این شهر نام «بندر پهلوی» را به «بندر انزلی» تغییر دادند و در ادامه خواستار تغییر وضعیت شدند. اگرچه انقلاب شده بود و کارگزاران رژیم نیز دستگیر یا فراری شده بودند، اما همچنان برخی افراد که درآمدشان در اشاعه فحشا و فساد در بندرانزلی بودند، فعالیت داشتند. بنابراین ضرورت ایجاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در آن

شهر به وجود آمد.

از این رو سپاه بندرانزلی اوایل سال ۵۸ و با حدود ۲۰ نفر پاسدار آغاز به کار کرد. گروهی از ستاد فرماندهی کل سپاه به مسئولیت فردی به نام صلاح‌مند به بندرانزلی آمدند و با گزینش تعدادی از افراد بومی، سپاه آن شهر را راه‌اندازی کردند. در اواسط تابستان آن سال، مسئولیت سپاه به آقای بلندکیش و چند نفر از افراد بومی سپرده شد و گروه اعزامی به تهران بازگشت. با تلاش نیروهای سپاه با برخی مفسدان در آن شهر مبارزه شد و مردم تفاوت شرایط پس از انقلاب را احساس کردند، البته همچنان برخی اشرار و افراد ضدانقلاب در بندرانزلی فعالیت داشتند. آن‌ها به شدت علیه سپاه موضع‌گیری می‌کردند و برای نیروهای پاسدار خط و نشان می‌کشیدند.

### سرآغاز اعتراض صیادان

همانطور که گفته شد صیادان و ماهی‌گیران از شرایط نارضایتی بودند و هر روز که می‌گذشت، بر نارضایتی آن‌ها افزوده می‌شد. به تدریج تعدادی از افراد که صیاد و کارگر نبودند و بومی منطقه نیز نبودند، در جمع آن‌ها حضور پیدا کردند و از لزوم اعتراض و اعتصاب سخن گفتند. برخی از آن‌ها حتی به زبان گیلکی نیز نمی‌توانستند صحبت کنند و فارسی‌زبان بودند.

شورای تأمین شهرستان بندرانزلی و سازمان شیلات در آستانه ماه مهر که فصل صید است، برای رفع نارضایتی صیادان اطلاعیه‌ای صادر کرد که طبق آن تمامی صیادان اعم از صیادان شیلات و صیادان آزاد، باید در یک زمان شروع به صید کنند و زمان آن نیز ۲۵ مهر اعلام شد. شرایط صید اگرچه تا حدودی با گذشته تفاوت داشت، اما صیادان همچنان نارضایتی بودند.

در روز بیستم مهر و ۵ روز پیش از آغاز طرح، صیادان شیلات به دریا رفتند و اقدام به صید کردند. این اقدام موجب عصبانیت صیادان آزاد شد. آن‌ها فردای آن روز به دریا رفتند و تورهای صیادان شیلات را پاره کردند. چند نفر از آن‌ها نیز به اداره شیلات رفتند و به طور رسمی اعتراض خود را اعلام کردند، اما اعتراض‌شان

راه به جایی نبرد و این اتفاق سرآغاز حوادث تلخی در بندرانزلی شد.

### درگیری در ساختمان شیلات بندرانزلی

دوروز بعد حدود ۴۰ - ۵۰ نفر از صیادان آزاد روبروی اداره شیلات بندرانزلی تجمع کردند و شعارهایی علیه مسئولان آن اداره سر دادند. همزمان دو سه خودرو حامل ماهی‌های صیدشده توسط صیادان شیلات نیز برای ورود به ساختمان شیلات بندرانزلی وارد خیابانی که معترض حضور داشتند، شد. معترضان با دیدن این صحنه، برافروخته شدند، خودروها را متوقف کردند و ماهی‌ها را به کف خیابان ریختند. صیادان معترض شعارهایشان تندتر شد و تعدادی از آنان به ساختمان اداره شیلات حمله کردند.

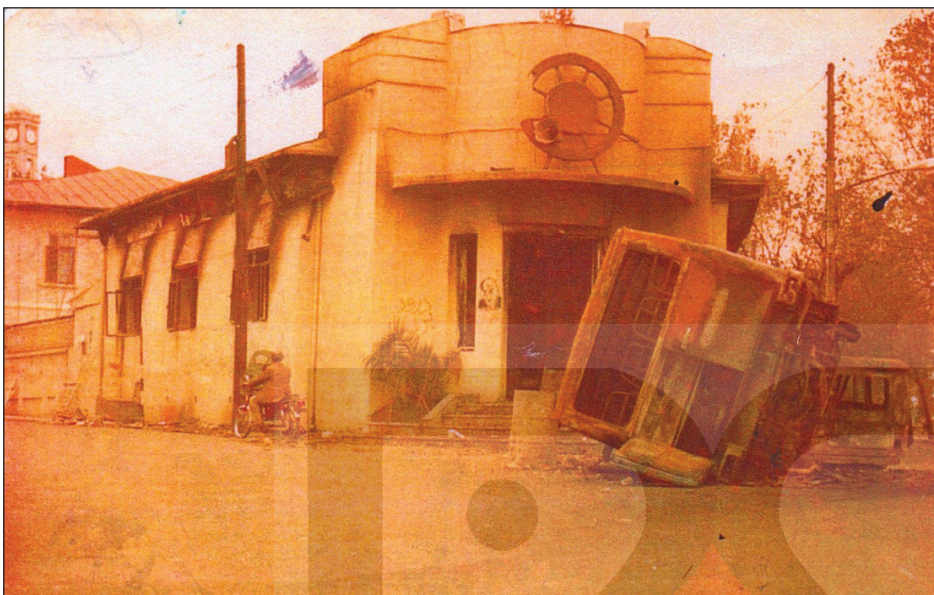
ساختمان شیلات توسط تعدادی از افراد مسلح که از حراست شیلات تهران و قم به بندرانزلی آمده بودند، محافظت می‌شد. درگیری بین معترضان و حراست شیلات شدت یافت. معترضان نگهبان‌های شیلات را مورد ضرب و شتم قرار دادند، اتاق نگهبانی را تخریب و وارد ساختمان شیلات شدند. نیروهای حراست شیلات نیز برای کنترل اوضاع و جلوگیری از ورود معترضان، اقدام به تیراندازی هوایی کردند.

معترضان پس از ورود به ساختمان شیلات اقدام به تخریب وسایل و اتاق‌ها کردند. تیراندازی‌های هوایی توسط عوامل حراست نیز افزایش پیدا کرد. معترضان در همه جای ساختمان شیلات حضور پیدا کرده بودند که به ناگاه بخش غربی آن اداره به آتش کشیده شد و تاسیساتی که در آن قسمت قرار داشت، در آتش سوخت. چند لحظه بعد یکی از افرادی که روبروی اداره شیلات حضور داشت، مورد اصابت گلوله‌ای قرار گرفت و جان باخت.

ساختمان شیلات برای ذخیره ماهی‌ها و خاویارها، تاسیسات سردخانه‌ای شد. تخریب آن تاسیسات منجر به نشأت گاز آمونیاک که یک گاز سمی بود، می‌شد و بسیاری از مردم شهر را سمی می‌کرد. اداره شیلات برای حفاظت از آن تاسیسات دست به دامان سپاه شد.



حمله به مقر سپاه بندرانزلی



در نتیجه تعدادی از نیروهای سپاه به ساختمان شیلات رفتند و نگهبانی از سردخانه‌ها را برعهده گرفتند. درگیری‌ها تا تاریکی هوا ادامه پیدا کرد و پس از آن حفاظت از ساختمان شیلات به نیروهای سپاه واگذار شد. نیروهای حراست نیز اسلحه‌های خود را به پاسداران تحویل دادند و به تهران بازگشتند. در آن شب بخشی از ساختمان شیلات در آتش سوخت و جسد فردی که کشته شده بود به سردخانه بیمارستان انتقال داده شد. گفتنی است در آن روز جلسه شورای تامین در فرمانداری برگزار شد، اما اقدام مناسبی برای حل بحران انجام نگرفت.

### حمله ضدانقلاب به سپاه بندرانزلی

عناصر ضدانقلاب از فرصت به وجود آمده استفاده و شبانه اقدام به تهیه و انتشار شب‌نامه با آرم «داس و چکش» کردند. آن‌ها در آن شب‌نامه نیروهای انقلابی و سپاه را مسئول وقوع حادثه روز گذشته معرفی کردند و مدعی شدند آن فرد کشته شده از سوی پاسداران مورد هدف قرار گرفت. آن‌ها همچنین شبانه اقدام به شعارنویسی بر روی دیوارهای شهر بندرانزلی کردند. آن‌ها روی دیوارها نوشتند که «انزلی - کردستان؛ پیوندتان مبارک».

از تحرکات گروه‌های ضدانقلاب پیش‌بینی می‌شد که روز بیست و چهارم مهر، روزی پرحادثه برای بندرانزلی باشد. شهر در سکوت عجیب و مرموزی فرورفته بود و پاسداران در فکر برقراری آرامش در شهر و مسلط شدن بر اوضاع بودند.

نیروهای ضدانقلاب با شعار «دفاع از خلق» تلاش داشتند مردم را به صحنه بکشانند و در برابر نیروهای پاسدار و نظام جمهوری اسلامی ایران قرار بدهند. آن‌ها برنامه‌ریزی کردند تا جمعیت بسیاری برای تشییع پیکر فرد کشته شده روبروی بیمارستان شهر تجمع کنند و سپس این تجمع را به اعتراض خشونت‌آمیز تبدیل کنند و شهر را به آشوب و ناامنی بکشانند.

صبح روز بیست و چهارم، ۲ تابوت از بیمارستان بیرون آورده شد! با تلاش عناصر ضدانقلاب و علی‌رغم مخالفت خانواده آن فردی که روبروی ساختمان شیلات جان باخته بود، تابوت‌ها به جای اینکه به قبرستان برده شود، به سوی سپاه بندرانزلی حرکت داده شد. در این مسیر به تدریج علیه نظام و سپاه شعار سر داده شد و در ادامه این شعارها تندتر شد. همچنین مشخص نشد که در تابوت دوم چه کسی یا چه چیزی بود.

جمعیت تشییع‌کننده وقتی به روبروی سپاه رسیدند، درگیری آغاز شد. عناصر ضدانقلاب با سنگ و کوکتل مولوتف به اتاق نگهبانی سپاه حمله کردند و سپس ۲ دستگاه خودرو و قسمتی از ساختمان سپاه را به آتش کشیدند.

پاسداران برای متفرق کردن مردم و شناسایی عناصر ضدانقلاب اقدام به تیراندازی هوایی کردند. جمعیت متفرق شد، اما چون آتش‌سوزی در ساختمان سپاه در

توطئه برنداشت و این بار به بیمارستان شهر حمله کردند و با سلاح‌های سرد همچون چاقو و قمه به جان پاسداران مجروح و در بستر افتادند، اما با حضور به موقع نیروهای انقلابی شهر، آن‌ها در دستیابی به اهداف خود ناکام ماندند و انقلابی‌ها توانستند پاسداران را از چنگال ضدانقلاب بیرون بکشند و از بیمارستان خارج کنند.

همچنین در نیمه‌های شب نیروهای اعزامی از سپاه رشت به بندرانزلی رسیدند. تعدادی از پاسداران دسته اول در همان روز راهی رشت شدند تا سپاه استان را از وقایع مطلع سازند. تلاش آنان موفقیت‌آمیز بود و با ورود نیروهای اعزامی از سپاه رشت، وضعیت تغییر کرد و اوضاع به کنترل سپاه درآمد.

فردای آن روز، ورودی‌ها و خروجی‌های شهر کنترل شد و تعدادی از عناصر اصلی ضدانقلاب که در درگیری‌ها نقش داشتند، شناسایی شدند. برخی از آنان تکاوران نیروی دریایی ارتش شاهنشاهی و وابسته به گروه‌های چپ بودند که از آن نیرو اخراج شده بود.

به‌مرور آرامش به شهر بازگشت و فعالیت عناصر ضدانقلاب متوقف شد. در شب‌های سوم و هفتم شهادت نیروهای پاسدار، تعدادی از نیروهای انقلابی و متدین شهر به سرپرستی «بهرام گل‌آور» که بعدها در جنگ تحمیلی به شهادت رسید، با پوشیدن کفن و با حمایت روحانیون شهر راهپیمایی وسیع راه انداختند و اقدام به افشاکاری اقدامات چند روز پیش عناصر ضدانقلاب و مهاجمین کرد.

همچنین چند روز بعد با حضور گسترده مردم و روحانیون از پاسدارانی که برای مداوا به رشت منتقل شده بودند، استقبال شد. بدین ترتیب یک حادثه امنیتی که توسط فدائیان خلق طراحی و اجرا شده بود، خنثی شد. در این اتفاقات، چهار نفر از نیروهای سپاه به شهادت رسیدند. محمدتقی شفیعیان هم که قطع نخاع شده بود، پس از ۶ ماه تحمل درد و رنج شهید شد. همچنین حدود ۱۰ نفر از نیروهای سپاهی و انقلابی مجروح شدند.

حال گسترش بود و دود و آتش همه جا را فراگرفته بود، نیروهای سپاه موفق به شناسایی عناصر ضدانقلاب نشدند و مجبور شدند برای نجات جان خود از ساختمان‌های سپاه خارج شوند.

پاسداران به دو دسته تقسیم شدند. یک دسته به سمت پل انزلی رفتند و دسته دیگر برای کمک به نیروهای محاصره شده در ساختمان شهربانی به سوی شهربانی رفتند. عناصر ضدانقلاب با سلاح‌های شکاری و جنگی و تیربار پاسداران را تعقیب کردند. دسته اول در فاصله نزدیکی با مقر سپاه مورد حمله قرار گرفت. پاسداران از محوطه کنار پل و کوچه‌ها مورد هدف قرار گرفتند، اما به حرکت خود ادامه دادند. در ابتدای پل انزلی، یکی از پاسدارها به نام «سماک» مورد اصابت گلوله قرار گرفت و همان لحظه به شهادت رسید.

چند لحظه بعد یکی دیگر از پاسدارها به نام «رودکار» هدف قرار گرفت و به شهادت رسید. یکی از پاسدارها به نام «شفیعیان» نیز از ناحیه کمر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و قطع نخاع شد.

دسته دومی که به ژاندارمی رفته بودند، پس از رسیدن، تقاضای مهمات کردند اما به جای فشنگ ۳-۳، فشنگ ام-یک به آن‌ها داده شد. آن زمان سلاح پاسداران ۳-۳ بود. ساختمان شهربانی در محاصره عوامل ضدانقلاب بود. یکی از پاسدارها به نام «برجی» که برای حفاظت از زندان، روی پشت‌بام بود با اصابت یک گلوله به سرش به شهادت رسید. «صفایی» یکی دیگر از پاسدارها نیز با اصابت یک گلوله به پیشانی‌اش به شهید شد. محاصره ساختمان شهربانی تا نیمه‌های شب ادامه پیدا کرد که با غرش آسمان، رعد و برق و بارش بسیار شدید باران، ضدانقلاب دست از محاصره برداشت و متفرق شد. بارش باران به قدری شدید بود که مردم انزلی هنوز بارش آن شب و رعد و برق‌هایش را به خاطر دارند.

### ختم غائله

علی‌رغم بارش شدید باران، اما ضدانقلاب دست از



گفت‌و شنود شاهد یاران با «غلام حسن ضمیری» معاون عملیات شهید قلی پور

## حضور نیروهای حاج محمود در ماموریت‌های مختلف؛ از لانه جاسوسی تا غائله‌های پاره و آمل

درآمد

حضور نیروهای عملیات سپاه گیلان در سفارت تسخیر شده آمریکا به منظور حفاظت از لانه جاسوسی و حفاظت از سمینار رهبران نهضت‌های آزادی بخش در هتل استقلال تهران از جمله اقداماتی بود که «غلام حسن ضمیری» معاون عملیات شهید قلی پور به آن اشاره کرد. در ادامه این گفت‌وگو مطالب جذابی از اقدامات تیم عملیاتی سپاه رشت می‌خوانید.

✓ جاوید الاثر احمد متوسلیان مسئولیت هماهنگی با نیروهای مختلف در آن منطقه را برعهده داشت. در آن مقطع حاج محمود و احمد متوسلیان ارتباط نزدیکی داشتند. حاج احمد به حاج محمود علاقه داشت. البته خلق و خوی شان هم شبیه به هم بود. حاج محمود نترس و شجاع بود. متوسلیان نیز اینگونه بود. در آن ماموریت شهید بیگلو نیز حضور داشت.

خودشان است و هر کاری بخواهند، می‌توانند انجام دهند. اولین گروهی که در استان گیلان، اقدام مسلحانه انجام داد، چریک‌های فدایی خلق اقلیت بود. چریک‌های فدایی خلق اکثریت هم فعالیت‌های سیاسی انجام می‌دادند. با پیروزی انقلاب اسلامی، دشمن آرام و قرار نداشت. عوامل آمریکادر ایران فعال بودند و هم‌زمان با درگیری‌های کردستان، سلطنت‌طلب‌ها و گروه‌های مختلف نیز فعال شدند.

🌀 تیم شهید قلی پور پس از شکست حصر پاره به آن شهر اعزام شد. چه ضرورتی داشت که پس از شکست محاصره در آن شهر حضور پیدا کنید؟

پس از اینکه امام خمینی (ره) دستور صادر فرمود تا نیروهای مسلح خود را به کردستان برسانند، حاج محمود به دستور ولی فقیه‌اش عمل کرد و به سرعت همراه با نیروهایش به کردستان رفت.

پس از تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام، به همراه تعدادی از نیروها به تهران رفتیم و در لانه جاسوسی مستقر شدیم. در آن زمان سمیناری برگزار و از رهبران نهضت‌های آزادی‌بخش برای حضور در آن سمینار دعوت شده بود. این سمینار در هتل هیلتون (هتل استقلال فعلی) برگزار شد. مسئولیت حفاظت بخشی از آن سمینار بر عهده ما بود.

حاج محمود برای آشنایی با اصول حفاظتی برخی از نیروها از جمله شهیدان حق‌وردیان، ضمیریان و چند نفر دیگر از جمله بنده را به یک دوره آموزشی اعزام کرد. البته حاج محمود در ماجرای حفاظت از لانه جاسوسی حضور نداشت و من به‌عنوان جانشین ایشان مسئولیت داشتم.

🌀 چرا برای حفاظت از لانه جاسوسی از گیلان نیرو اعزام شد؟

یکی از فرماندهان سپاه تهران «محمد رضا وافقی» بود. او با حاج محمود آشنا بود. با توجه به اینکه شرایط حساس بود، نیروهای مورد اعتماد باید از لانه جاسوسی حفاظت می‌کردند. از این رو آقای وافقی از حاج محمود خواست تا تعدادی نیرو به تهران اعزام کند. البته پس از حمله آمریکایی‌ها به طبرس، گروگان‌ها در استان‌های مختلف از جمله استان گیلان پخش شدند.

🌀 نخستین گروه‌هایی که در استان گیلان دست به اسلحه بردند و به فعالیت‌های تروریستی پرداختند چه گروه‌هایی بودند؟

حزب توده و چریک‌های فدایی خلق (اکثریت و اقلیت) از پیش از پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت داشتند. فعالیت‌های آنان بعد از پیروزی انقلاب هم ادامه پیدا کرد که فعالیتشان بی‌تأثیر از همسایگی گیلان با شوروی نبود. آنان تصور می‌کردند بعد از انقلاب استان‌های شمالی متعلق به

🌀 آقای ضمیری آشنایی شما با حاج محمود قلی پور چگونه شکل گرفت و چه همکاری‌هایی با او داشتید؟

من سال ۵۸ وارد سپاه شدم. در همان سال با شهید قلی پور آشنا شدم و جزو تیم ایشان قرار گرفتم. من در برهه‌ای معاون حاج محمود در واحد عملیات سپاه گیلان بودم. او مدتی در خدمت آیت‌الله احسان‌بخش بود و سپس به یگان قدس رفت.

ایشان بنده و چند نیروی قدیمی را مامور به تشکیل معاونت بسیج مستضعفین گیلان کرد. فعالیت مادر این بخش شامل جذب نیرو و آموزش بود. وقتی لشکر قدس گیلان تشکیل شد، علاوه بر ارکانش که از نیروهای سابق لشکر ۲۵ کربلا بودند، نیروهای داوطلب هم به آن اضافه شدند و به مرور لشکر توانمندی شکل گرفت و توانست در عملیات‌های مختلف حضور داشته باشد.

🌀 همراهی و همکاری شما با شهید قلی پور تا چه زمانی ادامه داشت؟

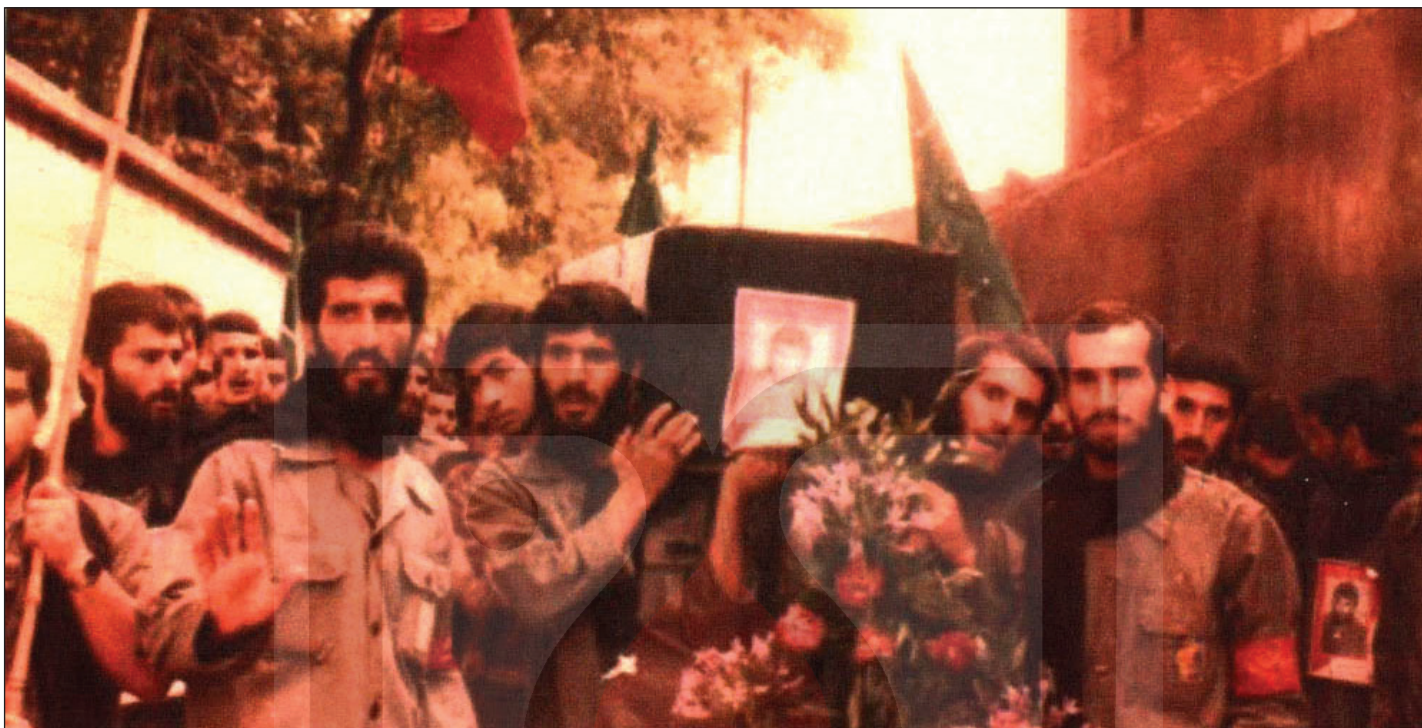
بیشتر فعالیت‌های ما در آن دوران مقابله با ضدانقلاب، سلطنت‌طلب‌ها و منافقین بود و من تا پایان این ماموریت‌ها در کنار شهید قلی پور بودم.

سال‌های نخست انقلاب اسلامی، سال‌های تثبیت انقلاب و سال‌های سخت و خاصی بود؛ چراکه نیروهای انتظامی نیمه تعطیل بودند و تمامی امور را نیروهای سپاه و کمیته‌های انقلاب اسلامی انجام می‌دادند.

برقراری امنیت شهرها و روستاها، برخورد با اشرار و مقابله با ناآرامی‌ها از جمله اقداماتی بود که سپاه در آن دوره انجام می‌داد.

🌀 یکی از ماموریت‌های واحد عملیات سپاه رشت حفاظت از لانه جاسوسی بود. چرا این ماموریت به تیم عملیاتی شهید قلی پور واگذار شد؟





در بحث ورزش، اردوهای کوهنوردی در دستور کار بود. در کوهنوردی هم مسائل امنیتی را آموزش می داد و هم موضوعات معرفتی و انسانی را مطرح می کرد. هر هفته هم دوره می داشتیم. مرخصی نیروها نیز آن گونه بود کسانی که متاهل بودند پنجشنبه ها به منزل می رفتند و ساعت ۱۰ صبح روز جمعه می آمدند تا حفاظت از نماز جمعه را برعهده داشته باشند.

نیروها کمتر از ۱۲ ساعت در کنار خانواده هایشان بودند. شرایط انقلاب و نظام به گونه ای بود که می بایستی دائم در سپاه حضور می داشتیم. هر لحظه آماده انجام ماموریت بودیم. اکنون هر وقت دلم می گیرد، به ساختمان قدیم سپاه می روم و در آنجا قدم می زنم.

**شهید بیگلو و حاج محمود یک روح در دو کالبد بودند. شهید بیگلو اهل فکر و اندیشه و همچنین یک نیروی عملیاتی بود. طبق تقسیم بندی های انجام شده، شهید بیگلو مسئول آموزش و شهید قلی پور مسئول عملیات بود. البته در برخی درگیری ها، شهید بیگلو پرچمدار گروه بود. ایشان، حاج محمود را برادر بزرگ تر خود می دانست. اگر وجود این فرماندهان و دلاورمردی های آنان نبود، آرامش و ثبات در گیلان برقرار نمی شد.**

بود. آیت الله احسان بخش بسیار باهوش و با بصیرت بود و مردم محلات را به کمک می طلبید.

### همکاری و دوستی شهید قلی پور با شهید بیگلو چگونه بود؟

شهید بیگلو و حاج محمود یک روح در دو کالبد بودند. شهید بیگلو اهل فکر و اندیشه و همچنین یک نیروی عملیاتی بود. طبق تقسیم بندی های انجام شده، شهید بیگلو مسئول آموزش و شهید قلی پور مسئول عملیات بود. البته در برخی درگیری ها، شهید بیگلو پرچمدار گروه بود. ایشان، حاج محمود را برادر بزرگ تر خود می دانست. اگر وجود این فرماندهان و دلاورمردی های آنان نبود، آرامش و ثبات در گیلان برقرار نمی شد.

شهادت سردار بیگلو تاثیر عمیقی بر حاج محمود گذاشت. اگر توصیه های حاج آقا احسان بخش نبود، حاج محمود قالب تهی می کرد. او روزها و ماه ها در غم فراق دوستش عزادار بود.

### تعریف شما از شهید قلی پور به عنوان یک فرمانده، دوست و هم رزم چیست؟

حاج محمود تاکید داشت نیروها ازدواج کنند و به صراحت می گفت اگر قرار است کسی مجرد بماند، اینجا نماند. او برای ازدواج من پیش قدم شد. البته حاج محمود خودش ازدواج کرده بود و بعد بر ازدواج نیروها تاکید داشت. ایشان در پرورش و تربیت نیروها و مدیریت آنان نقش مهمی داشت. نیروها را علاوه بر مسائل نظامی و امنیتی، با مسائل اداری، سیاسی و اقتصادی نیز آشنا می کرد. من هنوز خیر شهادت حاج محمود را باور ندارم. ایشان اگر مانند شهید سلیمانی نبود، کمتر هم نبود. به یقین اگر او امروز بود، سردار سلیمانی دیگری بود. تمام عمر و لحظات زندگی اش برای انقلاب، نظام و مردم سپری شد.

ما با یک فروند هواپیمای C-130 و به فرماندهی حاج محمود به فرودگاه کرمانشاه رفتیم و از آنجا با یک ماشین تعاونی روستایی که پوشش فروش قند و شکر داشت به پاره رفتیم. زمانی که ما به آنجا رسیدیم، محاصره شکسته شده بود، اما هنوز امنیت به طور کامل برقرار نشده بود.

حدود یک ماه و نیم در آنجا حضور داشتیم، اما اقدامات گروهک ها در گیلان موجب شد تا به استان بازگردیم.

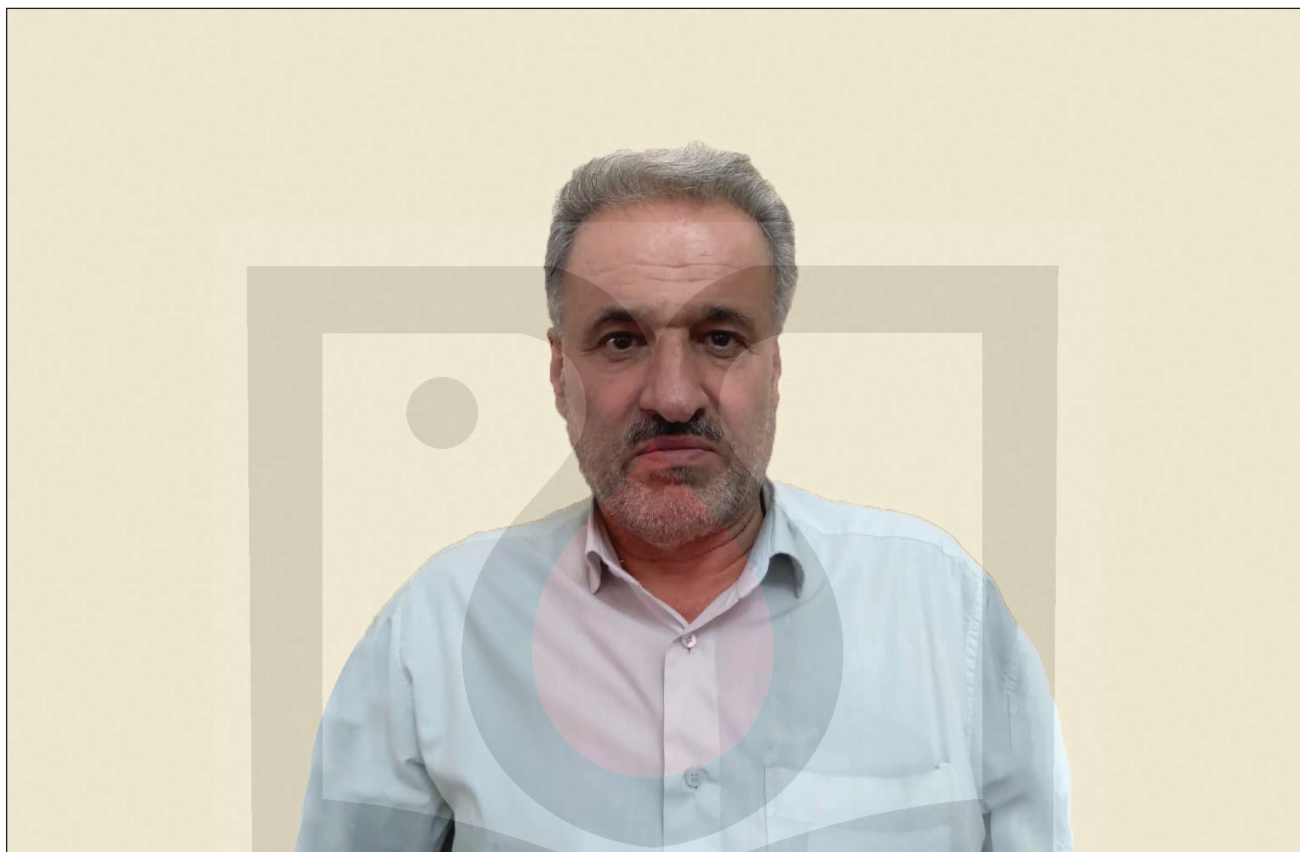
جاوید الاثر احمد متوسلیان مسئولیت هماهنگی با نیروهای مختلف در آن منطقه را برعهده داشت. در آن مقطع حاج محمود و احمد متوسلیان ارتباط نزدیکی داشتند. حاج احمد به حاج محمود علاقه داشت. البته خلق و خوی شان هم شبیه به هم بود. حاج محمود ترس و شجاع بود. متوسلیان نیز اینگونه بود. در آن ماموریت شهید بیگلو نیز حضور داشت.

### گفته می شود در ماجرای غائله آمل نیز نیروهای حاج محمود حضور داشتند. دلیل حضور شما در آن غائله چه بود؟

حاج محمود خارج از استان فردی شناخته شده بود و به همین دلیل از او و نیروهایش درخواست همکاری می شد و او هم اگر تشخیص می داد که ضروری است، نیروها را اعزام می کرد.

حضور ما در غائله آمل مربوط به بعد از وقوع ماجراست. جنگل ها برای پاکسازی از عناصر ضد انقلاب نیاز به لکه گیری داشت. بنابراین تعدادی نیرو به فرماندهی حاج محمود از گیلان اعزام شدند. نیروهای گیلانی و مازندرانی قدم به قدم جنگل ها را پاکسازی کردند و حضور نیروهای گیلانی در استان مازندران یک هفته به طول انجامید.

آن زمان مشکلات گیلان کمتر از مازندران نبود، اما دلیل اینکه معاندین نتوانسته بودند مانند آن کاری که در مازندران انجام دادند، عرض اندام کنند، توانمندی نیروهای گیلانی



گفت‌وگوی شاهد یاران با «هادی صدقی» از نیروهای سابق واحد عملیات سپاه گیلان

## ضربه به منافقین در گیلان با فرماندهی حاج محمود

درآمد

«هادی صدقی» از بدو ورود به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با سردار شهید حاج محمود قلی‌پور همراه و هم‌رزم بود. او در عملیات‌های گشت و شناسایی و ضربه به منافقین حضور داشت و خاطرات بسیاری از آن دوران دارد. در گفت‌وگو با وی به بازخوانی برخی از آن خاطرات و نقش شهید قلی‌پور در مبارزه با گروهک‌ها و جبهه‌های جنگ پرداختیم که در ادامه می‌خوانید.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، استان گیلان شاهد فعالیت و تحرک گروه‌های ضدانقلاب بود. چه گروه‌هایی در این استان فعالیت داشتند و چگونه با اقدامات تروریستی و خرابکارانه آن‌ها مقابله شد؟

همانطور که گفتید پس از پیروزی انقلاب اسلامی، گروهک‌های ضدانقلاب در استان گیلان فعال شدند. آن‌ها ابتدا اقدام به فعالیت‌های تبلیغاتی و سیاسی کردند و سپس دست به اسلحه بردند و عملیات‌های تروریستی و خرابکارانه انجام دادند. یکی از فعالیت‌های تبلیغاتی این گروهک‌ها تجمع در میادین اصلی شهرها بود. به طور مثال هر روز عده‌ای از دختران و پسران در میدان شهرداری رشت جمع می‌شدند و شعار می‌دادند. آن‌ها با سر دادن شعارهای مختلف تلاش می‌کردند فضا را متشنج و وارد درگیری کنند که برخی مواقع نیز موفق می‌شدند. تلاش ما این بود تا از وقوع هر نوع درگیری و تنش جلوگیری کنیم.

بخش دیگری از فعالیت‌های تبلیغاتی این گروهک‌ها در پوشش روزنامه‌فروشی و کتاب‌فروشی انجام می‌گرفت. توده‌ای‌ها، اعضای سازمان مجاهدین خلق و... خود را انسان‌های روشنفکر نشان می‌دادند و با روزنامه‌فروشی و کتاب‌فروشی تلاش می‌کردند، نظر مردم و جوانان را به خود جلب کنند.

پس از مدتی آن‌ها وارد فاز مسلحانه شدند و خانه‌های تیمی تشکیل دادند. در نتیجه سپاه برای برقراری آرامش و امنیت وارد عمل شد و تیم‌های گشت و شناسایی تشکیل داد. آن شناسایی‌ها مقدمه مقابله اساسی با گروهک‌های ضدانقلاب شد.

گشت‌های شناسایی چگونه انجام می‌گرفت؟

تعداد زیادی از اعضای گروهک‌ها خانم‌ها بودند و در خانه‌های تیمی نیز حضور داشتند. آن‌ها پس از دستگیری، به گونه‌ای رفتار می‌کردند تا نشان بدهند ما با آن‌ها بدرفتاری کرده‌ایم و با جیب و داد و شلوغ‌کاری سعی می‌کردند، فضا را متشنج کنند و مردم را تحت تاثیر قرار بدهند، اما حاج محمود بر حفظ آرامش و رعایت آداب شرعی تاکید داشت و می‌گفت نباید با خانم‌ها به گونه‌ای برخورد شود که در اعتبار کار ما خدشه‌ای به وجود بیاید.

واحد عملیات سپاه پاسداران گیلان به طور مستقل و بدون اینکه دستور سازمانی دریافت کند، برای برقراری امنیت و مقابله با گروهک‌های ضدانقلاب اقدام به تشکیل تیم‌های گشت و شناسایی کرد. من عضو یکی از آن تیم‌ها بودم.

تیم‌های گشت و شناسایی دو دسته بود. یک دسته آشکار بود و دسته دیگر به صورت مخفی گشت‌زنی انجام می‌داد. گشت‌زنی آشکار با لباس رسمی سپاه و به منظور روحیه بخشیدن به مردم و هراساندن گروهک‌های ضدانقلاب انجام می‌گرفت که به «گشت‌های ثارالله» معروف بود.

گشت‌های مخفی هم برای شناسایی اعضای گروهک‌ها و محل اختفای آنان انجام می‌گرفت. البته هنگام اجرای عملیات اعضای هر دو دسته حضور داشتند.

شهید قلبی‌پور در اجرای این گشت‌ها و انجام عملیات‌ها بر چه اصول اخلاقی تاکید داشت؟

پیش از اینکه به سوال شما پاسخ بدهم، باید بگویم که انجام گشت‌های شناسایی و انجام عملیات علیه گروهک‌ها قوت قلبی برای مردم بود و آن‌ها از ما حمایت و تشکر می‌کردند.

حاج محمود در انجام گشت‌ها و ماموریت‌ها بر رعایت اصول اخلاقی و شرعی تاکید بسیاری داشت. به نیروها می‌گفت در گشت‌ها باید حرمت افراد حفظ شود، در انجام عملیات‌های شهری رعایت حال شهروندان و مجاوران بشود و پس از اینکه اعضای گروهک‌ها دستگیر شدند، با آنان با رفت اسلامی برخورد شود.

تعداد زیادی از اعضای گروهک‌ها خانم‌ها بودند و در خانه‌های تیمی نیز حضور داشتند. آن‌ها پس از دستگیری، به گونه‌ای رفتار می‌کردند تا نشان بدهند ما با آن‌ها بدرفتاری کرده‌ایم و با جیب و داد و شلوغ‌کاری سعی می‌کردند، فضا را متشنج کنند و مردم را تحت تاثیر قرار بدهند، اما حاج محمود

بر حفظ آرامش و رعایت آداب شرعی تاکید داشت و می‌گفت نباید با خانم‌ها به گونه‌ای برخورد شود که در اعتبار کار ما خدشه‌ای به وجود بیاید.

عملیات‌ها چگونه انجام می‌گرفت و اعضای تیم‌های عملیاتی چگونه انتخاب می‌شد؟

تیم‌های گشت و شناسایی در ماموریت‌های خود موفق به شناسایی برخی از خانه‌های تیمی می‌شدند. پس از اینکه از وجود اعضای گروهک‌ها در آن خانه‌ها اطمینان حاصل می‌شد، تیم‌های عملیاتی شکل می‌گرفت.

حاج محمود به عنوان فرمانده واحد عملیات سپاه گیلان، نیروها را می‌خواست، آن‌ها را توجیه و نکات لازم را گوشزد می‌کرد. سپس به هر یک از افراد مسئولیتی واگذار می‌کرد. او تاکید داشت عملیات‌ها با رعایت کامل اصول امنیتی و اخلاقی و با کمترین تلفات از دو طرف اجرا شود.

اعضای سازمان مجاهدین خلق قرص «سیانور» داشتند و در مواقعی که احساس خطر می‌کردند و می‌دانستند که دستگیر می‌شوند، می‌خوردند و خودکشی می‌کردند. حاج محمود خیلی تاکید داشت که از خوردن قرص سیانور توسط منافقین جلوگیری شود.

اعضای گروهک‌ها پس از دستگیری به سپاه گیلان منتقل می‌شدند و پس از بازداشت، بازجویی‌ها انجام می‌گرفت. حاج محمود در این خصوص نیز تاکید داشت که تحت هر شرایطی از منافقین اطلاعات و اعتراف گرفته نشود.

بیک خاطره از گشت‌های شناسایی یا ضربه به خانه‌های تیمی برای ما تعریف کنید.

اعضای گروهک‌ها و ضدانقلاب برای انجام کارهای مختلف‌شان همچون جمع‌آوری اطلاعات، برنامه‌ریزی و هماهنگی برای انجام عملیات‌های



ارفعات امام زاده اسحاق شفت اردوی آموزشی پاسداران سپاه رشت ۱۳۶۳



خودش هم می‌رفت بسته‌ها را می‌گرفت و به دست بچه‌ها می‌رساند. او اگرچه یک فرمانده نامدار در گیلان بود، اما در برخورد با نیروها و مردم به شدت متواضع و فروتن بود.

**🌸 در صحبت‌هایتان به محبوبیت شهید قلبی‌پور اشاره فرمودید. به نظر شما رمز محبوبیت این سردار شهید چه بود؟**

محبوبیت حاج محمود فراگیر بود. همه او را دوست داشتند و به او احترام می‌گذاشتند. یک بار همراه با او به مسجد شهید مطهری رشت رفتیم. پس از نماز، پیر و جوان دور او جمع شدند و هر کس با او صحبتی کرد.

حتی آن‌هایی هم که نسبت آنچنان خوبی با انقلاب نداشتند، به حاج محمود احترام می‌گذاشتند. برخی خانواده‌ها نسبت به حضور فرزندان‌شان در سپاه و بسیج حساسیت داشتند. حاج محمود با درخواست آن افراد با خانواده‌هایشان صحبت می‌کرد و آن‌ها صحبت‌های حاج محمود را می‌پذیرفتند.

او محبوب بود، چون دیگران را بر خودش ترجیح می‌داد. او محبوب بود، چون خودش را وقف انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی کرده بود. او محبوب بود، چون با عشق و محبت با مردم برخورد می‌کرد، آنچه برای خود می‌پسندید، برای دیگران هم می‌پسندید و تا مشکلات مردم را حل نمی‌کرد، آرام نمی‌نشست.

آنچه او را بزرگ و محبوب کرد، افتادگی و تواضع ایشان بود. حاج محمود در عملیات‌ها چه در مقابله با گروهک‌های ضدانقلاب و چه در جنگ با دشمن بعثی مقتدر و مصمم بود، اما در برابر مردم و نیروهایش مهربان، صمیمی و متواضع بود.

**حاج محمود و نیروها یک دوره آموزش عمومی گذرانده بودند، اما ایشان به نسبت دیگر نیروها از توانمندی بیشتری برخوردار بود. او قدرت بدنی عجیبی داشت، اهل کوهنوردی بود و نیروها را هم با خودش به کوه می‌برد. اردوهای آمادگی جسمانی و رزمی برگزار می‌کرد و نیروها را برای عملیات‌های مهم آماده می‌ساخت. ضمن اینکه حاج محمود پیش از انقلاب اسلامی و در مبارزه با رژیم پهلوی تجاربی کسب کرده بود.**

توانا و باهوش بود که تمامی نیروها از او حساب می‌بردند و به او علاقه بسیاری داشتند. فرماندهی حاج محمود به نوعی کارزماتیک بود.

**🌸 شما در کردستان نیز با سردار شهید قلبی‌پور همراه بودید. ایشان در آن مأموریت مجروح شد. آیا خاطره‌ای از مجروحیت ایشان دارید؟**

آن روزهایی که در سنندج بودیم، خبر رسید که ضدانقلاب قرار است در یکی از روستاها، خیابان اصلی را ببندد و اقداماتی انجام بدهد.

من به همراه حاج محمود و یک نفر دیگر عازم آن روستا شدیم تا پس از انجام شناسایی‌ها و با آمدن نیروها مانع از ورود ضدانقلاب به روستا شویم. به محض ورود ما، نیروهای پیشرو ضدانقلاب به بالای ارتفاعی که در آن نزدیکی بود، رفتند. من با حاج محمود و آن رزمنده مشغول صحبت بودم که آن‌ها یک نارنجک به سوی ما رها کردند.

نارنجک در ده متری ما به زمین افتاد و منفجر شد. ترکشی به سمت قلب حاج محمود رفت. او یک قرآن در جیب سمت راست پیراهنش داشت. آن قرآن مانع از آن شد که ترکش به قلب حاج محمود اصابت کند. او قرآن را از جیبش بیرون آورد و وقتی دیدیم که ترکش در آن جای گرفته است، تعجب کردیم. سپس حاج محمود خندید و گفت: توفیق شهادت نیست!

**🌸 گفته می‌شود یکی از ویژگی‌های اخلاقی حاج محمود، تواضع و فروتنی بود. در این رابطه خاطره‌ای برای ما تعریف کنید.**

در جبهه‌های جنگ من در واحد اطلاعات حضور داشتم و او از فرماندهان واحد عملیات بود. فرماندهان و نیروهای واحد عملیات بیشتر در خطوط مقدم حضور داشتند و به ندرت در پادگان می‌ماندند. آن‌ها همچنین کمتر از دیگر نیروها به مرخصی می‌رفتند. حاج محمود که تا شناسایی‌ها به طور دقیق انجام نمی‌شد و دیگر کاری نداشت، به مرخصی نمی‌رفت. هر بار هم که می‌خواست بروم، به همه می‌گفت که اگر نامه‌ای برای خانواده دارید، بدهید تا به دستشان برسانم.

من یک بار به او نامه دادم تا به خانواده‌ام بدهد. خودش آن نامه را به منزل ما برد و تحویل خانواده‌ام داد. خانواده‌ام تماس گرفت و گلابی کرد که چرا نامه را به حاج محمود دادی؟ او انسانی بزرگ و از فرماندهان گیلانی است. ما خجالت می‌کشیم او برای ما نامه بیاورد.

حاج محمود وقتی هم که به درب منزل رزمندگان می‌رفت تا نامه‌ای تحویل بدهد، می‌گفت اگر بسته‌ای برای فرزندان دارید، بدهید تا من ببرم.



تروریستی و... مکان‌های مختلفی اعم از خانه، مغازه و... در اختیار داشتند که بسیاری از آن‌ها هم اجاره‌ای بود.

یک کفش فروشی در یکی از خیابان‌های رشت که در نزدیکی ایستگاه راهنمایی و رانندگی قرار داشت، محل برنامه‌ریزی اعضای سازمان مجاهدین خلق بود. برای دستگیری آن‌ها به محل اعزام شدیم و در نزدیکی ایستگاه راهنمایی و رانندگی توقف کردیم تا پس از انجام هماهنگی‌های لازم وارد عمل شویم. چند دقیقه‌ای از توقف ما نگذشته بود که مامور راهنمایی و رانندگی دستور حرکت داد و مانع از توقف ما شد. به دستورش توجه نکردیم. او با عصبانیت به سمت ماشین ما آمد و درب آن را باز کرد. درب ماشین را که باز کرد، تعداد زیادی اسلحه و بی‌سیم دید و متوجه ماجرا شد. آن مامور با شرمندگی از ما عذرخواهی کرد و بعد هم در اجرای مأموریت با ما همراه شد.

**🌸 شهید قلبی‌پور اصول انجام گشت‌های شناسایی و اجرای عملیات‌ها را چگونه آموخته بود؟**

حاج محمود و نیروها یک دوره آموزش عمومی گذرانده بودند، اما ایشان به نسبت دیگر نیروها از توانمندی بیشتری برخوردار بود. او قدرت بدنی عجیبی داشت، اهل کوهنوردی بود و نیروها را هم با خودش به کوه می‌برد. اردوهای آمادگی جسمانی و رزمی برگزار می‌کرد و نیروها را برای عملیات‌های مهم آماده می‌ساخت. ضمن اینکه حاج محمود پیش از انقلاب اسلامی و در مبارزه با رژیم پهلوی تجاربی کسب کرده بود.

اما در انجام مأموریت‌ها آنچه از اصول مهمتر بود، راهبری و فرماندهی بود. حاج محمود فرمانده‌ای

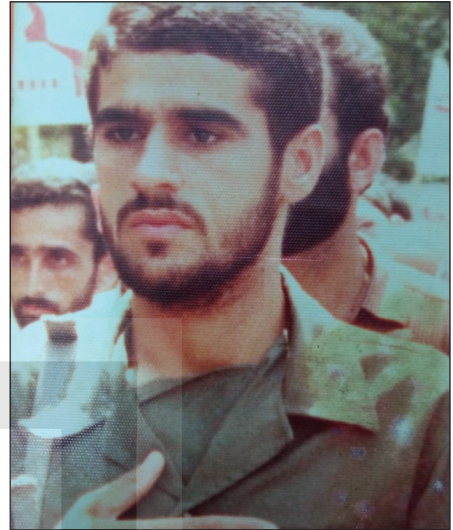


روایت صادق عفتی معاون واحد عملیات سپاه رشت از همراهی با شهید محمود قلی پور

## همه را جذب خودش می کرد

درآمد

صادق عفتی سال ۱۳۶۰ وارد سپاه شد در پادگان المهدی چالوس در حال فراگرفتن آموزش نظامی بود که به منظور برخورد با منافقین به جنگل های آمل اعزام شد. او در پایان دوره آموزشی اش بنا بر صلاح دید محمود قلی پور وارد واحد عملیات سپاه شد و بعد از چند سال به سمت معاونت این واحد منصوب گشت. وی آن ایام را روزهای پرتلاطمی توصیف می کند و معتقد است همه نیروهایی که دور شهید قلی پور می چرخیدند، از جان مایه می گذاشتند. در ادامه روایت صادق عفتی از آن روزهای پرتلاطم را می خوانید.



### اعزام به پادگان المهدی چالوس

قبل از اینکه وارد سپاه شوم به عنوان بسیجی به مدت ۹ ماه به عنوان پاسدار ذخیره در منطقه غرب کشور (سومار) بودم. در منطقه بودم که طی نامه‌ای از گزینش سپاه به ما اعلام شد برای آموزش به رشت برگردم. بدین منظور پس از تسویه حساب به پادگان المهدی چالوس اعزام شدم. آن زمان این پادگان، مرکزی برای آموزش نیروهای گیلان و مازندران بود.

### حضور در جنگل‌های آمل

در پادگان المهدی دوره‌های کوتاهی در خصوص جنگ شهری آموزش دیدیم. در میانه آموزش بود که درگیری‌های آمل رخ داد؛ بنابراین با یک تیم حدود ۵۰ نفره به سمت جنگل‌های آمل رفتیم. نیروهای این تیم از بچه‌های چالوس، شهنسوار، رامسر گیلان بودند. به مدت حدود ۲ هفته‌ای در جنگل بودیم. هدف منافقین در درگیری‌های جنگل‌های آمل در سال ۶۰ تصرف شهر آمل بود ولی با رشادت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ورود مردم ختم به خیر شد. یک خاطره خنده‌داری هم از روزهایی که در جنگل بودیم را دوست دارم برایتان تعریف کنم. یکی از این شب‌ها در جنگل زیر تپه‌ای کمین کرده بودیم. شب‌ها در جنگل یک ترس خاصی وجود داشت. هر لحظه امکان درگیری هم بود؛ ما هم که نیروهای کم تجربه بودیم؛ در آن لحظه متوجه صدا و حرکاتی بین درختان شدیم؛ دست به ماشه و آماده شلیک بودیم که دیدیم دو گراز از بالای سرمان پریدند و رفتند پایین دره. خلاصه حسابی ترسیده بودیم.

### ورود به واحد عملیات

بعد از قضیه آمل مجدداً به پادگان المهدی برگشتیم. در حالی که به پایان دوره آموزشی نزدیک می‌شدیم، برادر محمود قلی‌پور برای بازدید وارد پادگان شدند و چند نفر از نیروها را برای واحد عملیات انتخاب کردند که من هم جز منتخبین بودم. در ابتدای ورود به واحد عملیات با توجه به حضور نیروهای قدیمی‌تر زیاد درگیر کار عملیاتی نبودیم به عبارتی ما را زیاد بازی نمی‌دادند. به مرور درگیر اینگونه کارها شدم تا اینکه اواخر سال ۶۲ به عنوان معاون واحد عملیات منصوب شدم. یکی از کارهای واحد عملیات گشت ۲۴ ساعت در سطح شهر بود. گشتی به نام «ثارالله» در شهر تردد

می‌کرد. زمانی که اوضاع آرام بود، بالباس فرم سپاه و پاترول آرام‌دار در شهر حرکت می‌کردیم گاهی هم شرایط ویژه بود و پس از اعلام خبر توسط تیم اطلاعاتی اوضاع به صورت نامحسوس بررسی می‌شد. حضور برادر قلی‌پور در بسیاری از صحنه‌ها مؤثر بود. ایشان ابهت خاصی داشت که همه را جذب خودش می‌کرد.

### درگیری با منافقین

در اوایل انقلاب گروه‌های منحرف زیادی برای براندازی نظام مقدس جمهوری اسلامی اعلام موجودیت کرده بودند از جمله منافقین، حزب توده و میلیشیاهای مختلف که خود را صاحبان این سرزمین و انقلاب اسلامی می‌دانستند، غافل از این که خون‌های هزاران مظلوم در پای این انقلاب اسلامی ریخته شده است. در آن سال‌های پرتلاطم حزب الله وارد صحنه شد، درگیری‌ها بیشتر به صورت جر و بحث‌های سیاسی بود که بعضی وقت‌ها هم با زد و خورد خاتمه می‌یافت. از همان اوایل نیروهای جوان کم تجربه دورتادور حجاج محمود می‌چرخیدند و در همه کارها از جان مایه می‌گذاشتند.

سال ۱۳۵۸ فعالیت‌های سازمان مجاهدین (منافقین) خلق تحت عنوان جنبش ملی مجاهدین در رشت و سایر شهرستان‌های دیگر استان آغاز شد و این سازمان شروع به کادری و گسترش هسته تشکیلاتی‌اش نمود. در نیمه همین سال این سازمان در کنار سازمان‌های دیگری مارکسیستی و کمونیستی فعالیت‌های وسیعی داشتند. ساختمان شیر و خورشید سرخ روبروی زورخانه پوری ولی محله سید ابوالقاسم، محل تجمع فعالیت‌های این سازمان بود. دانشگاه علوم پایه (دانشگاه گیلان) و حاشیه خیابان علم الهدی از جمله مکان‌های نشر عقاید این سازمان بود.

با شروع سال ۱۳۶۰ و غلبه تدریجی نیروهای حزب اللهی در شهر رشت، این سازمان شروع به پسرفت کرد. ساختمان شیر و خورشید سرخ تصرف و تمام دستگاه‌های تایپ و تکثیر آن ضبط و یا تخریب شد. دکه‌های متعلق به سازمان در حاشیه خیابان علم الهدی برچیده شد و نمایندگی سازمان در دانشگاه علوم پایه (دانشگاه گیلان) نیز از بین رفت.

پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ سازمان به فعالیت‌های زیرزمینی روی آورد و در محلات مختلف شهر به خصوص محلاتی که هوادارانش در آنجا زیاد بودند شروع به ایجاد خانه‌های تیمی کرد. پس از اعلام جنگ مسلحانه از سوی منافقین، منافقین گیلان هم شروع به تحرکات نظامی کردند. سال‌های ۶۰ تا ۶۳ اوج درگیری‌های مسلحانه منافقین بود و به تبع آن واحد عملیات هم درگیری‌های شدیدی با آنان داشت. پس از اعلام جنگ مسلحانه منافقین، ترورها در کشور و به تبع آن در گیلان و شهر رشت شروع شد. این ترورها شامل همه بخش‌های جامعه می‌شد؛ از مسئولین گرفته تا مردم عادی. آنان حتی شخصی را که یک مغازه شیشه‌بری داشت راقط به خاطر اینکه حزب اللهی بود سه بار ترور کرده بودند و دست‌بردار هم نبودند. در سال ۶۲ گشت عملیات در ایست و بازرسی به یک نفر مشکوک شد. آن موقع شیوه کار این طوری بود که پس از بازداشت و دستگیری، منافقین به منظور بازجویی به سپاه منتقل می‌شدند. آقای پناهی از بچه‌های شلمان که بعدها به شهادت رسید، بازجویی عملیات بود. یعنی بازجویی‌ها ابتدا در خود واحد عملیات انجام می‌شد و

وقتی به مشکل می‌خورد کار به بازجویی‌هایی که تخصص داشتند منتقل می‌شد. بعد از بازجویی مشخص شد او از اعضای کادر اصلی منافقین است. این فرد در زمان دستگیری سیانور زیر زبان داشت که بچه‌ها با مهارت خاصی از دهانش خارج کردند. او در بازجویی‌هایش به وجود ۱۷ خانه تیمی اعتراف کرد. بر این اساس واحد عملیات توانست طی یک عملیات موفقیت‌آمیز ۱۷ خانه تیمی را شناسایی و پاک‌سازی کند. این خانه‌های تیمی در ۱۷ نقطه شهر رشت از جمله خیابان فرهنگ، منطقه علی‌آباد و چند نقطه دیگر بودند. عملیات از شب شروع شد و تا ۱۱ صبح فردا ادامه داشت. بیشتر نیروهای عملیات از جمله آقایان ضمیری، خالقی و حضرتی در آن حضور داشتند و شهید قلی‌پور هم فرمانده عملیات بودند. آقای حضرتی در این عملیات زخمی هم شدند. همه خانه‌های تیمی در خود شهر رشت بود. در این عملیات نیروها هم‌زمان در ۵ منطقه وارد عمل شدند. اولین خانه تیمی را که وارد عملیات شدیم در خیابان فرهنگ رشت قرار داشت. بچه‌های عملیات در ابتدا با آربی جی ۷ به سمت این خانه شلیک کردند و در ادامه تیراندازی بین دو طرف شروع شد. منافقین هم چند نارنجک در حیات خانه پرتاب کردند که موجب زخمی شدن برخی از نیروها شد. آقای الیاس حضرتی که آن زمان فرمانده سپاه بود کنتش در این محل زخمی شد. به هر حال بچه‌ها به خانه ورود و آنرا تصرف کردند. علاوه بر کشته شدن چندین منافق، چند نفر هم به اسارت درآمدند. خانه‌های بعدی را هم دیگر نیروها ورود کردند.

### وقتی شهید قلی‌پور برایم قلاب گرفت

موقعیت یک خانه تیمی در پشت خیابان داناعلی در محله علی‌آباد رشت شناسایی و به ما اعلام شد. در این عملیات من، آقای نجد باقری و یک نفر دیگر به همراه شهید قلی‌پور ساعت ۱۲ شب وارد عمل شدیم. وقتی به جلوی این خانه رسیدیم؛ آقای قلی‌پور دستش را قلاب کرد و من رفتم بالای دیوار. روی حیاط این خانه از ایرانی‌ت پوشیده شده بود. بعد از اینکه بالای دیوار رسیدیم و پاروی ایرانی‌ت گذاشتم، ایرانی‌ت شکست و از بالا به پایین پرت شدم و در حیاط خانه افتادم. بعد از باز شدن درب خانه، نیروها وارد خانه شدند. در این خانه زن و شوهری بودند که از کادری‌های اصلی منافقین محسوب می‌شدند. در برخورد با منافقین در جنگل‌ها چند مورد به سمت «پره‌سر» رفتیم و در آن منطقه درگیری‌های جزئی داشتیم. در این خصوص نیروهای طرح جنگل زیر نظر واحد عملیات مستقر بود. بعد از گزارش حضور منافقین در پره‌سر با تیمی وارد این منطقه شدیم و بعد از درگیری جزئی مجدداً برگشتیم.

### حضور در تیم حفاظت آیت‌الله احسان‌بخش

تیم حفاظت آیت‌الله احسان‌بخش از سوی واحد عملیات انتخاب می‌شد. پس از ترور آقای احسان‌بخش، سردار قلی‌پور به عنوان محافظ به همراه ایشان برای درمان به آلمان رفت و به مدت سه ماه آنجا حضور داشت.

من بعد از مدتی از واحد عملیات جدا شدم و به غرب کشور رفتم. زمانی که سردار قلی‌پور در عملیات کربلا ۲ شهید شد در منطقه جنوب بودم و حتی نتوانستم در مراسم تشیع جنازه‌اش حضور پیدا کنم.



■ عکس تزئینی است.

روایتی از چرابی و چگونگی حضور منافقین و گروهک‌های ضدانقلاب در جنگل‌های شمال و نحوه مقابله با آن‌ها

## مبارزه با منافقین در جنگل‌ها

درآمد

به دنبال شورش مسلحانه سازمان مجاهدین خلق در روز ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، گروه‌هایی که پیش‌تر با نظام جمهوری اسلامی ایران مبارزه مسلحانه محدودی داشتند و یا فقط به مبارزه سیاسی اکتفا نموده بودند نیز به تکاپو افتادند. در همین ایام شاخه‌هایی از گروهک‌های مختلف با تحلیل‌های متفاوت و منحصر به خود، برای تداوم مبارزه وارد جنگل‌های استان گیلان به‌ویژه منطقه هشتپر طالش شدند. برخی از این گروه‌ها عبارت بودند از سازمان مجاهدین خلق، ارتش‌رهای بی‌بخش ایران، جنبش دموکراتیک، شورای متحد چپ و اتحاد چپ.

بیشتر اعضای گروه‌های چپ مستقر در جنگل را هوادارانی از استان گیلان، کردستان و ترکمن صحرا تشکیل می‌دادند و از دیگر نقاط کشور نیز هوادارانی در جمع جنگلی‌ها حضور داشتند. برابر تخمینی که در اسناد باقی مانده از آن دوران آمده است، کل نیروهای گروه‌های برانداز مستقر در جنگل‌های گیلان، قریب به ۳۰۰ نفر بودند که در چند اکیپ در مناطق مختلف و صعب‌العبور جنگلی استقرار داشتند. این گروه‌ها در آن زمان به انواع سلاح سبک و نیمه سنگین مسلح بودند و البته از سوی خوانین و فنودال‌ها حمایت و پشتیبانی می‌شدند.

پس از چندی نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تحت فرماندهی ستاد منطقه ۳ در قالب قرارگاه حضرت ابوالفضل العباس (ع) جهت مبارزه با ضدانقلابیون مستقر در جنگل‌های شمال سازمان‌دهی شدند. فعالیت آن‌ها ابتدا به صورت پراکنده بود و متعاقب آن، ستادی در مرکز کارخانجات چوکا مستقر شد و فرماندهی عملیات نظامی علیه ضد انقلابیون در مناطق جنگلی را بر عهده گرفت. بعد از چند عملیات، اعضای گروه‌های فدائیان خلق اقلیت، جنبش دموکراتیک و شورای متحد چپ کاملاً متلاشی و متواری شدند، ولی اکیپ‌های جنگل سازمان‌دهی و متواری شدند، و اتحادیه کمونیستی که از نفرت و امکانات بیشتری برخوردار بودند، در جنگل‌های گیلان به مبارزه خود علیه نظام ادامه دادند.

### جبهه جنگل؛ قبل و بعد از شورش مسلحانه منافقین

اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران)، گروه «آر‌خا» به رهبری «محمدباقر حرمتی پور» و منشعب از گروه اشرف دهقان، حزب رنجبران و گروه اتحادیه‌ی چپ به رهبری «حسن ماسالی» از جمله گروه‌هایی بودند که پس از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ تشکیلات خود را در جنگل سامان دادند و به آشوب در شهرهای شمالی کشور پرداختند. سازمان مجاهدین خلق (منافقین) نیز از این قافله عقب نماند و در میانه‌ی سال ۱۳۶۰ در دل جنگل‌های گیلان و مازندران سکنی گزید تا بخشی از بار مبارزه‌ی شهری را بر دوش جنگلی‌ها بیاندازد. بر اساس گزارش‌های مسئولان امر، شاخه‌ی جنگل سازمان مجاهدین خلق در حدود ۴۰۰ نفر نیرو داشت و مجهز به انواع تسلیحات و تجهیزات بود. موضوع جنگل قبل از ۳۰ خرداد مشهود نبود. مواردی بود که گروه‌ها یا دسته‌هایی از مجاهدین خلق برای تمرینات نظامی یا کوه‌پیمایی وارد جنگل شوند، اما اسکان نداشتند و بعد از یک یا دو روز از موقعیت خارج می‌شدند. به همین دلیل نیروهای امنیتی نسبت به جنگل حساس نشده بودند. بعد از واقعه ۳۰ خرداد که توطئه بزرگ جنگ شهری با عنایات حضرت حق و هدایت‌های پیامبرگونه حضرت امام (ره) و حمایت بی‌دریغ مردم با شکست مواجه شد و گروه‌های ضدانقلاب احساس کردند در این جبهه در حال ورشکستگی هستند و به هدف موردنظرشان نخواهند رسید، جبهه سومی در برابر نظام گشوده شد که همان موضوع جنگل بود.

حضور گروه‌های ضدانقلاب در جنگل از شهریور ماه سال

۶۰ آغاز شد. بیشتر گروه‌ها برای ساماندهی نیروهایشان وارد جنگل شدند تا کار عملیاتی انجام بدهند. نخستین گروهی که وارد جنگل شد، گروه محمدباقر حرمتی پور بود که شاخه‌ای از گروه اشرف دهقان محسوب می‌شد. این گروه حوالی شهریور سال ۶۰ وارد جنگل‌های منطقه‌ی نور شد. بعد از آن منافقین به صورت پراکنده وارد جنگل شدند. آن‌ها به دنبال تقویت جنگ شهری بودند. منافقین اگر قبل از شهریور ۶۰ در جنگل حضور داشتند، از آنجا به عنوان پناهگاه استفاده می‌کردند؛ یعنی در شهر عملیات می‌کردند و چون امکان مخفی شدن در شهر وجود نداشت، برای اختفا به جنگل پناه می‌بردند. در ابتدا برنامه‌شان این نبود که قوای نظامی خود را به جنگل ببرند و از آنجا علیه نظام اقدام کنند.

### گزارش‌های مردمی

اکثر قریب به اتفاق کشفیات براساس گزارش‌های مردمی و بر پایه «اطلاعات ۳۶ میلیونی» بود که امام خمینی (ره) بعد از واقعه ۳۰ خرداد مطرح فرمود و مردم نیز با جان و دل پذیرفتند. جمعیت کشور در آن سال‌ها ۳۶ میلیون نفر بود و حضرت امام فرمودند که همه مردم باید منبع اطلاعات باشند. مردم هم حمایت کردند و هر کس خودش را مسئول دانست.

### چرا منافقین به جنگل رفتند؟

منافقین راهبردی برای حضور در جنگل نداشتند، چون در شهر شکست خورده بودند و دیدند گروه‌های دیگر به جنگل رفتند، آن‌ها هم رفتند. منافقین تصور می‌کردند که دیگر گروه‌ها با حضور در جنگل برگ برنده‌ای به دست آورده‌اند. منافقین بادیگروه‌های مستقر در جنگل تبادل اطلاعاتی داشتند، حتی در جنگل‌های آمل تعدادی از اعضای سازمان به گروه اتحاد چپ به رهبری ماسالی پیوستند. اما پس از اینکه واحد عملیات سپاه در ۲۲ آبان ماه سال ۶۰ به آنان حمله کرد، ترس و وحشت عجیبی در بین آن‌ها به وجود آمد. سازمان مجاهدین خلق نیز به آن‌هایی که به گروه اتحاد چپ پیوسته بودند، پیام داد که برگردید.

### جنگل؛ پناهگاهی برای منافقین

جنگل برای منافقین و گروه‌ها دو کاربرد داشت. نخست این که مرکز تمرینات نظامی شان بود تا خود را تقویت کنند. دوم اینکه جنگل مخفی‌گاه خوبی بود. گروه‌ها عملیات‌های چندانی در جنگل انجام ندادند. آن‌ها به جنگل‌ها پناه بردند تا به راحتی بتوانند در شهرها عملیات‌های تروریستی و خرابکارانه انجام بدهند.

ارتباط تشکیلاتی منافقین در جنگل و منافقین در شهرها قطع نشد. منافقین چون نمی‌توانستند در شهرها اقامت داشته باشند و هم‌زمان عملیات‌های تروریستی انجام بدهند، تشکیلات شهری را کوچک و بسیاری از نیروها را به جنگل منتقل کردند. آن‌ها دو ستاد به نام‌های «جبهه» و «پشت جبهه» داشتند. ستاد جبهه متعلق به جنگل و ستاد پشت جبهه داخل شهرها بود. نیروهای جنگل با ستادهای شهر ارتباط مستقیم داشتند؛ لذا نیازی نبود گروهی که در جنگل بود کار جداگانه‌ای برای نفوذ در سپاه، دادستانی و... انجام دهد. تشکیلات شهری اگر

نفوذی داشت، اطلاعات همان نفوذی به نیروهای جنگل نیز می‌رسید. حضور منافقین در جنگل بدون پشتیبانی ستاد شهری امکان‌پذیر نبود و این ارتباط به صورت مستقیم باید برقرار می‌بود. همچنین ستاد شهری موظف بود تا نیروهای ستاد جنگل را تأمین کند. به طور مثال گروه اولی که وارد جنگل‌های قائم‌شهر شد، بیشتر از هشت نفر نبود. آن‌ها پس از انجام شناسایی‌ها لازم پس از دو هفته با رابط خودشان در ستادی شهر تماس گرفته و خواستار اعزام نیرو شدند. در نتیجه نیروهایی که نتوانسته بودند از کشور خارج شوند یا شناسایی شده بودند و پایگاهی نداشتند به جنگل رفتند.

### حمله به منافقین در جنگل با تاسیس قرارگاه

در روزهای نخست حضور منافقین و گروه‌ها در جنگل، هیچ نهادی در کشور و در استان‌های گیلان و مازندران برای اقدام علیه آنان تشکیل نشده بود. نهادها بیشتر درگیر جنگ و نابسامانی‌های داخلی بودند. وقتی مردم خبر یا گزارشی از حضور و اقدامات منافقین در جنگل اران می‌دادند، سپاه هر شهرستان به طور مستقل اقدام می‌کرد.

بعد از واقعه آمل، ستاد مرکزی سپاه تصمیم به تمرکز عمل سپاه‌های شهرستانی گرفت. بدین منظور پس از هماهنگی با وزارت کشور و تصویب شورای عالی دفاع، سپاه وارد عمل شد. از مرکز به ستاد منطقه ۳ سپاه که در چالوس مستقر بود و استان‌های گیلان و مازندران را پوشش می‌داد، اعلام شد که علاوه بر تأمین نیروهای جبهه، بخشی از نیروها را به موضوع مقابله با گروه‌ها در جنگل اختصاص دهند.

سپس با استفاده از تجربیات قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) در مبارزات با ضدانقلاب در کردستان، قرارگاه حضرت ابوالفضل (ع) تاسیس و «مهدی محمدی‌فر» که یکی از معاونان ستاد منطقه ۳ بود، به عنوان مسئول آن قرارگاه منصوب شد.

مقر قرارگاه یک ساختمان مصادره‌ای در نوشهر بود که تا چالوس فاصله‌ی زیادی نداشت. هر چند ساماندهی قرارگاه چند ماه طول کشید، اما به دلیل وضعیتی که جنگل‌ها داشتند، یک تیپ در کارخانه چوکای تالش، یک تیپ در بابل و یک تیپ هم بین سوادکوه و قائم‌شهر مستقر شد. در کنار تیپ‌های عملیاتی، واحد اطلاعات هم در قرارگاه شکل گرفت.

پیش از تشکیل قرارگاه، هر سپاه یک مسئول جنگل داشت. آن مسئول جنگل موظف بود که از طریق منابع محلی با پوشش شکارچی، جنگل‌بان، راننده، چوپان و... وضعیت جنگل را بررسی و اقدام کند، اما با تشکیل قرارگاه، تمام این واحدها به قرارگاه منتقل و به صورت متمرکز عمل کردند. اخبار دریافتی تحویل واحد اطلاعات می‌شد و آن واحد، اطلاعات موارد نیاز را در اختیار واحد عملیات و تیپ‌ها قرار می‌داد.

غانله جنگل منافقین تا سال ۶۳ برچیده شد، اما برخی از اعضای سازمان تا اوایل سال ۶۵ به صورت پراکنده در جنگل‌ها حضور داشتند که البته آن حضورشان تشکیلاتی نبود.

منبع: مجله رمز عبور؛ ویژه‌نامه منافقین بدون سانسور/ گفت‌وگو با مسئول اطلاعات قرارگاه حضرت ابوالفضل (ع)

۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۷



■ عکس تزئینی است.

برشی از کتاب «ایستاده‌ام» خاطرات «هادی صدقی» از دوران انقلاب و دفاع مقدس

## ماجرای خنثی‌سازی عملیات پیچیده منافقین در جنگل‌های گیلان

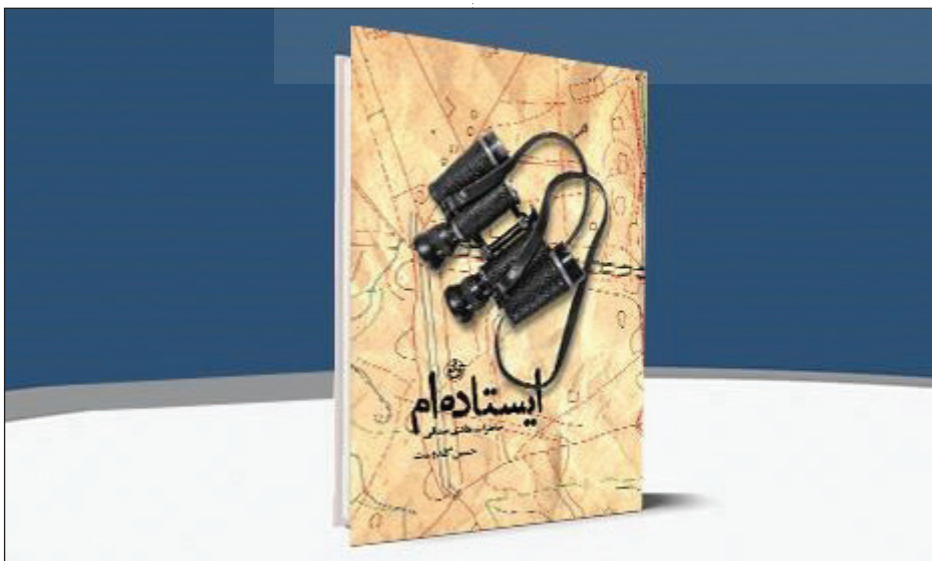
درآمد

«هادی صدقی» از رزمندگان گیلانی جنگ در کتابی به نام «ایستاده‌ام» خاطرات دوران انقلاب و جنگ خود را منتشر کرده است. صدقی در جوانی به عنوان نیروی اطلاعات-عملیات سپاه رشت خدمت کرده است. در بخشی از کتاب، به ماجرای نفوذ منافقین در جنگل‌های گیلان و چگونگی مقابله سپاه با آنها طی یک عملیات پیچیده اطلاعاتی اشاره کرده است که در ادامه می‌خوانید. این روایت می‌تواند سرنخی باشد که ناگفته‌های زیادی در بردارد.

جنگل هم این فرمانده را نمی‌شناختند، تاریخ ورودش درست بود، او را پذیرفتند و کلی تحویل گرفتند و از او استقبال کردند. چند روزی در جنگل بود و با سپاه تماس می‌گرفت و دستوراتی را که حسن از تهران می‌گرفت به نیروهای مسلح جنگل ابلاغ می‌کرد. این خط ارتباطی بین او و بالاترین رده‌های سازمان باعث شده بود که امکان بروز هر شک و شبهه‌ای از بین برود. «نفوذ» علم است. برای آموختن آن، دوره‌های خیلی پیچیده‌ای می‌بینند و خود شخص آموزش‌گیرنده هم باید وضع روحی-جسمی ویژه‌ای داشته باشد، شجاعت کامل داشته باشد و سریع‌الانتقال باشد. نفوذ در تشکیلات مخفی مسلح و نقش ریاست آن گروه را بازی کردن کار فوق‌العاده مشکل و پیچیده‌ای است. زمان مناسب که رسید، یک روز به همه آن‌ها اعلام کرد «امروز جلسه داریم. همه باید جمع بشوند. قصد دارم خبرهای خیلی مهمی به شما بدهم.» آن‌ها هم فکر می‌کردند تاریخ خروج مسلحانه معلوم شده و قرار است نقشه عملیات به عناصر ابلاغ بشود. رفیق ما خیلی زنگ بود. قبل از شروع جلسه به فرماندهان می‌گوید «سپاهی‌ها همه‌جا نفوذ کرده‌اند و خطر ترور من وجود دارد. اسلحه همه را جمع کنید.» حرفش هم منطقی به نظر می‌رسید و دستور می‌دهند همه اسلحه‌شان را تحویل بدهند. تفنگ‌ها را جمع می‌کنند و می‌برند صد متر آن طرف‌تر در کلبه‌ای می‌گذارند و خودشان هم در جلسه حاضر می‌شوند و همه خوشحال که قرار است چه چیزی بشنوند. این فرمانده بدلی می‌گوید «بسم‌الله الرحمن الرحیم» و شروع می‌کند به حرف زدن و حسابی سر آن‌ها را گرم می‌کند که ناگهان صدای بلندگوها از هر طرف به گوششان می‌رسد «شما محاصره شده‌اید. بیاید بیرون و دست‌ها را روی سرتان بگذارید.» از پنجره بیرون را نگاه می‌کنند و می‌بینند که راه فراری نیست و در تله افتاده‌اند. آن عملیات به قدری حساس و سزّی بود که هنوز هم بعد از گذشت سال‌ها، شاید افرادی که نام آن برادر سپاهی را می‌دانند به تعداد انگشتان یک دست نباشد.

یکی از اتفاقات مهمی که در مأموریت شمال پیش آمد دستگیری فرمانده جنگل بود. با وجود اینکه تنها سه سال از انقلاب می‌گذشت و هیچ‌کدام از نیروها دوره‌های تخصصی اطلاعاتی ندیده بودند، اما طرح‌های ضداطلاعاتی پیچیده‌ای را هدایت کردیم که فقط سرچشمه‌اش عشق به وطن و انقلاب بود. در تهران یکی از عناصر رده‌بالای منافقین دستگیر شده و اطلاعات باارزشی به سپاه داده بود. قرار بود فرمانده جنگل به گیلان برود و رهبری قیام سراسری را شخصاً به عهده بگیرد. اسم این شخص «حسن» بود و مسئول بلندپایه مالی منافقین بود. او و یک خانم جوان به گیلان آمدند و وارد رشت شدند. نیروهای تهران که آن‌ها را تعقیب می‌کردند، سوژه را تحویل ما دادند و مأموریتشان تمام شد. حسن حدوداً سی و پنج تا چهل ساله و بلندقد بود. او و آن خانم با سر و وضع شیک و مرتب به یکی از خیابان‌های مرکزی رشت رفتند و وارد یک قنادی شدند. فضا بسته بود و امکان فرار برای آن‌ها وجود نداشت؛ اما می‌دانستیم که آن‌ها دوره‌دیده و مسلح هستند و به راحتی دست‌هایشان را بالای سر نمی‌برند. آقای «الیاس علی‌پور» تیم عملیاتش را اطراف آن قنادی مستقر کرد، خودش و چند نیروی زبده وارد شدند و چنان با مهارت آن‌ها را دستگیر کردند که نتوانستند هیچ واکنشی نشان بدهند. سرگرم خرید شیرینی بودند که ناگهان خود را در حلقه بسته محاصره دیدند. آن‌ها را به مقر سپاه بردند و تخلیه اطلاعاتی کردند. با خودشان پول زیادی آورده بودند و قرار بود بعد از قنادی به یکی از بانک‌ها بروند و پول را به حساب بگذارند. آن فرد اطلاعات بسیار ارزشمندی لو داد. او تقریباً از تمامی فعالیت‌های مهم منافقین در استان باخبر بود و آن‌ها را در اختیار ما گذاشت؛ از جمله نشانی مقر اصلی‌شان در اطراف شهر رشت. سپاه گیلان به سرعت زبده‌ترین نیروی اطلاعاتی‌اش را آموزش داد و قرار شد یک عملیات پیچیده انجام بگیرد. آن برادر سپاهی با نشانی‌هایی که حسن داده بود به جنگل رفت و خودش را به جای او معرفی کرد. نیروهای

در غرب استان گیلان، باریکه‌ای است که موقعیت جغرافیایی خیلی خاصی دارد. از بندر انزلی شروع می‌شود و به آستارا و مرز شوروی سابق ختم می‌شود. از شرق به دریا محدود می‌شود و از غرب به کوهستان‌های بسیار مرتفع و مه‌آلود. منافقین آنجا را انتخاب کرده بودند تا عملیات بزرگ و خطرناکی انجام بدهند. در آن منطقه کارخانه کاغذسازی «چوکا» واقع شده و این‌ها تصمیم گرفته بودند با تصرف کارخانه جای پای محکمی درست کنند، از کوه پایین بیایند و شهرها را بگیرند. چوکا منطقه وسیع و مجهزی با صدها خانه سازمانی، انبار، سالن‌های تولید و ماشین‌های سنگین بود که اگر به دستشان می‌افتاد، زمینه جنگ و خون‌ریزی شدیدی ایجاد می‌شد. تیم‌های اطلاعاتی کار فشرده‌ای را شروع کردند و افراد در پوشش هیزمشکن، فروشنده دوره‌گرد و روستایی به عمق منطقه نفوذ کردند و به جمع‌آوری اطلاعات پرداختند. آن‌ها، هم سخت فعال بودند، هم یارگیری می‌کردند و هم اطلاعات زیادی از نیرو و توان ما تهیه کرده بودند. فرماندهان رده‌بالا مدتی آن‌ها را به حال خودشان گذاشتند تا خیالشان راحت باشد و خودشان را بیشتر آشکار کنند. نفرتشان شناسایی شده بودند و گزارش رفت و آمدشان مرتب به سپاه می‌رسید. حتی نیروی اطلاعاتی داشتیم که رفته بود بین آن‌ها و یک ماه زندگی کرده بود و کسی بود که مثلاً اطلاعات سپاه را برایشان می‌برد؛ یک سری اطلاعات سوخته به او می‌دادند تا به آن‌ها برساند و مواضع و تحرکات آن‌ها را شناسایی می‌کرد. در این دوره سکوت، منافقین به تدریج محاصره شدند و اخبار فعالیت‌ها و حرکاتشان به ما می‌رسید؛ همه چیز تا جزئی‌ترین تحرکاتشان، مثلاً اینکه فلان کس امروز وارد شهر شده، مایحتاج و تدارکات تهیه کرده و به کوه برگشته، یا در فلان روستا رفته‌اند و یک خودرو خریده‌اند. اطلاعات که تکمیل شد به ما دستور دادند که «وارد منطقه بشوید و آماده هجوم باشید». منطقه تالش بعد از بندرانزلی و رضوان‌شهر شروع می‌شود و تا آستارا ادامه دارد. بسیاری از اهالی آن منطقه، اهل سنت هستند و منافقین روی آن‌ها خیلی کار کرده بودند. یک گروه صوفی اهل سنت از فرقه نقشبندی هم بود که تعدادی از اعضایشان به منافقین قول همکاری داده بودند. بنابراین اوضاع پیچیده و خطرناکی به وجود آمده بود. بعد از شناسایی به خانه‌ها و مرکز تجمعشان حمله کردیم. آن‌ها بعد از جنگ و گریز شکست خوردند و به جنگل فرار کردند. ما هم در کارخانه چوکا پایگاهی ایجاد کردیم. آن‌ها در شهرها هیچ حرکت مهمی نمی‌توانستند انجام بدهند. در بندرانزلی نیز به بهانه مخالفت صیادان با قانون شیلات هیاهو به راه انداختند، به قرارگاه سپاه پاسداران حمله کردند و تعدادی از نیروهای سپاه را به شهادت رساندند. به جز آمل و انزلی، هیچ ناامنی خاصی در شهرها پیش نیامد و اوضاع تا حد زیادی در کنترل ما بود.





■ محمود قلی پور در حال عزاداری در کنار رزمندگان سپاه رشت

یادی از روزهای حیات دنیایی حاج محمود قلی پور

## در گذر خاطرات

درآمد

پای صحبت همراهان و هم‌سنگران شهدا که می‌نشینم، خاطرات تلخ و شیرینی را بیان می‌کنند که می‌توان از این خاطرات، منشوری از سیره شهدا به نسل جدید و آینده ارائه کرد، به‌خصوص آنها که در برهه‌های مختلف با سردار محمود قلی پور همراه و همیار بودند و می‌توانند بهترین راوی در معرفی شهید باشند.



گفتم: من الان آنجا بودم نیازی به آمبولانس نیست. آنها دوباره تاکید کردند که سریعاً آمبولانس بفرستید که من دیگر از مقرر دور شده بودم. راننده‌ها را که پیدا کردم به طرف گردان اعزام کردم و با خوشحالی تمام به مقرر برگشتم تا خبر اعزام گردان را به فرمانده و دیگر دوستان بدهم. اما وقتی به مقرر رسیدم در کمال ناباوری همه بچه‌ها را دراز کشیده بر روی زمین دیدم. بچه‌ها با اصابت خمپاره‌ای از ناحیه پا و دست و صورت مجروح شده بودند و در این حادثه برادران: قلی پور، گلستانی، قبادی، محمدنژاد و دیگر دوستان هم رزم به عرش الهی پرواز کرده بودند و شهد شیرین شهادت را نوشیده بودند.

زنده‌یاد جابر کوچکی نژاد

### فاصله‌ام با شهادت تنها چند قدم بود

یک روز قبل از عملیات کربلای ۲ یعنی در روز ۹ آبان ۱۳۶۵ سید بزرگوار، محمد محمدنژاد گفت: «برو ارومیه و مهمات را بیار، چون فردا عملیات است، ممکن است نیروها به شدت به مهمات نیاز داشته باشند. من با سید محمد محمدنژاد رفاقت طولانی داشتم و نمی‌توانستم به او جواب منفی بدهم. با توجه به این که نیمه‌های شب عملیات شروع می‌شد و من طبعاً نمی‌توانستم در ساعات اولیه عملیات برگردم و با دوستانم خداحافظی کنم. به هر حال فرمان دوست شفیق‌مان بود و من هم به سرعت به سمت ارومیه حرکت کردم. ماشین من پر از مهمات اعم از موشک آرپی جی، خمپاره و گلوله‌های کلاشینکف بود. با سرعت برگشتم، تلاش زیادی کردم که خود را به موقع برسانم، ولی متأسفانه در بازگشت در مسیر پادگان جلدیان و پیرانشهر دشمن کمین زده بود و یکی از ماشین‌های مهمات را منفجر کرده بودند.

یک ماشین دیگر توانسته بود با جسارت از بین کمین رد شود ولی راننده‌ی ماشین دیگر با دیدن کمین ماشین را گذاشت و جانش را برداشت و فرار کرد. ما ساعات زیادی ماندیم تا توانستیم بعد از امن شدن راه‌ها به منطقه عملیاتی برسیم. وقتی رسیدم، عملیات شروع شده بود و بچه‌ها پیشروی کرده بودند. سید محمد محمدنژاد، حاج محمود قلی پور، محمدتقی گلستانی، غلامرضا قبادی و نادر مشتاق و یکی دو نفر از بچه‌ها کنار بُنه تدارکات (جایی که امکانات تدارکات در آن نگاه‌داری می‌شود) ایستاده بودند و در مورد نحوه و محورهای عملیات با هم صحبت می‌کردند. خیلی خسته بودم. چشم‌هایم روی هم می‌افتاد. از فاصله چند متری سلام کردم و دستم را بلند کردم، همه آن عزیزان هم به گرمی سلام را جواب دادند. خیلی دلم می‌خواست به آنها بپیوندم ولی خستگی امانم را بریده بود. به سمت یکی از چادرهای فرماندهی رفتم، وضو گرفتم و نماز صبح را خواندم و بعد سرم



### وقتی رسیدم شهید شده بود

شب عملیات کربلای ۲ بود. فرمانده تیپ سریعاً با بی‌سیم، گردان سلمان را فراخواند تا برای رفتن به خط آماده شوند. ساعت نزدیکی‌های دو بامداد بود که راننده‌های ۲۰ خودرو برای رفتن به خط دیر کرده بودند و حاج محمود قلی پور مضطرب و نگران بود که اعزام گردان دیر شود. آمد مقرر تدارکات پیش من گفتم: چرا راننده‌ها این قدر دیر کرده‌اند و هنوز نیامده‌اند. گفتم: احتمالاً اشتباهی به طرف خط رفته‌اند اگر اجازه بفرمائید بروم تا آنها را پیدا نمایم. گفتم: نه، تو مسئول تدارکات هستی و به بودن تو در اینجا نیاز است. ممکن است، هر آن اتفاقی پیش بیاید و اجازه رفتن نداد.

برادران قلی پور، گلستانی و محمد نژاد و قبادی در گوشه‌ای از مقرر ایستاده بودند که من به آنها گفتم: محل استقرار خود را عوض کنید؛ آنجایی که ایستاده‌اید خطرناک است. حاج محمود قلی پور در همان حال به طرف من برگشت و گفت: راننده‌ها خیلی دیر کرده‌اند برادر جابر شما بروید و آنها را پیدا کنید. من هم اطاعت امر کردم و حاضر شدم برای رفتن موقع خداحافظی شهید محمد نژاد سر به سرم می‌گذاشت و با من شوخی می‌کرد و من با همان حال از او خداحافظی کردم. چند دقیقه‌ای از حرکت من نگذشته بود که با بی‌سیم به من خبر دادند که مقرر شما (تدارکات) نیاز به آمبولانس دارد. آمبولانس بفرستید.

### بچه‌ها نتوانستند مانع رفتنش شوند

من و حاج محمود با هم از جبهه به گیلان برگشتیم. جهت پیگیری بعضی امور مربوط به تیپ قدس از جمله جمع‌آوری کمک‌های مردمی و جذب نیرو. وقتی او را به در منزلش بردم، رو به من کرد و گفت: اسماعیل جان من دو روزه کارها را جمع و جور می‌کنم، پس فردا ساعت ۳ عصر منتظرت هستم. پس از دو روز به در منزل‌شان رفتم، زنگ را به صدا در آوردم، دیدم کسی جواب نمی‌دهد، چند بار دیگر تکرار کردم با تعجب به خودم گفتم حاجی خودش گفت: این ساعت بیا، پس کجا رفتن؟ تو همین فکر و خیال بودم که دیدم حاجی از بالای حصار پرید پایین. گفتم حاجی این چه کاری است که انجام می‌دهی؟ گفت: بچه‌ها در منزل را از تو قفل کرده‌اند و کلید را به قول خودشان پنهان کرده‌اند که مانع رفتن من به جبهه شوند. آن موقع دو دختر حاج محمود خیلی کوچک بودند. حاج محمود سوار ماشین شد، گفت: بسم‌الله، بریم ولی من تا ساعت‌ها حالت بغض داشتم و نمی‌دانستم در جواب این همه ایثار و از خودگذشتگی حاجی چه بگویم؟ و مدام آن صحنه را برای خودم مرور می‌کردم و به جانم آتش می‌افتاد که آن بچه‌ها الان چه حالی دارند که با ایشان بی‌توجه به خواسته‌شان راهی میدان جهاد شده است، دلم می‌خواست گوشه‌ای بشینم و زارزار گریه کنم.

اسماعیل جدی



نشده از دیوار خانه‌ها به محوطه خانه مردم بیندازند. آن روزها مردم صبح از خواب بیدار می‌شدند، می‌دیدند در پشت در خانه‌شان ده‌ها شب‌نامه هست. آن شب هر کس می‌آمد و یک حرف سنگین به ما (بچه‌های سپاه) می‌زد. ما گاهی از فرط عصبانیت می‌خواستیم تلافی کنیم که حاج محمود با نگاه تندش متوجه‌مان می‌کرد که هیچ کاری نباید بکنیم. آن شب من هزار دفعه مرگ را به چشم خود دیدم. به خصوص آن که همان روزها چند نفر از پاسدارها را ترور کرده بودند و به شهادت رسانده بودند. از طرفی حاج محمود هرگونه اقدامی را منع کرده بود. سرمان را پایین انداختیم و آن قدر ناسزا شنیدیم و دم بر نیاوردیم که حد نداشت. گاهی حتی عده‌ای آن قدر جسور می‌شدند که می‌آمدند و سیلی به صورت ما می‌زدند و می‌رفتند. آن هم وقتی که دل‌شان خنک شد می‌رفتند. وقتی به سپاه برگشتیم یک دو نفر از دوستان اعتراض کردند که چرا حاجی اجازه برخورد را به ما ندادید؟ حاج محمود در جواب گفت: «اگر این کار را می‌کردی فرق تو با او در چه بود؟ تو هم مثل او انتقام‌جو می‌شدی، در حالی که ما برای اسلام و امام این لباس را به تن کرده‌ایم. کسی که تحمل شنیدن دشنام را ندارد بهتر است این لباس را در بیاورد و به دنبال کار دیگری برود.» بچه‌ها عذرخواهی کردند. شهید قلی پور این‌گونه عمل می‌کرد. مقتدر و مقاوم بود و تربیتش در روحیه بچه‌ها اثر می‌گذاشت.

حاج محمود قلی پور دارای خصوصیات اخلاقی منحصر به فرد، انقلابی و مطیع خواسته‌ها و اوامر رهبری و از جمله کسانی بود که برای از بین بردن منافقین نقش مهم و سهم به‌سزایی داشت. آیت‌الله احسان‌بخش نماینده ولی‌فقیه در استان گیلان پس از شنیدن خبر شهادت حاج محمود قلی پور بسیار متأثر و اشک از چشمانش جاری شد. شهید قلی پور در پیشرفت مأموریت‌ها بسیار تلاش می‌کرد و در ایجاد وحدت بین نیروهای حزب‌اللهی، پاسدار و بسیجی تکیه‌گاه مهمی بود.

مهدی کاظمی پور

### مقتدر مظلوم

من افتخار این را داشتم که در رکاب شهدای به نام استان باشم. یادش بخیر محمود در کنار همه توانایی‌هایی که داشت، هیچ کس از مظلومیتش نگفت، محمود زندگی‌اش از دیگران بهتر نبود. چقدر سعه صدر داشت، شاید هیچ کس به اندازه محمود از منافقین بد و بیراهه نشنید. علناً با بدترین دشمنان‌ها به استقبال ما می‌آمدند. یادم می‌آید که یک شب من و محمود با تعدادی از بچه‌ها به سمت میدان شهرداری حرکت کردیم. آن شب هر کسی تعدادی از جوانان را دور و بر خودش جمع کرده بود و شب‌نامه می‌گرفتند تا صبح

را که روی زمین گذاشتم خوابم برد. درست نمی‌دانم، بیست دقیقه شد یا نیم ساعت ولی زیاد نخوابیده بودم که بچه‌ها آمدند و مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: «بیدار شو که اینجا کربلا شده، بچه‌ها همه پرپر شدند.» من که هنوز توی خواب و بیداری بودم گفتم: «چی شده؟»

گفتند: «دو تا خمپاره درست در محلی که فرماندهان لشکر ایستاده بودند خورد و بچه‌ها پرپر شدند.»

خواب از سرم پرید و به سمت محل بنه تدارکات دویدم. دیدم محشوری به پا شده. بنه تدارکات در یک حالت تپه مانند قرار داشت که بچه‌ها در کنار آن جمع شده بودند. یک خمپاره در پایین تپه و نزدیک‌شان به زمین خورده بود که قسمت‌های پایین بدن‌شان را مجروح کرد و خمپاره‌های بعدی درست روی تپه خورده بود که قسمت‌های حساس و بالای بدن‌شان را مجروح کرده بود. ما گیج بودیم. من نگاه کردم هر کدام از عزیزان صدها ترکش خوردند و در جا شهید شده بودند. نادر مشتاق که از ناحیه دو پا مجروح شده بود، فقط «یا حسین، یا حسین» می‌گفت. متوجه شدیم که نادر و یکی دو نفر هنوز زنده‌اند. این بچه‌ها را بلافاصله با آمبولانس به ارومیه فرستادیم و پیکر مبارک چهار فرمانده نامدار شهید لشکر قدس را از بس ترکش خورده بودند با پتو جمع کردیم و به معراج شهدا بردیم. خیلی دلخراش بود. شهید حاج محمود قلی پور اصلاً به صورت مبارکش هیچ ترکشی نخورده بود و انگار خوابیده بود. صورتش نورانی بود و لب‌هایش هم بسته بود. شهید سید محمد محمدنژاد هم همینطور و شهید گلستانی و قبادی هم انگار خوابیده‌اند. ما با پتو پیکر مبارک‌شان را به معراج شهدا رساندیم. بین این چهار شهید، شهید گلستانی از همه بیشتر ترکش خورده بود، طوری که روز بعد ما وقتی به محل شهادت عزیزان رفتیم عینک شهید گلستانی را به همراه انگشت قطع شده و انگشت و ساعتش پیدا کردیم. انگشت‌های شهید گلستانی را همان جا دفن کردیم و وسایلی که تا آخرین لحظات عروج آسمانی‌اش همراهش بودند را به خانواده‌اش تحویل دادیم. الان که فکر می‌کنم می‌بینم ای کاش بعد از نماز صبح نمی‌خوابیدم و در کنارشان می‌ماندم چون فاصله من با شهادت تنها چند قدم بود ولی توفیق نشد.

حسن زارعتکار

### اشک از چشمان آیت‌الله احسان بخش جاری شد

به چشمان خود دیدم که حاج محمود با وجود جراحات ناشی از مجروحیت، مردانه در صحنه نبرد می‌جنگید و لحظه‌ای دست از مبارزه با متجاوزین و کفار برنداشت.

## سیب سرخ

پنج شنبه بود. من کنار مزار حاج محمود نشسته بودم و قبر او را تمیز می‌کردم. روی قبر حاج محمود یک عدد سیب قرمز بود. خانمی آهسته کنار قبر نشست، فاتحه‌ای خواند و سیب را برداشت و به دختر بچه همراهش داد. دخترک میوه را گرفت. کمی در دست نگه داشت و بعد آهسته آهسته شروع به خوردن کرد. زن تا این را دید شروع به گریه کرد و گفت: «دخترم چند وقت است که بیمار شده و دکترها هم کاری از دستشان بر نمی‌آید. اصلاً نمی‌توانست چیزی بخورد، قطع امید کرده بودیم. امروز سرگردان آدم گلزار، داشتم می‌گشتم که ناگهان چشمم افتاد به عکس شهید و این تک سیب روی قبر، حس کردم که مرا دعوت می‌کند تا کنار مزارش بنشینم، دل شکسته و امیدوار نشستم، درد دلم را گفتم و شفای فرزندم را خواستم، حالا بچه‌ام دارد میوه می‌خورد خدایا شکر! زن گریه کنان رفت. علی نجد باقری

## آن خواب عجیب

پس از آنکه شهید قلی‌پور رفت و رئیس ستاد لشکر قدس شد. به من هم گفت که بروم بهداری لشکر را بر عهده بگیرم اما به دلیل علاقه به تحصیل در حوزه علمیه، در آزمون ورودی حوزه امتحان دادم و پس از قبولی در آزمون به قم رفتم و در مدرسه امام محمدباقر (ع) شروع به تحصیل علوم حوزوی کردم. در آن مقطع ۲ فرزند هم داشتم. هنوز سه ماهی از رفتنم به قم نگذشته بود که رژیم بعث عراق حمله هوایی به شهرهای ایران را شدت بخشید و به علت بمباران شهر قم، مدارس علمیه تعطیل شدند. قم را ترک کرده و به رشت برگشتم حاج محمود قلی‌پور، گلستانی و حسن رضوانخواه و... شهید شده بودند. بعد از شهادت شهید قلی‌پور یک شب ایشان را در خواب دیدم. احساس کردم که از من ناراحت است. پرسیدم از من راضی هستید؟ گفت نه، چون نیامدی بهداری لشکر را تحویل بگیر. صبح که از خواب بیدار شدم رفته‌ام و گفتم آماده‌ام بروم جبهه. طی ابلاغی رفتم شوشتر و بهداری لشکر را از آقای دلخوش که مسئول وقت بهداری لشکر بود تحویل گرفتم. این ماجرا در اواخر سال ۱۳۶۵ یا فروردین سال ۶۶ بود. پس از مدت کوتاهی شهید قلی‌پور دوباره به خوابم آمد و الحمدلله از اینکه من بهداری لشکر را پذیرفته بودم اظهار رضایت و خوشحالی کرد گفت الان از تو راضی هستم.

سید عیسی نور محمدی

گلچین کند و اصلاً برای لحظه‌ای صدای انفجارها و گلوله‌ها را نمی‌شنیدیم. حاج محمود خیلی ناراحت بود و به پشت ماشین نگاه می‌کرد. متوجه شدیم که دو بسیجی به شدت مجروح شده بودند و حاجی با ماشین خودش آنها را به کمی عقب‌تر آورده بود تا با آمبولانس به بیمارستان صحرایی و یا بیمارستان‌های استان‌های همجوار انتقال داده شوند. حاج محمود نگاه کرد و دید از راننده آمبولانس خبری نیست. در حالی که راننده داشت خودش را مرتب می‌کرد و جورابش را به پا می‌کرد ناگهان فریاد حاج محمود همه را به خود جلب کرد که این بار با عصبانیت داد زد: «راننده آمبولانس». در این بین راننده آمبولانس، که بنده خدا هم با روحیه حاج محمود قلی‌پور آشنا بود، دست‌پاچه شد و خودش را گم کرد و به هر مشقتی بود خودش را با چند بار افتادن و برخاستن پیش حاجی رساند. ما کمک کردیم و مجروح‌ها را داخل آمبولانس گذاشتیم. حاج محمود تبسمی کرد و به هم‌همی بچه‌ها خسته نباشید گفت و خودش دوباره به سمت خط مقدم رفت. ساعاتی بعد که ما غرق درگیری بودیم ناگهان خبر همه جا پیچید، فرماندهان بزرگ ما به شهادت رسیدند. دو تا خمپاره، چهار سردار بزرگ گیلان را آسمانی کرد و تعدادی هم زخمی بر جای گذاشت. وقتی وضعیت استقرار نیروهای ما بهبود یافت، از فرماندهی دستور رسید برای تشییع سرداران شهید به شهر رشت برویم و خداوند توفیق داد که هم در رزم ولو در مدتی کوتاه در کنارش باشیم و هم در تشییع پیکرش شرکت کنیم. شهید حاج محمود قلی‌پور به معنی واقعی کلمه ولایت‌پذیر بود و به معنای واقعی کلمه مجاهد فی سبیل الله! اصلاً خیلی از بچه‌ها با دیدن ژست مردانه و مرام پهلوانی شهید قلی‌پور و شهید بیگلو جذب جاذبه این بچه‌ها می‌شدند و خود به خود سپاهی می‌شدند. یادم هست در رژه‌هایی سپاه که در شهر رشت انجام می‌داد به عنوان یکی از مسئولین همیشه یا میدان‌دار بود و یا خودش در جلوی صف حضور داشت. لباس مرتب می‌پوشید و اکثر اوقات یک کلت مویزر به کمر می‌بست که هیبت خاصی به قیافه مصمم و جدی‌اش می‌داد و بسیار بسیار مهربان بود. شاید خیلی‌ها با دیدن صورت زیبا ولی جدی حاج محمود به خودشان جرأت نمی‌دادند که با حاجی درد دل کنند ولی آنهایی که به خودشان جرأت می‌دادند و با حاجی درد دل می‌کردند، پشیمان می‌شدند که چرا زودتر از این‌ها مشکلاتشان را با حاجی در میان نمی‌گذاشتند، چون بسیار مهربان بود. مردان خدا این‌گونه‌اند. کم حرف، پرتلاش و اثارگر و از خود گذشته و به قول امام (ره) که: «شهادت هنر مردان خداست» و آنها واقعاً مرد خدا بودند.

محسن پورعلی‌جانی

همین اتفاق در واقعه انزلی افتاد، در حالی که پاسداران مسلح بودند و اسلحه‌هایشان آماده شلیک بود و دست‌شان روی ماشه بود ولی چون منافقین بین مردم جا گرفته بودند، شلیک نکردند و چند نفرشان از جمله نادر صفایی مظلومانه شهید شدند. من هم به شدت مجروح شدم و این مجروحیت من را یک سال و نیم مهمان بیمارستان‌ها کرد. توفیق نبود به شهادت برسیم ولی بهترین دوستانم که با هم و با حکم حاج محمود به این مأموریت رفته بودیم، شهید شدند. بعدها وقتی وصیت شهید نادر صفایی را خواندند حتی دشمنانش هم گریستند، چون آن شهید بزرگوار نوشته بود: «جهت لوله اسلحه‌های مان را ایدئولوژی مان مشخص می‌کند.» و اکنون این جمله بر سر قبر مزار نازنینش حک شده است.

باید یادمان باشد که حاج محمود و سایر بچه‌های هم‌رزمش در چه شرایطی و با چه موقعیت جغرافیایی خاصی استان گیلان را سالم نگه داشتند. در عظمت محمود همین بس که آیت‌الله احسان‌بخش همیشه می‌فرمود: «من محمود را از همه فرزندانم بیشتر دوست دارم.»

اسماعیل آرمون

## مرد خدا بود

در منطقه عمومی حاج عمران برای عملیات کربلای ۲ بودیم، درست ساعاتی بعد از شروع عملیات در نیمه شب ۱۰ شهریور ۱۳۶۵ بود. شدت درگیری به حدی بود که برخی از نیروهای ما در همان ساعات اولیه با وجود پیشروی خوب به شهادت رسیدند و یا به شدت مجروح شدند. من دوشک‌چی بودم. به قول بچه‌ها تمام سنگر ما را آبکش کرده بودند و ما فقط به لطف خدا بود که زنده و سالم مانده بودیم و به خاطر پیشروی، از هم بی‌خبر شده بودیم. در این بین بیشترین تلفات را بچه‌های گردان میثم داشتند. در گرماگرم درگیری ناگهان متوجه شدیم. یک ماشین توپوتا که بچه‌ها اسمش را «توپوتا پانکی» گذاشته بودند به طرف ما آمد و درست در کنار سنگر ما توقف کرد. برای ما دیدن فرمانده و مسئول محور عملیات و رئیس ستاد لشکر در خط مقدم خیلی جالب بود. حتی از ذوق اشک‌های ما جاری شده بود. چون حاج محمود قلی‌پور برعکس قیافه جدی‌اش بسیار مهربان بود. در عین حال در کار بسیار جدی بود. حتی جدی‌تر از چهره مصمم‌اش! ناگهان از ماشین پیاده شد و گفت: «آمبولانس! راننده آمبولانس کجاست؟» راننده آمبولانس پدر شهید اصغری بود، بنده خدا کمی سست حرکت می‌کرد و به قول خودمان کمی کم‌تحرك بود و این برای حاج محمود چالاک و دلاور، نامطلوب بود. ما به چهره حاج محمود خیره شده بودیم، نورانی بود. انگار به دل همه ما افتاده بود که دیگر رفتنی است و خداوند می‌خواهد بهترین گل را از سبد جهاد و تقوا



## « دل نوشته حاج محمود قلی پور در رثای شهید داوود حق وردیان

داوود حق وردیان متولد ۱۵ فروردین ماه ۱۳۴۱ در منجیل، از فرماندهان شجاع عملیات غرور آفرین فتح خرمشهر بود که در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۱ به فیض شهادت رسید. داود حق وردیان ۱۰ روز قبل از شهادتش در تماس تلفنی با مادر و همسر جوانش پس از شنیدن مژده مادر مبنی بر دادن عطیه الهی خداوند به آن‌ها، خطاب به مادرش گفته بود: «اما من مژده بزرگ‌تری برای شما دارم که ۱۰ روز دیگر موعد آن فرا می‌رسد.»

این پاسدار گیلانی بر اثر اصابت گلوله دشمن بعضی از ناحیه دست چپ و پشت مجروح و در ۲۰ سالگی ندای حق را لبیک گفت و به عرشیان پیوست. در مناجات نامه‌ای که از شهید حق وردیان به یادگار مانده، آمده است: «خداوندا، شرمندهم نساز در روز قیامت و به آتشم نیفکن که طاقتم هیچکدام را ندارم. پس خداوندا، تو خود یاریم کن تا خود را بسازم و در جهاد با نفس پیروز گردم. پروردگارا، مسلمان از دنیا بروم.» متن حاضر دست‌نویسته سردار شهید حاج محمود قلی پور، فرمانده وقت عملیات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان گیلان، در در رثای سردار شهید داوود حق وردیان است:

### بسم الله الرحمن الرحيم.

من به عنوان یک پاسدار کوچک این سپاه که از بدو تشکیل سپاه بوده‌ام، شمه‌ای از خاطرات خود را که در ذهنم مانده به اطلاع می‌رسانم: نمی‌دانم از چه چیز داود بگویم. از شهامت او، یا از تقوای او، یا از ایثارگری‌های او، از اخلاق اسلامی او و یا از عبادت و نماز شب‌های او و یا از عشق و علاقه‌ی او به ولایت فقیه و روحانیت و یا از گذشت‌های او. هر چه قدر بنویسم و بگویم کم است.

هنگام ورود به سپاه، آموزش مختصری را در سپاه رشت زیر دست برادر شهید سردار سپاه رشت محمدبیگلو دیدم. از همان ابتدا شور و اشتیاق فراوان به کارهای عملیاتی داشت، لذا از همان ابتدا وارد واحد عملیات سپاه شد. در تمام مأموریتها آن اخلاق اسلامی را در بر خوردها، شدیداً رعایت می‌نمود و به خوبی وظایفش را انجام می‌داد.

در مأموریتها اولین نفری بود که همیشه داوطلب بود. او نمونه بارزی از افراد مؤمن و معتقد و مقید به اسلام بود و دارای خصوصیات اخلاقی منحصری بود.

در نیمه شب داود را می‌توانستند در نمازخانه سپاه به حالت نیایش و التماس و دعا به درگاه خداوند متعال ببینند.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته





«نادر مرید مشتاق» فرمانده تخریب لشکر قدس در دوران دفاع مقدس در گفت‌و شنود با شاهد یاران

## من ماندم و آن‌ها رفتند

درآمد

«نادر مرید مشتاق» فرمانده تخریب یگان قدس از لشکر ۲۵ کربلا و به درخواست حاج محمود قلی‌پور به تیپ قدس آمد. او در لحظه شهادت قلی‌پور، گلستانی، محمدپور و قبادی در عملیات «کربلای ۲» در کنار آن‌ها بود. اما آن‌ها به شهادت رسیدند و او با مجروحیت شدید راهی بیمارستان شد. خودش می‌گوید: «من ماندم و آن‌ها رفتند.» در ادامه گفت‌و شنود شاهد یاران با مرید مشتاق را می‌خوانید.



یگان‌های دیگر به خصوص در لشکر ۲۵ کربلا حضور داشتند، درخواست کرد تا به آن تیپ بروند. یکی از کسانی که حاج محمود به شدت پیگیر ورودش به تیپ قدس بود، «حسین املاکی» بود. املاکی مسئول عملیات یکی از محورهای لشکر کربلا و از فرماندهان محبوب آن لشکر بود.

حاج محمود در لنگرود با املاکی دیدار کرد، اما صحبت‌هایشان ناتمام ماند. او از املاکی خواست تا به سنندج سفر کند و در آنجا به طور مفصل با یکدیگر صحبت کنند. آن روزها من هم سنندج بودم. املاکی به آن شهر آمد و حاج محمود ساعت‌ها با او صحبت کرد تا بالاخره موفق شد او را به تیپ قدس بیاورد.

حسین املاکی و مهدی خوش‌سیرت از فرماندهان محبوب گیلانی لشکر ۲۵ کربلا بودند که حضور آن‌ها در تیپ قدس توانست نیروهای زیادی را به آن یگان بیاورد.

### شما چگونه به تیپ قدس پیوستید؟

من در ابتدا فرمانده تخریب لشکر ۲۵ کربلا بودم، اما با درخواست حاج محمود قلی‌پور به آن یگان رفتم و فرمانده تخریب تیپ قدس شدم.

حاج محمود نقش مهم و اساسی در انتقال تیپ قدس به استان گیلان و ارتقای آن به لشکر داشت. همانطور که گفتم او هر نیروی گیلانی را که در یگان‌های دیگر حضور داشت به تیپ قدس فراخواند. با برخی از آن‌ها همچون حسین املاکی ساعت‌ها صحبت کرد.

حاج محمود مسئول عملیات سپاه استان گیلان بود و می‌توانست مسئولیت‌های بالاتر و مهمتری را دریافت

فرماندهان و نیروهای سپاه به خصوص حاج محمود قلی‌پور بود. در کردستان نیز محمد بروجردی و احمد متوسلیان با رفتار صمیمانه توانستند از همکاری و همراهی مردم بهره ببرند.

### باتوجه به اینکه شما در عملیات «بیت المقدس» که منجر به آزادسازی خرمشهر شد، حضور داشتید. مسئولیت و نقش شهید قلی‌پور در آن عملیات چه بود؟

حاج محمود در عملیات بیت المقدس فرمانده گردان بود. بخشی از نیروهای گردانش گیلانی و الباقی از دیگر مناطق بودند. آن‌ها از کنار رود کرخه وارد عمل شدند و به پیش رفتند.

من نیز در آن عملیات، یکی از نیروهای تخریب یگان بودم. پس از اجرای مرحله اول عملیات، به همراه جمعی از دوستان خدمت حاج محمود رفتیم، یک ساعتی با او بودیم و سپس به مقر خود بازگشتیم.

### تیپ قدس چگونه به استان گیلان واگذار شد؟

مسئولان استان تشخیص دادند که گیلان می‌تواند یک یگان به طور مستقل در جبهه‌های جنگ داشته باشد. به همین دلیل آیت‌الله احسان‌بخش نماینده ولی فقیه در گیلان و امام جمعه رشت در دیداری که با محسن رضایی فرمانده وقت کل سپاه و با حضور حاج احمد عسگری، حاج محمود قلی‌پور و... داشت، بر لزوم اختصاص یک یگان مستقل به استان گیلان تاکید کردند.

آقای رضایی موضوع را بررسی و باتوجه به اینکه بیشتر نیروهای تیپ قدس از استان گیلان بود، این تیپ را به استان واگذار کرد؛ البته واگذاری تیپ به صورت تدریجی انجام گرفت و در ابتدا نیروهای بیشتری از استان گیلان به آن یگان اعزام و نیروهایی که از استان‌هایی همچون اصفهان و... بودند به یگان‌های دیگر انتقال پیدا کردند.

حاج محمود قلی‌پور نیز در همان ابتدا به یگان قدس رفت و جانشین حسن خارا مسئول طرح و عملیات تیپ شد. با افزایش نیروهای گیلانی در تیپ، حاج محمود جانشین رئیس ستاد شد و برخی از گیلانی‌ها نیز مسئولیت‌هایی گرفتند، از جمله اینکه نادر رضایی مسئول مخابرات و خوش‌رو مسئول تبلیغات شد. در ادامه یگان به طور کامل به استان گیلان واگذار و سپس به لشکر ارتقا پیدا کرد.

### نقش شما و دیگر فرماندهان گیلانی لشکر ۲۵ کربلا همچون سردار شهید «حسین املاکی» در تقویت و توسعه یگان قدس چه بود؟

حاج محمود که به تیپ قدس رفت از نیروهایی که در

### به عنوان سوال نخست و با توجه به اینکه شما سال‌ها با ایشان آشنا بودید و همکاری داشتید، مهمترین ویژگی و دغدغه سردار شهید محمود قلی‌پور چه بود؟

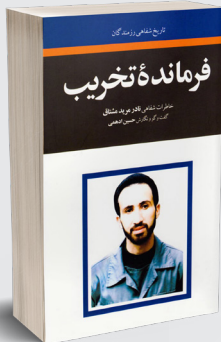
حاج محمود عاشق خدمت در لباس پاسداری بود و تمام تلاشش این بود تا مأموریت‌های محول شده را به خوبی اجرا کند. او اگرچه مسئول عملیات بود، اما معتقد بود که عملیات باید به موازات با کار اطلاعاتی پیش برود. در این راستا جلسات منظمی با مسئولان و نیروهای اطلاعات سپاه گیلان برگزار کرد تا بین نیروهای عملیات و اطلاعات هماهنگی و هم‌افزایی به وجود بیاید.

حاج محمود علاوه بر این تلاش داشت تا بین نیروهای عملیات نیز هماهنگی به طور کامل به وجود بیاورد و از تمامی ظرفیت‌ها بهره‌بردار. او در این راستا از نیروهای بومی و محلی هر شهرستان استفاده کرد تا عملیات‌ها به خوبی اجرا شود. نیروهای محلی به نقاط قوت و ضعف‌ها آشنا بودند و می‌توانستند گلوگاه‌ها را برای جلوگیری از فرار ضدانقلاب ببندند.

### همکاری مردم و اهالی هر شهر و منطقه با شما در مقابله با ضدانقلاب چگونه بود؟

بزرگترین همکاری مردم، ارائه گزارش از حضور و فعالیت منافقین در شهرها به سپاه بود. بسیاری از خانه‌های تیمی و منافقین با گزارش‌های مردمی شناسایی و دستگیر شدند. منافقین اگر می‌دانستند کسی آن‌ها را لو داده است، او را زنده نگه نمی‌داشتند، اما مردم بدون اینکه پولی دریافت کنند این اقدام را انجام می‌دادند. حتی در مناطق سنی‌نشین نیز مردم همکاری بسیار خوبی داشتند و اگر گزارش‌های آنان نبود، نمی‌توانستیم محل اختفای منافقین را شناسایی کنیم. همکاری مردم نتیجه رفتار صادقانه و صمیمانه

واقعیتش من هم مایل نبودم به تیپ قدس بروم، اما به دلیل آشنایی و ارادتی که نسبت به حاج محمود داشتیم، این اتفاق افتاد. او یک روز با خنده به من گفت که در تیپ قدس منتظرت هستم و تو را خواهیم دید. سپس توضیح داد که استان گیلان باید یک یگان مستقل داشته باشد و این اتفاق هم نقش مردم گیلان در دفاع مقدس را برجسته‌تر خواهد کرد و هم توان رزم سپاه تقویت خواهد شد.



مروری بر کتاب خاطرات  
«نادر مرید مشتاق»

## فرمانده تخریب

کتاب «فرمانده تخریب» خاطرات شفاهی «نادر مرید مشتاق» از فرماندهان سال‌های جنگ و مقاومت را روایت می‌کند که یادگاری و زخم‌های فراوانی بر روح و جسم دارد. قامت بلند او مهمان ۲۵۰ گرم ترکش ریز و درشت بوده است که گاهی در بدنش به حرکت درمی‌آیند و زندگی‌اش را تحت تأثیر قرار می‌دهند. کتاب «فرمانده تخریب» به قلم «حسین ادهمی» نوشته شده و انتشارات «نکو آفرین» آن را در شمارگان هزار نسخه به همت حوزه هنری استان گیلان منتشر کرده است.

کتاب «فرمانده تخریب» ویژگی‌هایی از جمله ترسیم چهره جامعه در دوره قبل و بعد از انقلاب اسلامی ایران، روایت چگونگی تشکیل سپاه پاسداران و مسائل مربوط به آن، نگاهی به محاکم قضائی و دادگاه‌های انقلاب، چگونگی تشکیل یگان تخریب در ساختار سپاه پاسداران، اهمیت ویژه یگان تخریب در عملیات‌ها، ویژگی‌های خاص روحی و شخصیتی نیروهای تخریب، بیان تاریخچه تشکیل تیپ قدس گیلان، نوع مجروحیت راوی و تشریح عملکرد و ساختار کمیته‌های پشتیبانی جنگ دارد که مطالعه آن را جذاب می‌کند.

نویسنده در بخشی از فصل «مجروحیت دوباره» این کتاب بیان کرده است: «یکی از ماموریت‌های ما برای پاکسازی، ارتفاعات سارات در خط مرزی عراق بود. در برگشت از این ماموریت، هنگامی که از ارتفاعات به سمت پائین می‌آمدیم، مجبور شدیم از یک رودخانه عبور کنیم. پل این رودخانه چند دهه داشت که عراقی‌ها موقع عقب‌نشینی دو سه دهه‌اش را زده بودند. برای همین بچه‌های جهاد در رودخانه یک جاده زده بودند. ما می‌بایست برای عبور از این جاده مقداری داخل رودخانه می‌رفتیم که این باعث خیس شدن لنت‌ها می‌شد. از طرفی آن اوایل هنوز توپخانه ما جلو نیامده بود و برد توپخانه ما به آنجا نمی‌رسید، اما عراقی‌ها جلو کشیده بودند و مدام روی منطقه، آتش می‌ریختند.»

✓ حاج محمود به مقر لجستیک نیروها آمد. من هم آنجا بودم. من را دید و پرسید: نادر چه خبر؟ گفتم: وضع خیلی خراب است. بسیاری از نیروها به شهادت رسیدند و تعداد زخمی‌های نیز زیاد است. حاج محمود نگاهی به ساعتش کرد و گفت: یک ساعت تا اذان صبح و روشنایی هوا مانده است. باید تا قبل از روشنایی هوا نیروها را به عقب برگردانیم و گزینه تعداد تلفاتمان بیشتر خواهد شد. در همین حین انفجار شدیدی صورت گرفت و من با شدت سمتی پرت شدم. برای مدت کوتاهی تنها صدای «الله اکبر» به گوشم می‌رسید که فکر می‌کنم صدای حاج محمود بود. سپس بیهوش شدم و نفهمیدم چه شد.

داده بود. وضعیت بسیار آشفته بود. همدانی دستور داد آن گردان‌هایی که می‌توانند به هدف دست پیدا کنند، بروند و آن‌هایی که نمی‌توانند به عقب بازگردند، اما عقب‌نشینی نیز بسیار سخت بود و قطعاً گردان‌ها تلفات می‌دادند. قرار شد یک گردان به عنوان پشتیبانی به تعداد گردان‌های درگیر اضافه شود.

حاج محمود به مقر لجستیک نیروها آمد. من هم آنجا بودم. من را دید و پرسید: نادر چه خبر؟ گفتم: وضع خیلی خراب است. بسیاری از نیروها به شهادت رسیدند و تعداد زخمی‌ها نیز زیاد است. حاج محمود نگاهی به ساعتش کرد و گفت: یک ساعت تا اذان صبح و روشنایی هوا مانده است. باید تا قبل از روشنایی هوا نیروها را به عقب برگردانیم و گزینه تعداد تلفاتمان بیشتر خواهد شد. در همین حین انفجار شدیدی صورت گرفت و من با شدت سمتی پرت شدم. برای مدت کوتاهی تنها صدای «الله اکبر» به گوشم می‌رسید که فکر می‌کنم صدای حاج محمود بود. سپس بیهوش شدم و نفهمیدم چه شد. وقتی به هوش آمدم، دیدم پشت یک ماشین تویوتا هستم و به یاد آمد من، حاج محمود، علی گلستانی، سیدمحمد محمدنژاد و غلامرضا قبادی کنار یک ماشین ایستاده بودیم و من با حاج محمود مشغول صحبت بودم که آن انفجار رخ داد. آن‌ها به شهادت رسیدند و من زنده ماندم.

من به بیمارستانی در مشهد و سپس به مراغه منتقل شدم. در بیمارستان مراغه تعدادی از نیروهای تیپ را دیدم و در آنجا باخبر شدم که حاج محمود، گلستانی، محمدنژاد و قبادی آسمانی شدند.

کند، اما به تیپ قدس رفت و جان‌شمن مسئول طرح و عملیات شد تا نیروهای گیلانی را به آن تیپ فراخواند و استان گیلان را از یک یگان مستقل رزمی برخوردار کند. تیپ قدس در ابتدا در کردستان و در مناطق کوهستانی استقرار داشت. ماموریت‌ها و عملیات‌هایش نیز محدود و درون مرزی بود. بسیاری دوست نداشتند در یک تیپ که ماموریت‌هایش محدود است و در عملیات‌های بزرگ شرکت ندارد، حضور داشته باشند، اما حاج محمود تمام تلاش خود را انجام داد تا گیلانی‌ها به آن تیپ بروند.

نیروهای استان گیلان در مبارزه با گروهک‌های ضدانقلاب و منافقین در شهرها و جنگل‌های شمال خوش درخشیده بودند. آن‌هایی هم که در یگان‌های دیگر به خصوص در لشکر ۲۵ کربلا حضور داشتند، جزو نیروهای اصلی عملیات‌های مهم و بزرگ بودند. بدین ترتیب دوست داشتند در یگانی خدمت کنند که همواره در خط مقدم عملیات‌های مهم و سرنوشت‌ساز حضور دارد.

واقعیتش من هم مایل نبودم به تیپ قدس بروم، اما به دلیل آشنایی و ارادتی که نسبت به حاج محمود داشتم، این اتفاق افتاد. او یک روز با خنده به من گفت که در تیپ قدس منتظرت هستم و تو را خواهم دید. سپس توضیح داد که استان گیلان باید یک یگان مستقل داشته باشد و این اتفاق هم نقش مردم گیلان در دفاع مقدس را برجسته‌تر خواهد کرد و هم توان رزم سپاه تقویت خواهد شد.

در نهایت نام من در لیست نیروهای انتقالی به تیپ قدس قرار گرفت و حاج محمود به شوخی گفت که خودم از طرفت امضا می‌کنم. البته قرار شد چند ماهی در تیپ قدس بمانم و بعد تصمیم نهایی را بگیرم. به تیپ قدس رفتم. فرمانده گردان تخریب شدم و دیگر آنجا ماندم. چند هفته پس از حضورم در تیپ قدس، حاج محمود گفت می‌خواهم تعدادی از نیروهای عملیاتی لشکر ۲۵ کربلا و دیگر یگان‌ها را که گیلانی هستند به تیپ بیاورم تا تیپ قدس عملیاتی‌تر شود و بتواند در عملیات‌های بزرگ شرکت کند. این کار را با جدیت انجام داد و بسیاری از نیروهای عملیاتی به آن تیپ آمدند و آن اقدام زمینه‌ساز حضور یگان در عملیات‌های مهمی همچون «کربلای ۵» و ارتقای تیپ به لشکر شد.

### حاج محمود چگونه در عملیات «کربلای ۲» به شهادت رسید و آسمانی شد؟

حاج محمود در آن عملیات رئیس ستاد تیپ قدس بود و مسئولیت هماهنگی یگان‌های پشتیبانی را برعهده داشت.

من در شب عملیات در سنگر فرماندهی و در کنار حسین همدانی فرمانده تیپ بودم. دشمن مقاومت شدیدی در برابر نیروها می‌کرد. تنها یک گردان توانسته بود به هدف خود دست یابد. آن گردان هم تلفات بسیاری



سردار مصطفی متولیان فرمانده اسبق سپاه رشت در گفتگو با شاهد یاران

## همزمان به چهار خانه تیمی حمله کردیم

درآمد

سردار مصطفی متولیان، دارای مدرک کارشناسی در رشته تاریخ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران است. او از سال ۱۳۵۸ وارد سپاه شده و سابقه فرماندهی سپاه ساری و رشت را در کارنامه دارد. سردار متولیان، در سال ۱۳۶۳ به مدت یکسال و ۱۰ ماه (مصادف با دوره ریاست جمهوری حضرت آیت الله خامنه‌ای) و نیز سال ۱۳۷۰ به مدت ۵ سال (در زمان رهبری ایشان) مسؤولیت حفاظت بیت ایشان را برعهده داشته است. وی در گفتگو با شاهد یاران شهید محمود قلی‌پور را فردی کم حرف و اهل عمل می‌داند که در انجام ماموریت‌های مختلف موفق بود.



## آقای احسان بخش در این تقسیم‌بندی در طیف چپ قرار داشت؟

بله. حاج آقای احسان بخش چند ویژگی بارز داشت. اولین آن این بود که از نظر سیاسی خیلی فرد مسلطی بود. من ایشان را با چندین امام‌جمعه شهرهای دیگر که شهرهای معروف‌تری هم بودند مقایسه می‌کردم و می‌دیدم که آنها حتی از بیان اصطلاحات سیاسی روز عاجزند ولی آقای احسان بخش خیلی مسلط بود. حتی در ذهنم هست که ایشان پیش از آنکه نماینده ولی فقیه در گیلان شود از طرف امام به او ماموریت داده شد که به چندین سفارتخانه ایران در کشورهای مختلف سرکشی کند. نکته جالب دیگر اینکه با وجود اینکه آقای احسان بخش در جناح‌بندی‌ها، معروف به چپ‌پس بود ولی بازار رشت و گیلان از او حرف‌شنوی کامل داشتند. در این شرایط آقای قلی‌پور و بقیه فرماندهانی که اسم بردم از طرفداران قوی آقای احسان بخش بودند.

## خب، درباره شهید قلی‌پور هم توضیح بفرمایید، او چگونه شخصیتی داشت؟

محمود قلی‌پور علی‌رغم اینکه انسان کم و حرف و بیشتر عملیاتی بود ولی فرد مهربانی هم بود. این خاطره هیچگاه از خاطرم نمی‌رود که یک شب قرار بود ماموریتی برویم و خانواده من هم تازه به رشت آمده بودند و آنجا غریب بودند و کسی را نمی‌شناختند، ایشان اولین کسی بود که خانمش را به منزل ما فرستاد که خانم من تنها نباشد و این محبت او هیچگاه از ذهنم نمی‌رود.

## باتوجه به اینکه شما فرمانده سپاه رشت بودید، درباره وجوه عملیاتی ایشان هم اگر نکته‌ای دارید بفرمایید.

بله بد نیست به یک واقعه عملیاتی اشاره کنم. بسیجی‌ها در یک ایست و بازرسی در جاده لاهیجان به رشت، به یک پیکان مشکوک شده و آنرا بازرسی کرده بودند. البته در ابتدا راننده پیکان به بهانه‌های مختلف مقاومت کرده بود تا در صندوق را باز نکند، ولی با اصرار بسیجی‌ها صندوق را باز کرده بود و معلوم شده بود که صندوق عقب پر از اسلحه است. خلاصه مشخص شد که راننده ماشین نفر دوم منافقین در گیلان است. بعد از اینکه این فرد را به سپاه منتقل کردند، حاج محمود قلی‌پور او را تحویل گرفت و نتیجه بازجویی‌ها و اقدامات او این شد که خانه‌های تیمی متعدد (شاید ۸ خانه تیمی) را به وسیله اطلاعات این فرد کشف کردند. بعد از آن با بچه‌های عملیاتی تهران یعنی «گشت القارعه» که برای ضربه زدن به خانه‌های تیمی منافقین تشکیل شده بود و الان در خاطر من نیست که وابسته به سپاه بود یا وابسته

## منطقه ۳ سپاه (گیلان و مازندران) در آن مقطع تشکیل شده بود؟

بله. می‌توان گفت که مناطق در سال ۱۳۶۰ تشکیل شد چون بهمن سال ۱۳۶۰ آقای محمودزاده من را آذربایجان فرستاد، به آن، سپاه منطقه ۵ می‌گفتند که شامل استان‌های آذربایجان شرقی که اردبیل هم جزو آن بود و آذربایجان غربی و زنجان می‌شد. بعد از آن با تصمیم دفتر هماهنگی مناطق سپاه در تیر ماه سال ۱۳۶۱ من فرمانده سپاه رشت شدم. در آن مقطع شرایط طوری بود که فرمانده سپاه مرکز استان چون مافوقی نداشت عملاً فرمانده سپاه استان هم بود. من تا تیر ۱۳۶۲ فرمانده سپاه رشت بودم، منتها آنقدر با عزیزان سپاه رشت صمیمی شدم و بعد از آن هم با آنها رفت و آمد داشتم که کسی باور نمی‌کند من فقط یک سال مسئول سپاه رشت بوده‌ام.

## پس اولین دیدار و آشنایی شما با حاج محمود قلی‌پور در همین دوره رقم خورد؟

بله، آقای قلی‌پور معاون عملیات بود، آقای حضرتی معاون روابط عمومی و تبلیغات، آقای شوقی معاون آموزش و آقای ساجدی معاون بسیج و آقای جدی مسئول تدارکات سپاه رشت بود.

## لطف کنید فضای امنیتی و اجتماعی شهر رشت و استان گیلان را در این مقطع ترسیم بفرمایید، قاعدتاً بحث منافقین و مقابله با آنها در تیر ۱۳۶۰ بحث داغ آن ایام بوده است.

بله، مدتی پیش از حضور من آقای ربیعی فرمانده سپاه رشت بود و آقای نقدی هم مسئول اطلاعات این سپاه که فعالیت زیادی در استان گیلان داشتند. بخشی از این فعالیت بر اساس ضرورت‌ها بود و بخشی‌اش هم بگپروبندهای فوق‌العاده بود. در فضای شهر رشت و استان گیلان نیروهای انقلابی دو دسته بودند که یک دسته موافقین آیت‌الله احسان بخش و یک دسته هم مخالفین آقای احسان بخش بودند. مخالفین باوجود اینکه در اقلیت بودند ولی قوی بودند، پاتوقی داشتند در یکی از مساجد رشت که من هم برای تالیف قلوب در این مسجد سخنرانی کردم. در راس این گروه شهید کریمی دادستان لاهیجان بود.

## این دودستگی ملهم از دو دستگی ایجاد شده در کشور و تقسیم نیروهای انقلابی به چپ و راست بود؟

بله. به نوعی اینگونه بود البته تقسیم‌بندی چپ و راست متفاوت از امروز بود، در ابتدا چپ‌ها کسانی بودند که معتقد به حاکمیت دولت بودند و مخالفین خودشان را سازشکار می‌دانستند.

## برای اولین سوال بفرمایید متولد چه سالی هستید و چه سالی به سپاه پیوستید؟

متولد سال ۱۳۳۲ در شهر بابل هستم، پدرم اهل مهدی شهر سمنان بود و مادر اهل بابل. آبان ماه سال ۱۳۵۸ به سپاه پیوستم و در بخش روابط عمومی پادگان ولیعصر تهران مشغول به کار شدم.

## اولین حضورتان در صحنه‌های عملیاتی چه زمانی رقم خورد؟

اولین اعزام به بوکان بود. آقای ابوشریف آمد و اعلام که دمکرات‌ها به بوکان حمله کرده و تعدادی از بچه‌های سپاه را شهید کرده و بقیه را از شهر بیرون کرده‌اند. او از ما خواست که هر کسی توانایی دارد برای پس گرفتن بوکان بیاید. من با یک گروه ۲۰۰ نفره به بوکان رفتیم که محسن چریک فرمانده این گروه بود. ما در پشت کوهی مشرف به بوکان مستقر شدیم. آنجا آقای مصیبی فرمانده شد و ما ۴۵ روز آنجا بودیم و بدون هیچ اتفاقی به تهران برگشتیم چون همزمان هیأت حسن نیت دولت موقت هم به کردستان آمده بود. من بعد از آن به دفتر هماهنگی استانها منتقل شدم.

## آن زمان آقای محمودزاده مسئول دفتر هماهنگی استانها بودند؟

بله، آقای محمودزاده بودند. اولین ماموریتم در خرداد سال ۱۳۵۹ اعزام به شهر ساری و فرماندهی سپاه این شهر بود. همان زمان که با اتوبوس به ساری می‌رفتم خبر انتصاب ابوشریف به فرماندهی کل سپاه از رادیو پخش شد. البته ایشان به دلیل مخالفت بدنه اصلی سپاه یک ماه بیشتر فرمانده نماند. من تقریباً یک سال و نیم، یعنی تا بهمن ۱۳۶۰ در ساری بودم.

در فضای شهر رشت و استان گیلان نیروهای انقلابی دو دسته بودند که یک دسته موافقین آیت‌الله احسان بخش و یک دسته هم مخالفین آقای احسان بخش بودند. مخالفین باوجود اینکه در اقلیت بودند ولی قوی بودند، پاتوقی داشتند در یکی از مساجد رشت که من هم برای تالیف قلوب در این مسجد سخنرانی کردم. در راس این گروه شهید کریمی دادستان لاهیجان بود.



رشت بود. بعد از این دستور آقا محسن ما ایشان را مجاب کردیم که حفاظت از ایشان را سپاه برعهده بگیرد و ایشان هم قبول کرد. نمی دانم یک هفته یا بیشتر گذشته بود که ایشان با حالت التماس از ما خواست که محافظانش را برداریم و همان نیروهای شهربانی محافظش باشند. از ایشان سوال کردیم، چرا؟ گفت خانه من فقط دو اتاق دارد، در یک اتاق محافظین سپاه مستقر شده اند و در اتاق دیگر خانواده ام ساکن هستند. خانواده ام به نوعی در این اتاق زندانی شده اند و زندگی ام مختل شده است. البته ایشان درست می گفت چون شهربانی سر کوچه ایشان کیوسک گذاشته بود و پست می داد و کاری به زندگی شخصی او نداشت. خلاصه ما محافظت از ایشان را به شهربانی سپردیم. حفاظت از شخصیت ها دومین عرصه ای بود که شهید قلی پور برعهده گرفت و به خوبی عمل کرد.

خلاصه ما به منزل آیت الله روحانی در روستای «کله بست» در ۱۵ کیلومتری جاده بابل به بابلسر رفتیم. آقای رضایی آنجا بر ضرورت اینکه شما باید کمتر در خطر باشید تاکید کرد و گفت که خوب است که شما از روستا به شهر بابل منتقل شوید. این تردد شما در این مسیر ۱۵ کیلومتری خودش موجب خطر است. آقای روحانی در جواب گفت من الان در روستا که هستم، اولاً منافقین روستا را همه می شناسند و آنها هم فرار کرده اند، اگر برگردند همه می فهمند و دوماً اگر شخص غریبه ای هم به روستا بیاید همه متوجه می شوند پس من در روستا بیشتر در امنیت هستم. چون فضای روستا کوچک است و به محض اینکه فرد جدیدی وارد روستا شود همه می فهمند در حالیکه اگر من به بابل بروم، در این شهر آدم و مسافران زیادی رفت و آمد می کنند و امکان کنترل کمتر است. با این جواب آیت الله روحانی، آقای رضایی به دیگر شهرها نرفت و به تهران بازگشت ولی دستور داد که حفاظت از امام جمعه را تقویت کنید.

من هم دیدم که بهترین کار این است که آقای قلی پور را با حفظ سمت معاونت عملیات به مسئولیت حفاظت از شخصیت های استان منصوب کنم. ایشان هم پذیرفت و قیام ترین و سرحالترین نیروهای عملیاتی اش را به حفاظت از شخصیت ها مخصوصاً آیت الله احسانبخش اختصاص داد.

مثلاً در کوچصفهان که آن موقع بخشی از شهر رشت بود و الان مستقل شده است، امام جماعتی داشتیم که در حد امام جمعه بود یا در خود شهر رشت مرحوم حاج آقا حجتی و مرحوم حاج آقای شرفی امام جمعه های شهر رشت بودند. حاج آقا شرفی مسئول عقیدتی سیاسی شهربانی رشت هم بود و به همین دلیل حفاظت او برعهده شهربانی

با دادستانی انقلاب، هماهنگی شد که نیمی از این خانه های تیمی را بچه های بومی رشت عملیات کنند و نیم دیگر را نیروهای القارعه. آنطور که به یاد دارم خانه های تیمی داخل رشت را بچه های بومی به فرماندهی شهید قلی پور زیر ضربه بردند و خانه های تیمی خارج از رشت را بچه های القارعه عملیات کردند. خلاصه این عملیات انجام شد و آقای الیاس حضرتی هم در یکی از این حملات تیری به کتفش برخورد کرد و مجروح شد. محمود قلی پور این هنر را داشت که این حمله همزمان را مدیریت کند.

### شهید قلی پور بعد از ترور آیت الله احسانبخش در یک مقطع مسئولیت حفاظت از ایشان را هم برعهده داشت، در این باره چیزی به خاطر دارید؟

بله، بعد از آنکه امامان جمعه زیادی از جمله آقای احسان بخش ترور شدند و بعد از ترور آیت الله اشرفی اصفهانی که آخرین شهید محراب بود آقا محسن رضایی به دستور امام به مرکز فرماندهی منطقه ۳ در چالوس آمد و ما را هم احضار کرد. ایشان از طرف امام مامور شده بود که کیفیت حفاظت انتم جمعه را بررسی کند و برای ارتقای آن اقداماتی انجام دهد. اولین امام جمعه ای که ما برای بررسی وضعیت حفاظت او رفتیم، آقای آیت الله روحانی بود. ایشان امام جمعه و نماینده امام در استان مازندران بود ولی در بابل اقامه نماز جمعه می کرد. آن زمان استثنائاً در استان مازندران دو امام جمعه و نماینده ولی فقیه همزمان بودند. یکی ایشان که در مرکز استان مستقر نبود و در شهر بابل بود و دیگری آیت الله نورمفیدی که در گرگان بود، چون هنوز استان گلستان از مازندران جدا نشده بود.

محمود قلی پور علی رغم اینکه انسان کم و حرف و بیشتر عملیاتی بود ولی فرد مهربانی هم بود. این خاطره هیچگاه از خاطر نمی رود که یک شب قرار بود ماموریتی برویم و خانواده من هم تازه به رشت آمده بودند و آنجا غریب بودند و کسی را نمی شناختند، ایشان اولین کسی بود که خانمش را به منزل ما فرستاد که خانم من تنها نباشد و این محبت او هیچگاه از ذهنم نمی رود.

تشکیلات به معنای مافوق و مادون و اینها نبودند ولی خودشان برای آن چیزی که درست تشخیص می‌دادند تا پای جان جلو می‌رفتند و فداکاری می‌کردند. خوب که فکر می‌کنم می‌بینم که این روحیه اقتضای حُسن انجام وظیفه‌شان بود.

### پس آخرین دیدار شما با آقای قلی پور در تیر سال ۱۳۶۲ صورت گرفت؟

بله. من تا تیر ۱۳۶۲ در سپاه رشت بودم و بعد از آن به تهران بازگشتم.

### در بحث مربوط به مقابله با منافقین در جنگل هم در آن مقطع فعالیتی داشتید؟

در مقابله با منافقین در جنگل بعد از وقوع حادثه آمل، سپاه منطقه ۳، چهار قرارگاه در سطح دو استان تشکیل داد که یکی از آنها در چوکای تالش بود که من دو هفته‌ای مسئول آن قرارگاه بودم. من چون از سال ۱۳۶۳ مسئول حفاظت حضرت آقا شدم، حضورم در جبهه کم بود یک مرحله در سال ۱۳۶۶-۱۳۶۵ حدود ۳ ماه در لشکر ۲۷ بودم که آقای حسنی آمد و حاج محمد کوثری را راضی کرد که من به رشت بروم و جانشین آقای زفره بشوم. بعد از آنکه تیپ قدس گیلان تشکیل شد شهید قلی‌پور به تیپ قدس منتقل و رئیس ستاد لشکر قدس شد.

البته در سال ۱۳۶۶ یک مرحله دیگر وقتی آقای زفره فرمانده سپاه گیلان بودند به عنوان معاون سپاه فعالیت کردم. سال ۱۳۶۷ به بندرعباس رفتم که آنجا هم به نوعی جبهه بود. من با همان هواپیمای ایرباسی که بر روی خلیج فارس از سوی آمریکایی‌ها سرنگون شد از تهران تا بندرعباس رفتم.

### اگر نکته خاصی دیگری باقی مانده بفرمایید.

باید یاد شهید سیداسماعیل سیرت‌نیا را بکنیم که دو سال پشت سر هم از من دعوت کرد تا در یادواره شهید قلی‌پور در رشت شرکت کنم. در سفر دوم من همراه سردار سید علی‌رضا ربیعی که ایشان هم مدتی فرمانده لشکر قدس گیلان بودند، با هم به این یادواره رفتیم. بعد از مدتی دیدم خبری از آقای سیرت‌نیا نیست که بعد متوجه شدم ایشان به سوریه رفته و به شهادت رسیده است. ایشان خیلی برای برگزاری مراسم سالگرد شهید قلی‌پور تلاش می‌کرد و برای من خیلی جالب بود که جوانی که شاید هیچ وقت شهید قلی‌پور را ندیده اینطور با عشق تلاش می‌کند و چه بسا با هزینه‌های شخصی خودش این مراسم را برگزار می‌کند.

چوبی وسط اتاق و سقف کل زندان کشیده شده بود. حدود ۷۰ زندانی مرد در آن زندان نگاه‌داری می‌شدند. نگهبان فوراً در را باز کرده بود و زندانی‌ها را بیرون آورده بود اما حدود ۱۰ نفر از زندانیان برای خنثی کردن آتش به سمت سرویس حمام و دستشویی رفته بودند و دو سه نفری دچار خفگی شده بودند. روبروی ما مقر نیروی دریایی ارتش بود و آنها لباس ضد حریق داشتند. ما لباس ضد حریق را از آنها گرفتیم و یکی از نیروهای عملیات تحت فرمان شهید قلی‌پور با شجاعت تمام لباس را پوشید و باقی زندانی‌ها را نجات داد و ما آنها را به زندان داخل مقر سپاه منتقل کردیم.

بعد از این حادثه سازمان منافقین اعلامیه‌ای صادر کرد مبنی بر اینکه سپاه قصد داشته زندانیان ما را بکشد و برای این کار در چند جا از جمله در گیلان آتش‌سوزی به راه انداخته است. در این اعلامیه آمده بود که دختران زندانی فریاد می‌زدند که برادر پاسدار به داد ما برس ولی پاسداران به جای کمک شروع به تیراندازی کرده بودند!

آن موقع آقا، رئیس‌جمهور بودند و آقای میرسلیم رئیس‌نهاد ریاست جمهوری بود. با توجه به جوسازی‌های انجام شده از طرف نهاد یک سرهنگ بازنشسته ارتشی برای بررسی این آتش‌سوزی به رشت اعزام شد.

من برحسب تجربه‌ای که خودم از زندان پیش از انقلاب داشتم و می‌دانستم که هر روز آمار زندانی‌ها را می‌گیرند از قبل به مسئول اطلاعات سپاه رشت که مسئول زندان‌ها هم بود، گفته بودم که هر روز آمار زندانی را تهیه کند و یک نسخه هم به من بدهد. ایشان چون دست تنها بود و سختش بود، اجازه خواست که هفته‌ای یکبار این کار را انجام دهد. وقتی بازرس ریاست جمهوری آمد من براساس مدارک ثابت کردم که پیش از آنکه آتش‌سوزی در این محل اتفاق بیافتد دختران زندانی کاملاً به زندان داخل سپاه منتقل شده بودند و در لحظه آتش‌سوزی اصلاً دختری در این زندان نبوده که کمک هم بخواهد.

### به گفته برخی از دوستان و هم‌زمان شهید قلی‌پور، فرماندهی عملیات در سال‌های دهه شصت به نوعی فرماندهی کل سپاه هم محسوب می‌شد، شما حیظه کاری‌تان با ایشان را چگونه مدیریت می‌کردید؟

من به تجربه آدم‌های عملیاتی را دیده‌ام که خیلی تابع فرمانده نبودند ولی در گنه وجودشان یک اخلاصی می‌دیدم که برای ماموریتشان به تشخیص خودشان تا پای جان می‌ایستادند. یکی از این افراد شهید قلی‌پور بود و در جاهای دیگر چند نفر دیگر را هم دیدم. یعنی خیلی پابند

من هم دیدم که بهترین کار این است که آقای قلی‌پور را با حفظ سمت معاونت عملیات به مسئولیت حفاظت از شخصیت‌های استان منصوب کنم. ایشان هم پذیرفت و قهریق‌ترین و سرحالت‌ترین نیروهای عملیاتی‌اش را به حفاظت از شخصیت‌ها مخصوصاً آیت‌الله احسان‌بخش اختصاص داد.

### اگر خاطره خاصی از شهید قلی‌پور به یاد دارید، بفرمایید.

بله ما در استان گیلان تصمیم گرفته بودیم برای اینکه صمیمیت بیشتر بشود جلسه شورای فرماندهی سپاه را در خانه‌های بچه‌ها و همراه با صرف با شام برگزار کنیم. شب چهارشنبه سوری سال ۱۳۶۱ نوبت شهید قلی‌پور بود که در منزلش میزبان جلسه شورای فرماندهی سپاه باشد. ما غروب آنجا بودیم و نماز مغرب و عشا را خواندیم و شام هم خوردیم. یادم هست شهید قلی‌پور خیلی باقالاتوق دوست داشت و آن شب هم باقالاتوق تهیه کرده بود. بعد از شام بچه‌ها متوجه شدند که از بیرون شعله آتش دیده می‌شود. در وهله اول به ذهنمان آمد که چون شب چهارشنبه سوری است آتش روشن کرده‌اند ولی بعد دیدیم که شعله آتش از پشت ساختمان‌ها بالا می‌زند و آتش معمولی نیست. من یکی دو نفر را فرستادم که بروند خبر بیاورند. بعد چند دقیقه خبر آوردند که زندان سپاه آتش گرفته است. آن موقع ما دو زندان مربوط به سپاه در رشت داشتیم. یکی در خود سپاه بود و یکی در باشگاه افسران سابق ژاندارمری.

تقریباً همه زندانی‌ها هم از منافقین بودند. خب آن موقع ساختمان‌های گیلان همه‌اش از چوب بود. در محل باشگاه افسران سابق ژاندارمری، اتاق نگهبانی در بیرون زندان و در فضای باز بود و این اتاق را با دیوار چوبی تفکیک کرده بودند. آن موقع ما زندانی پاسدار هم داشتیم، یعنی پاسدارانی که تخلف می‌کردند و توسط دادستانی سپاه مجرم شناخته می‌شدند در این زندان بودند، منتها قاطی زندانیان منافقین نبودند. آن شب یک نفر از نیروهای سپاه به عنوان بازداشتی کنار نگهبان بود. نگهبان مشغول نماز بوده که این پاسدار تلاش کرده بود که بخاری اتاق را روشن کند و آتش به موکت کف اتاق سرایت کرده و از آنجا به دیوار



بازخوانی روایت سردار شهید «حسین همدانی» از شکل‌گیری لشکر قدس و نقش گیلانی‌ها در دفاع مقدس

## گیلان در جنگ به روایت «ابو وهب»

درآمد

سردار شهید «حسین همدانی» معروف به «ابو وهب» که در سال ۱۳۹۴ در حلب سوریه به شهادت رسید، در سال‌های ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ فرماندهی یگان قدس گیلان را برعهده داشت. او اولین فرمانده لشکر قدس بود. در دوره‌ای که وی فرمانده یگان بود، سردار «محمود قلی‌پور» ریاست ستاد تیپ را برعهده داشت و این دو فرمانده ارتباط نزدیکی با یکدیگر داشتند. در ادامه روایت سردار شهید حسین همدانی از فرماندهی لشکر قدس و نقش استان گیلان در دوران دفاع مقدس را که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی تهیه و تدوین شده است، می‌خوانید:

## آغاز فرماندهی در تیپ قدس

در سال ۶۵ از همان روز اول که به عنوان فرمانده تیپ ۱۰۵ قدس معرفی شدم، حاج آقا احسان بخش نماینده امام خمینی (ره) در استان گیلان و امام جمعه رشت از آقا محسن [رضایی] قول گرفتند که این تیپ به لشکر تبدیل شود؛ لذا ایشان از همان روز اول با تیپ هماهنگ شد و فرمودند استان گیلان سهم و حقتش را می خواهد و این استان استعداد دارد تا از یک لشکر به تمام معنا پشتیبانی کند. بنابراین می خواهیم این تیپ به لشکر تبدیل شود. از سوی دیگر محسن رضایی به من گفت: این شما و این هم استان، خدا حافظ! بنده عرض کردم: پس امکانات کو؟ گفت: شما می دانید که امکانات محدود است و هر چه می توانید از استان بردارید. اگر استان قادر است که پشتیبانی کند شما این تیپ را به لشکر تبدیل کنید.

جلسه ستاد پشتیبانی جنگ با حضور حاج آقا احسان بخش، استاندار و اعضای شورای تأمین استان تشکیل شد. در این جلسه مطرح کردم که اگر می خواهید تیپ به لشکر تبدیل شود، باید پشتیبانی کنید. حاج آقا احسان بخش فرمود که آقا شما بروید و خوب بجنگید و ما نیز خوب پشتیبانی می کنیم. شما خیالتان راحت باشد. آقای همدانی شما تازه آمده اید با گیلان کار می کنید و ما را نمی شناسید. من به شما قول می دهم که با تجار و بزرگان شهر جلسه بگذارم و موضوع را مطرح کنم.

## اولین عملیات

بعد از این جلسه ما نیز به منطقه رفتیم و اولین کاری که انجام دادیم، سازمان دهی تیپ بود. برادر گلشادی جانشین تیپ و قلی پور رئیس ستاد شد. مسئول اطلاعات حسین املاکی، مسئول پشتیبانی برادر حزنی و مسئول پرسنلی آقای گلستانی شد.

در این عملیات برادر قلی پور و جانشین وی برادر گلستانی شهید شدند. در مجموع سی تا چهل شهید از شهرستان رشت دادیم. وقتی که شهدا را انتقال داده و به رشت بردند، تمام شهر تعطیل شد. در تشییع پیکرهای شهدا که شرکت کردم، مردم می گفتند: تا حالا این تعداد شهیدی سابقه بوده است. این یک حرکت جدید بود؛ از این نظر که مردم احساس کردند دیگر به طور جد در جنگ و دفاع مقدس مشارکت دارند. در تشییع پیکرهای شهدا کسانی شرکت کرده بودند که سابقه و گرایش مارکسیستی داشتند.

پس از شکل گیری تیپ قدس مأموریت در منطقه حاج عمران برای انجام عملیات کربلای ۲ به این تیپ واگذار شد. ما نیز به همین منظور وارد منطقه شدیم، شناسایی انجام دادیم و عملیات کربلای ۲ انجام شد. این اولین مأموریت و عملیاتی بود که تیپ قدس انجام داد که در واقع تمرینی برای آمادگی و شرکت در عملیات بزرگ تر بود. نیروهای این تیپ ترکیبی از شهرهای مختلف بودند، اما وقتی تیپ به استان گیلان وصل شد، بیشتر نیروها از گیلان بود و برادرهایی که از لشکر ۲۵ و یا جاهای دیگر بودند کم کم به یگان خودشان برگشتند. بدین ترتیب عملیات کربلای ۲ در شکل گیری و آمادگی تیپ برای ارتقا به لشکر بسیار مؤثر بود و عملیات نسبتاً خوبی بود.

## شهادت قلی پور و تشییع بی نظیر شهدای «کربلای ۲»

در این عملیات برادر قلی پور و جانشین وی برادر گلستانی شهید شدند. در مجموع سی تا چهل شهید از شهرستان رشت دادیم. وقتی که شهدا را انتقال داده و به رشت بردند، تمام شهر تعطیل شد. در تشییع پیکرهای شهدا که شرکت کردم، مردم می گفتند: تا حالا این تعداد شهید بی سابقه بوده است. این یک حرکت جدید بود؛ از این نظر که مردم احساس کردند دیگر به طور جد در جنگ و دفاع مقدس مشارکت دارند. در تشییع پیکرهای شهدا کسانی شرکت کرده بودند که سابقه و گرایش مارکسیستی داشتند. بنده در مراسمی که به عنوان گرامیداشت شهدا برگزار شده بود، شرکت کردم و از مردم خواستم با حضورشان تیپ را پر از نیرو کنند.

## ارتقای تیپ به لشکر

بعد از این عملیات دو کار بزرگ داشتیم؛ تیپ را باید توسعه می دادیم و به لشکر تبدیل می کردیم و برای عملیات بعدی هم باید یگان را به جنوب انتقال می دادیم. همه لشکرها و تیپ ها در جنوب دارای پادگان های صحرایی بودند و امکانات خوبی داشتند، اما ما هیچ مکانی نداشتیم. در گام اول از سنجج به تنگه چارزبر رفتیم که نزدیک به یک ماه در آن تنگه بودیم. سپس گردان ها را افزایش دادیم و از طرف فرمانده کل سپاه موافقت و ابلاغ شد که تیپ قدس به لشکر ۵۲ قدس تبدیل شود که بعداً هم به لشکر ۱۶ قدس تغییر نام پیدا کرد.

آقای فروزنده استاندار خوزستان بود. خدمت اورفتم و گفتم: تیپ قدس که در سازمان رزم قرارگاه حمزه بود را به لشکر تبدیل کردیم و اکنون به سازمان رزم عملیات منظم وارد شده و می خواهد به جنوب بیاید. او هم دستوراتی صادر کرد. در شورای تأمین استان گیلان نیز اعلام کردیم که ما زمین را گرفته ایم، حالا نوبت شماست تا پشتیبانی کنید، چون این زمین بیابان است و کار و زندگی کردن در آن بسیار مشکل است، مگر اینکه امکانات فراهم شود. الان نیز یگان را حرکت دادیم تا به آنجا برویم، چادر بزنیم و مستقر شویم. آن ها قول همکاری و پشتیبانی دادند. در نتیجه یک تیم فنی از استانداری و تعدادی از مدیران کل و برخی از تجار استان به منطقه آمدند، در حالی که ما در چادر زندگی می کردیم و خبری از جاده، آب و برق هم نبود. آمدن این گروه مصادف بود با گرمای تابستان؛ البته آخر تابستان بود، اما هوا خیلی گرم بود. ۲۴ ساعت که آنجا ماندند زندگی بر آن ها سخت گذشت. در نتیجه متوجه شدند با این وضعیت نیروها از بین خواهند رفت و باید فکری کرد. از این نظر برای ما خیلی خوب و مؤثر بود.

## آمادگی گیلانی ها برای حضور در لشکر

با همین برادرها به رشت برگشتم. جلسه ای تشکیل شد. همه دانشان در آمده بود که باید کاری کرد. گفتند: از امروز دیگر آرام نمی گیریم. لشکر به آنجا نرود. اگر برود همه از شدت گرما از بین می روند. در نهایت جلسه ای تشکیل و مقرر شد از سازمان آب، اداره برق و اداره راه وارد منطقه شوند، یک حلقه چاه آب بزنند، برق کشی و جاده کشی نیز انجام بشود و امکاناتی به آنجا فرستاده شود که در کمتر از دو ماه شکل زمین تغییر کرد.

من همه این ها را مدیون آیت الله احسان بخش می دانم که حاکم منطقه بود. وقتی دستور می داد، امکان نداشت کسی از آن سرپیچی کند. او همه استان را بسیج کرد، به طوری که ما دیگر مشکلی نداشتیم. آن ها حتی بسیج شدند تا آشپزخانه دایر شود. در نتیجه وقتی آمدند و دیدند، از خود سپاه استان بیش از هزار نفر پاسدار اعلام آمادگی کردند تا وارد لشکر شوند و الحمدلله ظرف چند ماه بعد از اجرای عملیات کربلای ۲، تیپ قدس به لشکر تبدیل شد.



■ جلسه هماهنگی تبدیل تیپ به لشکر قدس - سنندج، بهار ۱۳۶۵



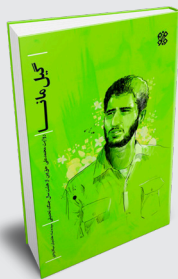
زننده یاد سردار «محمدعلی حق بین» فرمانده سابق لشکر پیاده قدس گیلان

## شهید قلی پور الگوی رسیدن به رضوان الهی است

درآمد

زننده یاد سردار «محمدعلی حق بین» فرمانده سابق لشکر پیاده قدس گیلان در یکی از سالروزهای شهادت سردار شهید محمود قلی پور و شهدای عملیات کربلای ۲، از شهید قلی پور و نقش ایشان در دفاع مقدس و انقلاب اسلامی گفته است.

مرحوم سردار حق بین با حضورش در خارج از مرزهای کشور و مبارزه با داعش نشان داد که همیشه سرباز ولایت است. این فرمانده فروردین ماه امسال بر اثر بیماری کرونا دار فانی را وداع گفت و اگرچه با عروجش مجالی نشد تا گفت و گویی با او انجام دهیم، اما بر خود لازم دانستیم تا هرچند کوتاه بخشی از سخنان وی در آن مراسم را بازنشر دهیم.



روایت خاطرات سردار محمدعلی حق بین

## کیل مانا

کتاب «کیل مانا» روایت خاطرات سردار محمدعلی حق بین فرمانده گردان کمیل از لشکر ۱۶ قدس گیلان در دوران دفاع مقدس است که سیده نساء هاشمیان سیگاردی تحقیق و نگارش آن را بر عهده داشته و توسط نشر مرزوبوم در سال ۱۳۹۹ منتشر شده است. سردار محمدعلی حق بین سال ۱۳۴۵ در روستای تازه‌آباد شهرستان لنگرود متولد شد. بهار سال ۱۳۶۱ در ۱۶ سالگی به‌عنوان امدادگر به عضویت تیپ ۲۵ کربلا درآمد و به تدریج نیروی رزمی شد. سال ۱۳۶۲ در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ثبت‌نام کرد و به همراه تیپ قدس گیلان در قامت فرمانده گروهان عمار در عملیات‌های متعدد پاکسازی کردستان و چند مأموریت برون‌مرزی حضور داشت.

از پایان سال ۱۳۶۴ تا ابتدای سال ۱۳۶۷ جانشین فرماندهان گردان کمیل، شهیدان حسن رضوانخواه و محمد اصغری خواه بود و پس از شهادت شهید اصغری خواه با حکم فرمانده لشکر قدس، فرمانده گردان کمیل شد و تا سال ۱۳۷۶ فرمانده گردان بود. سردار حق بین از سال ۱۳۸۲ تا سال ۱۳۸۶ به ترتیب مسئولیت‌های لجستیک لشکر، جانشینی و فرماندهی تیپ را عهده‌دار شد. در سال ۱۳۸۶ با ارتقای تیپ به لشکر، به سمت فرماندهی لشکر پیاده قدس گیلان منصوب شد و ده سال در این مسئولیت خدمت کرد. از سال ۱۳۹۱ گروه پژاک و پ. ک. ک. در منطقه شمال غرب ارومیه، برخی از روستاهای ایران را تصرف کردند.

بعد از شروع فعالیت‌های گروه‌های تروریستی تکفیری در سوریه، لشکر قدس گیلان مأموریت یافت به مصاف نیروهای تروریست برود. عملیات برجسته این لشکر در تاریخ ۱۳ بهمن ۱۳۹۴ تحت عنوان نصر ۲ بود که رزمندگان لشکر، منطقه شیعه‌نشین نبل الزهرا را پس از ۴ سال محاصره از دست تروریست‌ها پس گرفتند و ۵۵ هزار نفر مردم شیعه در محاصره را آزاد کردند. عملیاتی که سردار شهید حاج قاسم سلیمانی پس از آن، بر دست و صورت سردار حق بین فرمانده لشکر قدس گیلان بوسه زد و این عملیات را «فتح خیر» نامید و فرمود: «ما چهار سال پشت این درگیر کرده بودیم.» در سال ۱۳۹۸ سردار حق بین مفتخر به دریافت نشان فتح ۳ شد. او در آخر مسئولیتی که بر عهده داشت به‌عنوان مسئول اداره رزمی تخصصی معاونت آموزش کل سپاه فعالیت می‌کرد.

سپاه گیلان پرچمدار بود.

### شهیدان املاکی و خوش سیرت، قلبی پور را فرمانده خود می‌دانستند

شهیدان املاکی، خوش سیرت، اصغری خواه و بامروت شهیدان ملی هستند و با دعوت شهید قلبی پور از یگان‌های دیگر به تیپ قدس آمدند. شهیدان املاکی و خوش سیرت نسبت به شهید قلبی پور با دید فرمانده و بزرگ‌تر یاد می‌کردند و خود را نیروی این شهید می‌دانستند.

### پایه‌گذاری لشکر قدس توسط شهید قلبی پور

با حضور شهید قلبی پور و خیلی از فرماندهان گیلانی در محضر آیت‌الله احسان‌بخش بحشی پیش آمد که چرا گیلان یک لشکر و یگان ثابت نداشته باشد. خیلی پراکنده بودیم و رزمندگان گیلانی در تیپ نبی اکرم، لشکر ۲۵ کربلا، لشکرهای اصفهان، نجف و دیگر لشکرها حضور داشتند. با بررسی‌های انجام شده به این نتیجه رسیدند که تیپ قدس می‌تواند مبنا و پایه و اساس یک لشکر برای گیلان باشد. شهید قلبی پور مأمور شد تا این تیپ را مبنای یک لشکر برای گیلان قرار دهد و این اتفاق افتاد و علاقه و اعتمادی که رزمندگان گیلانی به ایشان داشتند، بی‌ظنیر بود و در این رابطه بی‌تاثیر نبود.

### چادر روی برف زدن را در مریوان از شهید قلبی پور آموختیم

در عین حال که شهید قلبی پور رئیس ستاد تیپ قدس بود، مسئولیت جمع‌آوری نیروهای گیلانی را هم در دستور کار داشت. این شهید مسئولیت یک عملیات برون‌مرزی را در منطقه عمومی مریوان در داخل خاک عراق و سلیمانیه بگیری می‌کرد و چادر روی برف زدن را در این عملیات از شهید قلبی پور یاد گرفتیم.

عملیات والفجر ۹ باتدبیر و برنامه‌ریزی شهید قلبی پور و دیگر فرماندهان با موفقیت انجام شد. اما این قدر سخت بود که با همان اندازه که با دشمن می‌جنگیدیم با طبیعت در جنگ بودیم. رزمندگان اسلام زیر دمای صفر درجه خم به ابرو نمی‌آوردند و در سرما و شرایط سخت عملیات را به سرانجام رسانده و آن افتخار را برای گیلان و کشور رقم زدند.

عملیات کربلای ۲ نیز از جمله نقاط تاریخی است که فرماندهان گیلانی نقش مهمی در هدایت این عملیات داشتند. سند افتخار گیلان ۱۹۸ شهید ما در عملیات کربلای ۲ است.

### شهید قلبی پورها الگوی رسیدن به رضوان الهی

در توصیف روح معنوی شهید قلبی پور می‌توان گفت که خداوند متعال برای این شهید بزرگوار یک عرصه و یک میدان باز کرد و ایشان به‌خوبی قدر این میدان را دانست.



### ویژگی‌های مهم شهید قلبی پور

ایثارگری، ولایت‌مداری، حمایت از ولایت فقیه، ورود به صحنه کارزار با حضور در اکثر عملیات‌ها در سطوح فرماندهی در جبهه‌های آبادان، قصرشیرین و سرپل ذهاب از ویژگی‌های مهم شهید قلبی پور است.

مقام معظم رهبری و فرمانده معظم کل قوا که در دوران دفاع مقدس از مسئولان ارشد نظام جمهوری اسلامی بودند، فرمودند: «گیلانی‌ها عاشورای دیگری آفریدند» و این حرف یک سند افتخار است. اهدای بیش از هشت هزار شهید افتخار مردم گیلان است و رتبه گیلان را در بحث تقدیم شهید به نظام جمهوری اسلامی ایران تک‌رقمی کرده است.

زمانی احساس می‌شد مردم باید به صحنه بیایند. لذا مردم گیلان به صحنه آمدند و نمره خوبی گرفتند. در دوران دفاع مقدس قریب به یک هزار و ۵۰۰ کامیون کالا و کمک‌های مردمی توسط گیلانی‌ها به جبهه‌های جنگ ارسال و بین رزمندگان تقسیم شد. این افتخاری بزرگ برای گیلان است. در این رابطه باید به روح بلند شهید آیت‌الله احسان‌بخش درود بفرستیم و نباید تلاش‌ها و اقدامات ایشان را از یاد ببریم.

### شهید قلبی پور از بنیان‌گذاران سپاه در استان گیلان

شهید قلبی پور از بنیان‌گذاران سپاه در استان گیلان بود. او ابتدا در کمیته‌های انقلاب اسلامی فعالیت داشت و سپس وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد.

افتخار دیگر شهید قلبی پور این بود که در دوران دفاع مقدس، در درگیری با منافقین، جنگ در جنگل و همه اتفاقاتی که در شهرهای مختلف گیلان رخ داد، به‌عنوان فرمانده عملیات



سردار «مهدی کاظمی پور» فرمانده گردان مالک اشتر لشکر قدس در دوران دفاع مقدس در گفت و شنود با شاهد یاران

## شهید قلی پور به نیروهایش اعتماد به نفس می داد

درآمد

سردار «مهدی کاظمی پور» از فرماندهان لشکر قدس گیلان در دوران دفاع مقدس است. او در سال ۵۹ وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد و جزو نیروهای سردار شهید حاج محمود قلی پور در معاونت عملیات سپاه گیلان قرار گرفت. در ماموریت‌ها و عملیات‌های مختلف همراه و هم‌رزم حاج محمود بوده است؛ از حمله به ۱۰ خانه تیمی منافقین در شهر رشت تا عملیات کربلای ۲ که حاج محمود در آن عملیات آسمانی شد. در ادامه گفت‌وگوی شاهد یاران با وی را می‌خوانید





را وارد سازد. پس از اینکه حسین همدانی فرمانده تیپ شد، حاج محمود نیز به ریاست ستاد تیپ منصوب شد و شهید قلی پور تلاش‌های بسیاری برای پشتیبانی از یگان و ساماندهی نیروها انجام داد.

آیت‌الله احسان‌بخش نماینده ولی فقیه در استان گیلان نیز در پشتیبانی از یگان و فراهم آوردن امکانات اولیه نقش مهمی ایفا کرد. ایشان در این رابطه به استان کردستان سفر کرد و با مسئولان سپاه جلساتی برگزار کرد. تیپ قدس پس از مدتی به «الشکر» ارتقا پیدا کرد و تعداد گردان‌های آن نیز به ۱۲ گردان رسید. اگرچه حاج محمود در عملیات کربلای ۲ (شهریور سال ۶۵) به شهادت رسید، اما اقدامات اثرگذاری در خصوص افزایش گردان‌ها و ارتقای یگان ایفا کرد.

**شما در عملیات کربلای ۲ که حاج محمود در آن عملیات به شهادت رسید نیز حضور داشتید؟**

بله؛ من در آن عملیات فرمانده گردان بودم، گردان را از آقای علی‌نژاد تحویل گرفتیم. شب عملیات، او همراه با سیدمحمد محمدنژاد جانشین تدارکات لجستیک، علی گلستانی معاون نیروی انسانی و غلامرضا قبادی مسئول بسیج یگان به محل انتقال نیروها در خط مقدم رفت. حسین همدانی فرمانده یگان دستور حرکت گردان‌ها را صادر کرد. گروهان‌ها را سوار بر ماشین‌ها کردم و به جلو فرستادم. خودم نیز به دنبال آن‌ها حرکت کردم. به خط که رسیدم، حاج محمود را دیدم. من را صدا زد و زد و گفت «مشتی مهدی» چطور؟ خوبی؟ به سمتش رفتم و چند دقیقه‌ای با او خوش و بش کردم و پس از خداحافظی به سوی نیروهای گردان بازگشتم. آن آخرین دیدار من بود. سرانجام او در نهم شهریور ماه سال ۶۵ بر فراز قله‌های رفیع «کدو» در منطقه عملیاتی حاج عمران بر اثر ترکش گلوله توپ دشمن، به شهادت رسید. خبر شهادتش را که شنیدم، بسیار متأثر شدم. با رفتن او کمر یگان فرماندهان شکست. شهید قلی پور ستون فقرات سپاه استان و تیپ ۱۰۵ قدس بود. آیت‌الله احسان‌بخش پس از شنیدن خبر شهادت حاج محمود قلی پور بسیار متأثر و اشک از چشمانش جاری شد.

شهرها را تامین کند و آرامش را به استان گیلان بازگرداند. او در این راستا تلاش‌های بسیاری انجام داد و از تمامی ظرفیت‌ها برای مبارزه با گروهک‌ها استفاده کرد.

همچنین او با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، چند گردان رزمی سازماندهی و به جبهه‌های جنگ اعزام کرد. ضمن اینکه خودش همراه با اولین گروه اعزامی به جبهه سرپل ذهاب رفت و مسئولیت حفاظت از پادگان ابوذر را برعهده گرفت و از سقوط آن پادگان جلوگیری کرد. شهید قلی پور بارها در مناطق عملیاتی حضور پیدا کرد و دچار مجروحیت شد، اما دست از مبارزه و حضور در جنگ برنداشت. حاج محمود در عملیات محرم، علی‌رغم اینکه مجروح بود و به طور کامل بهبودی پیدا نکرده بود، مردانه جنگید.

**منافقین خانه‌های تیمی بسیار در رشت و دیگر شهرهای گیلان داشتند. شما چگونه توانستید آن خانه‌ها را شناسایی کنید و زیر ضربه قرار بدهید؟**

یکی از اعضای رده بالا سازمان مجاهدین خلق در استان گیلان دستگیر شد. او توسط حاج محمود بازجویی شد و اطلاعات بسیار مهمی در اختیار ما قرار داد؛ از جمله آدرس ۱۰ خانه تیمی منافقین در شهر رشت. اطلاعات دریافتی راستی‌آزمایی و سپس عملیات ضربه به آن خانه‌ها طراحی شد. نیروها در گروه‌های مختلف تقسیم شدند و گروه‌ها در یک روز به فرماندهی حاج محمود به تمامی آن خانه‌ها حمله کردند. من در آن روز سرتیم یکی از گروه‌ها بودم و شجاعت و نترسی حاج محمود را در صحنه عملیات دیدم.

حاج محمود از قدرت طراحی، برنامه‌ریزی و مدیریت بالایی برخوردار بود. حضور او در ماموریت‌ها و عملیات‌ها، موجب دلگرمی نیروها بود. نیروهای بسیاری همچون شهید بیگلو در کنار وی تربیت یافتند و کارآموز شده شدند.

**سرنوشت منافقینی که دستگیر می‌شدند، چه می‌شد؟**

پرونده منافقین پس از بازجویی به نهاد قضایی ارسال می‌شد و آن‌ها در خصوص وضعیت اعضای دستگیر شده تصمیم‌گیری می‌کردند. البته حاج محمود تلاش داشت تا منافقین به راه راست برگرداند، اما بسیاری از آن‌ها اهل بازگشت نبودند. اعضای سازمان مجاهدین خلق اقدامات تروریستی بسیاری در استان گیلان انجام دادند و بسیاری از مسئولان و مردم را ترور کردند و به شهادت رساندند.

**نقش شهید قلی پور در انتقال تیپ ۱۰۵ قدس به استان گیلان و ارتقای آن چه بود؟**

باتوجه به نقشی که استان گیلان در تامین نیروی انسانی یگان‌های عملیاتی سپاه و پشتیبانی از جبهه‌های جنگ داشت، تصمیم گرفته شد تا یک یگان به این استان واگذار شود. تیپ ۱۰۵ قدس که بیشتر فرماندهان و نیروهای اصفهانی بودند، انتخاب شد و حاج محمود مامور شد تا به آن تیپ برود و به تدریج نیروهای گیلانی

**سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در سال‌های نخست فعالیتش در عرصه‌های مختلفی نقش آفرینی کرد. دلیل آن چه بود؟**

در ابتدا یاد و خاطره شهدای هشت سال دوران دفاع مقدس و امام شهدا را گرامی می‌دارم و برای رهبر معظم انقلاب اسلامی آرزوی سلامتی و طول عمر دارم. همانطور که گفتید سپاه در سال‌های نخست فعالیتش در عرصه‌های گوناگونی نقش آفرینی کرد؛ چراکه هنوز سازمان‌ها و ارگان‌ها به طور کامل مستقر نشده بودند و برخی نهادها همچون وزارت اطلاعات هم شکل نگرفته بود. بنابراین سپاه در مبارزه با گروهک‌های ضدانقلاب و منافقین، مقابله با قاچاق کالا، ارز و مواد مخدر و حل مسائل اجتماعی و فرهنگی نقش داشت. شهید قلی پور نیز یکی از آن افرادی بود که تلاش‌های موثری در این رابطه انجام داد. حاج محمود در مسائل امنیتی و نظامی کار بلد بود و نیروها به او احترام ویژه‌ای می‌گذاشتند.

**دلیل محبوبیت شهید قلی پور چه بود؟**

اولین بار در سال ۵۹ حاج محمود را در سپاه گیلان دیدم. آن زمان در معاونت عملیات مشغول به کار بود و سپس مسئول عملیات شد.

حاج محمود بسیار خوش برخورد و خوش اخلاق بود و با نیروهای صمیمانه رفتار می‌کرد. نگاهش به زیردستان نیز نگاه از بالا به پایین نبود. من در اولین برخورد به او علاقه‌مند و شیفته‌اش شدم.

او همچنین در امور رزمی و نظامی بسیار توانمند بود. در آموزش‌ها و ماموریت‌ها به نیروهای اعتماد به نفس می‌داد و نیروها از کار کردن با او لذت می‌بردند. اما مهم‌ترین ویژگی شهید قلی پور «ولایت‌پذیری» بود. او گوش به فرمان امام خمینی (ره) بود. همه این ویژگی‌ها باعث شده بود تا او بر قلب‌ها فرماندهی کند.

حاج محمود علاوه بر اینکه در میان نیروهای محبوب بود، در بین بزرگان و مسئولان نیز از اعتبار بالایی برخوردار بود. آیت‌الله احسان‌بخش نماینده ولی فقیه در استان گیلان، ایشان را فردی لایق و اثرگذار می‌دانست و دیگر مسئولان نیز احترام خاصی برای او قائل بودند.

**شهید قلی پور برای برقراری آرامش و امنیت در استان گیلان چه اقداماتی انجام داد؟**

استان گیلان در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی با چالش‌های امنیتی بسیاری روبرو شد. منافقین ابتدا فعالیت تبلیغاتی و فرهنگی داشتند و سپس وارد فاز نظامی شدند. اقدامات تروریستی سازمان مجاهدین خلق، استان را در وضعیت خطرناکی قرار داد. ترورهای افزایش پیدا کرد و منافقین حتی در یکی از شهرهای منطقه تالش راهپیمایی مسلحانه انجام دادند. اعضای سازمان مجاهدین خلق در گیلان به دو دسته تقسیم شده بودند. برخی از آن‌ها در شهرها و برخی در جنگل‌ها حضور داشتند. ضمن اینکه دیگر گروه‌های سیاسی نیز در استان گیلان فعال بودند.

باتوجه به این وضعیت، حاج محمود مامور شد تا امنیت



گفت‌وشنود شاهد یاران با سردار «مجتبی فدا» فرمانده سپاه صاحب‌الزمان (عج)

## روایت یک فرمانده اصفهانی از سردار گیلانی‌ها؛ شجاع و محبوب بود

درآمد

سردار «مجتبی فدا» فرمانده سپاه صاحب‌الزمان (عج) استان اصفهان از اولین فرماندهان تیپ ۱۰۵ قدس است. او پیش از آنکه تیپ به استان گیلان تحویل داده شود، از فرماندهان این تیپ بود و پس از آن هم در کنار گیلانی‌ها و سردار شهید محمود قلی‌پور حضور داشت. وی در ابتدای گفت‌وگویش از فعالیت تیپ قدس در سنندج و نقش سردار قلی‌پور در این تیپ و سپس بر عملیات کربلای ۲ اشاره دارد.

جانشینی سپاه صاحب‌الزمان (عج)، معاونت هماهنگ‌کننده این سپاه، معاونت هماهنگ‌کننده لشکر ۱۴ امام حسین (ع) و فرماندهی تیپ عاشورا کاشان، جانشینی معاون عملیات قرارگاه حمزه سیدالشهداء و لشکر ۱۶ قدس گیلان از جمله مسئولیت‌های پیشین وی است. در ادامه گفتگوی شاهد یاران با وی را می‌خوانید.

در گیلان هم به منزل ایشان رفتیم و با سخاوتمندی از ما پذیرایی کردند. یکی از نکاتی که در آن سفر به آن پی بردم، خانواده دوستی شهید قلی پور بود. او مدام به خانواده اش زنگ می زد و با آن ها صمیمانه و مهربانانه صحبت می کرد.

حاج محمود به بزرگان و رزمندگان و بسیجیان بسیار احترام می گذاشت و با عزت با آن ها برخورد می کرد. در نامه نگاری نیز حرمت و جایگاه افراد را رعایت می کرد و کلمات را با دقت به کار می برد.

### آخرین دیدار شما با شهید قلی پور چه زمانی بود؟

یک روز قبل از آغاز عملیات کربلای ۲ حاج محمود را دیدم. او برای انجام آخرین شناسایی ها به سنگر دیدگاه آمد و آخرین بار او را در آنجا دیدم. حاج محمود در آن عملیات به شهادت رسید و خسارت سنگینی به ما وارد شد. دشمن به شدت مقاومت می کرد و رزمندگان نتوانسته بودند به تمامی اهداف دست پیدا کنند. شرایط سخت و پیچیده بود. تعداد بسیاری از فرماندهان و رزمندگان در عملیات کربلای ۲ شهید، مجروح و اسیر شدند. در این عملیات حسن رضوان خواه فرمانده گردان کمیل که لنگرودی بود نیز به شهادت رسید. تا پیش از عملیات من فرمانده گردان کمیل بود، اما از عملیات کربلای ۲ رضوان خواه فرمانده گردان کمیل و من جانشین حسن خارادر معاونت عملیات تیپ شدم.

### یک خاطره از شهید محمود قلی پور برای ما بیان کنید.

یک شب در منطقه عملیاتی «الفجر ۹» در سنگری مشغول استراحت بودیم. نیروهای اطلاعات عملیات لشکر ۱۴ امام حسین (ع) نیز آنجا بودند. به یکباره یکی از فرماندهان گردان ها به سنگر آمد و گفت: دشمن حمله کرده و اگر به سرعت وارد عمل نشویم، نیروها محاصره می شوند. حاج محمود به سرعت برخاست و گفت: نمی گذاریم نیروها محاصره شوند. تا آخرین نفس می جنگیم. با سخن او دیگران نیز برخاستند و به محل درگیری رفتیم.

### در پایانی اگر صحبتی دارید، بفرمایید.

من در سال ۱۳۶۶ از لشکر قدس به قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) رفتم، اما ارتباطم با نیروهای لشکر و گیلانی ها قطع نشد و با برخی از آنان، ارتباط خانوادگی دارم. من با تعدادی از نیروهای استان گیلان عهد اخوت بستم. با مرحوم سردار حق بین ارتباط بسیار خوبی داشتیم. یک هفته قبل از اینکه بیمار شود و به رحمت خدا برود، به دیدارش رفتم. به شهید، علما و رزمندگان استان گیلان عشق می ورزم. گیلان مهد مردان آزاده، دلیر و سرفراز است که همواره در برابر دشمنان ایستاده اند. استان گیلان شهدای گرانقدری تقدیم انقلاب اسلامی کرده است. به ارواح مطهر آن شهیدان سلام می فرستم و برای رزمندگان، بسیجیان و همزمان سابقم در شهرهای مختلف استان گیلان، رزمندگان گردان های کمیل، عمار، یاسر و حمزه آرزوی موفقیت و عاقبت به خیری دارم.

### کرد. این تغییر ماموریت از چه زمانی انجام شد؟

تیپ قدس در ابتدا یگان ویژه عملیاتی بود که در مقابله با ضدانقلاب نقش داشت و توانست با همکاری تیپ ویژه شهدا، روستاها و محورها را از وجود گروهک های ضدانقلاب پاکسازی و آن ها را تا پشت مرزها عقب بنشانند و دیگر هیچ مقرئاتی از ضد انقلابیون در داخل کشور قرار نداشت و ظرفیتی برای حضورشان نبود. پس از آن و در سال ۱۳۶۴، یگان جزو تیپ های ویژه نیروی زمینی سپاه قرار گرفت و با حضور در عملیات های زمینی در مقابله با رژیم متجاوز بعث عراق نقش آفرینی کرد.

### تیپ قدس پس از تغییر ماموریت در چه عملیات هایی حضور پیدا کرد؟

تیپ پس از آن در عملیات های مختلفی همچون «الفجر ۹»، «کربلای ۲»، «نصر ۱، ۲، ۳ و ۴» و... حضور پیدا کرد. یگان قدس به طور کلی در سه جبهه نقش آفرینی کرد. جبهه نخست مقابله با گروهک های ضدانقلاب در کردستان بود. جبهه دوم مقابله با ارتش رژیم بعث عراق در مرزهای شمال غربی کشور و جبهه سوم اجرای عملیات های کوچک و بزرگ در مرزهای جنوبی کشور بود.

### باتوجه به اینکه شما با شهید قلی پور هم استانی نبودید و در تیپ قدس هم رزم بودید، ایشان را چگونه شناختید؟

شهید قلی پور اهل نظم و انضباط بود. روحیه ایثارگری داشت و معنویت، نماز و دعا خواندنش وصف ناپذیر بود. او ارتباط خوبی با علما و روحانیون به خصوص آیت الله احسان بخش نماینده ولی فقیه در استان گیلان داشت. شهید قلی پور در امور پشتیبانی توانمند و توانایی های هریک از نیروهای گیلانی را به خوبی می شناخت. او می دانست چه کاری را به چه کسی واگذار کند. در نتیجه در کادرسازی و تربیت نیرو بسیار موفق بود. دیگر ویژگی شهید قلی پور توانمندی در آموزش نیروها بود. او در این کار بسیار باحوصله بود.

او سنجیده سخن می گفت و کم حرف می زد. خانواده دوست بود و در ماموریت ها خوش سفر. بنده در چند ماموریتی که با ایشان بودم، نکات آموزنده ای آموختم و از همسفری با او لذت بردم.

### در خصوص یکی از آن ماموریت هایی که با ایشان همسفر بودید، بفرمایید.

همراه با ایشان و «حسن خارا» مسئول عملیات تیپ قدس به لشکر ۲۵ کربلا رفتم تا از نیروهای گیلانی آن لشکر برای حضور در تیپ قدس دعوت کنیم. محل استقرار لشکر کربلا در «هفت تپه» بود. سفر ما حدود ۱۰ روز به طول انجامید از اصفهان رفتیم تهران و بعد مازندران و سپس گیلان. بیشتر مسیر را حاج محمود رانندگی کرد. هم دعا خواندیم و هم کلی شوخی کردیم و خندیدیم. او در شوخی ها، اخلاق را رعایت می کرد. به اصفهان که رسیدیم به منزل مان رفتیم. ایشان با پدرم بسیار گرم و محترمانه برخورد کرد.

### باتوجه به اینکه شما جزو اولین فرماندهان تیپ ۱۰۵ قدس بودید، بفرمایید که این تیپ چه زمانی و چگونه شکل گرفت و نخستین نیروهای این یگان اعزامی از کدام استان ها بودند؟

گروهک های ضدانقلاب تا سال ۶۱ در استان کردستان فعالیت و تحرک داشتند. برای اینکه با آن گروهک ها مقابله شود، قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) سپاه تصمیم به ایجاد یک تیپ گرفت. بنابراین نیروهای اعزامی از استان های اصفهان، گیلان و مازندران که در سنندج و کردستان حضور داشتند در پاییز سال ۱۳۶۱ تیپ ۱۰۵ قدس را تشکیل دادند.

پیش از آن و برای مقابله با گروهک های ضدانقلاب در استان آذربایجان غربی، تیپ ویژه شهدا تشکیل شده بود. ولی در استان کردستان یگان عمده ای که استعداد و ظرفیت نیروی خوب و گردان مجهزی داشته باشد، وجود نداشت. نخستین ماموریت تیپ قدس گشت و پاکسازی در محدوده شهرهای سنندج و کامیاران بود. از ابتدای سال ۶۲ گستره ماموریتی تیپ قدس به کل استان کردستان افزایش یافت.

### شهید قلی پور چه زمانی به تیپ قدس پیوست؟

نیروهای اعزامی از استان گیلان در لشکر ۲۵ کربلا و چند یگان دیگر پراکنده بودند و در جبهه های مختلف از شمال غرب تا جنوب حضور داشتند. گیلانی ها در اواخر سال ۶۳ تصمیم گرفتند یگان مستقلی داشته باشند. بنابراین با هماهنگی هایی که به عمل آمد، از همان زمان مسئولیت تامین نیرو و پشتیبانی تیپ قدس به استان گیلان واگذار شد و به تدریج نیروهای گیلانی در تیپ قدس حضور پیدا کردند و دیگر نیروها به یگان های دیگر منتقل شدند. شهید قلی پور باتوجه به اینکه در استان گیلان فرد شناخته شده ای بود، محبوبیت ویژه ای نزد گیلانی ها داشت و علما و مسئولان گیلان او را توانمند و مورد وثوق خود می دانستند. بنابراین او را به عنوان نماینده استان گیلان و برای تحویل گرفتن یگان به تیپ قدس فرستادند. ایشان ابتدا جانشین و سپس رییس ستاد تیپ شد. تمام تلاشش هم این بود تا توان نظامی و رزمی تیپ را ارتقا دهد.

من فرمانده گردان کمیل تیپ قدس بودم. او برای اداره بهتر تیپ و حضور موثرتر در ماموریت ها و عملیات ها از نظرات تمامی فرماندهان یگان استفاده می کرد و بر مشورت در انجام امور بسیار تاکید داشت.

تیپ در مدت زمانی که حاج محمود جانشین و رئیس ستادش بود، در ۲ عملیات برون مرزی شرکت کرد. یکی از آن عملیات ها، «الفجر ۹» بود که اواخر سال ۶۴ اجرا شد و دیگری عملیات «کربلای ۲» بود که در تابستان سال ۶۵ اجرا شد.

### همانطور که در ابتدا اشاره فرمودید تیپ ابتدا در ماموریت های استانی و مقابله با ضدانقلاب حضور داشت، اما سپس در عملیات های کوچک و بزرگی در مقابله با رژیم بعث عراق نقش آفرینی



معرفی فرماندهان شهیدی که در عملیات کربلای ۲ همراه با سردار قلی پور به شهادت رسیدند

## همراهان سفر آسمانی حاج محمود

درآمد

۱۹۴ نفر از فرماندهان و رزمندگان از جمله «محمود قلی پور»، «محمدتقی گلستانی»، «غلامرضا قبادی»، «سیدمحمد محمدنژاد» و «حسن رضوان خواه» در عملیات کربلای ۲ به شهادت رسیدند. «نادر مریدمشتاق» فرمانده تخریب تیپ قدس که در آخرین لحظات همراه با برخی از این شهدا بوده است، اینگونه روایت می کند: «من، حاج محمود و گلستانی به ماشینی تکیه داده بودیم و روبروی ما محمدنژاد و قبادی ایستاده بودند که به یکباره انفجاری صورت گرفت و من ماندم و آنها به شهدا پیوستند». در ادامه به معرفی سرداران شهید گلستانی، قبادی، محمدنژاد و همچنین سردار شهید رضوان خواه پرداخته ایم.

## سردار شهید محمدتقی (علی) گلستانی

### مسئول پرسنلی و جانشین ستاد تیپ قدس

محمدتقی (علی) گلستانی ۱۰ تیر ۱۳۳۹ در خانواده‌ای مذهبی و متدین در محله رودبارتان شهر رشت به دنیا آمد. خانواده باتوجه به عشق و علاقه‌ای که به ائمه اطهار داشت، نام او را «محمدتقی» گذاشت و علی صدایش می‌کردند. او در سال ۱۳۵۶ که سرباز بود، با شکل‌گیری نهضت اسلامی پادگان را ترک کرد و به جمع مبارزان با رژیم پهلوی پیوست. محمدتقی گلستانی برای پیروزی انقلاب اسلامی از هیچ کوششی فروگذار نکرد. او بعد از پیروزی انقلاب، انجمن اسلامی محله رودبارتان رشت را پایه‌گذاری کرد و مسئولیت آن را به عهده گرفت. در همین مدت برای خدمت به محرومان جامعه با هلال‌احمر و کمیته امداد امام به عنوان مسئول روابط عمومی همکاری داشت. هم‌زمان در دبیرستان نیز به ادامه تحصیل پرداخت.

محمدتقی برای تهیستان صندوق قرض‌الحسنه شهدای رودبارتان را تأسیس کرد که دفتر آن در مغازه‌ی برادرش حاج محمدحسین و در روبروی مسجد محمودآباد درگذر بازار رودبارتان رشت قرار داشت. عمده فعالیت او در همین صندوق قرض‌الحسنه و انجمن اسلامی مسجد محله بود. محمدتقی به افراد مذهبی، علما و روحانیون علاقه زیادی داشت. نسبت به مسائل سیاسی روز آگاه بود، خطوط مختلف سیاسی را می‌شناخت و به راه و مرام امام خمینی پای‌بند بود. او به هیچ جناح و گروهی دل‌بستگی نداشت و فقط به رهبری انقلاب و رهنمودهای او توجه داشت.

گلستانی در جریان مبارزه با گروه‌های ضدانقلاب فعالیت چشمگیری داشت، در خنثی‌سازی اقدامات آنان آرام و قرار نداشت و خستگی نمی‌شناخت. او در شناسایی خانه‌های تیمی و محل اختفای منافقین تلاش گسترده‌ای داشت، به‌خصوص در محل «ساغر یسازان» که منافقین در آنجا نفوذ داشتند و با تبلیغات و شایعه‌پراکنی اقدام به تخریب چهره‌های مذهبی می‌کردند.

محمدتقی عضو گروه «پیش‌مرگان امام خمینی رشت» بود که در ۱۵ بهمن ۱۳۶۰ به اتفاق شانزده نفر از دوستانش برای مبارزه با ضدانقلاب به کردستان رفت و او مسئولیت این گروه را به عهده داشت. تا ۲۸ تیر ۱۳۶۱ به‌عنوان بسیجی مشغول خدمت بود تا اینکه در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۶۱ به عضویت رسمی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی رشت درآمد و در ۱۴ مهر ۱۳۶۱ با خانم فهیمه فتحی فر ازدواج کرد. او در تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۶۲ به جبهه اعزام و تا ۲۴ خرداد ۱۳۶۲ در واحد تعاون لشکر ۲۵ کربلا انجام وظیفه کرد. بعد از مراجعت، در ۲۵ خرداد ۱۳۶۲ به‌عنوان مسئول امور جانبازان تعاون سپاه ناحیه شش گیلان منصوب شد. علی گلستانی در تاریخ ۴ اردیبهشت ۱۳۶۴ به‌عنوان جانشین واحد پرسنلی سپاه ناحیه گیلان منصوب و در تاریخ ۶ تیر ۱۳۶۴ معاونت اجرایی واحد پرسنلی آن سپاه را عهده‌دار شد. محمدتقی مجدداً در ۱۹ دی ۱۳۶۴ به جبهه اعزام شد و در تیپ قدس گیلان به‌عنوان مسئول پرسنلی مشغول به خدمت شد. چندی بعد با حفظ سمت به‌عنوان جانشین ستاد لشکر قدس برگزیده شد. در این ایام حرفش همیشه این بود که «می‌خواهم

مثل یک بسیجی در جبهه بمانم تا به آرزویم یعنی شهادت برسم.» حاج علی (محمدتقی) گلستانی که مسئولیت پرسنلی و جانشینی ستاد لشکر قدس را به عهده داشت، بعد از ۱۷ ماه حضور در جبهه‌های نبرد در تاریخ ۱۰ شهریور ۱۳۶۵ (دو ماه بعد از فوت مادرش) در عملیات کربلای ۲ در منطقه حاج عمران به شهادت رسید. از او دختری به نام زینب و پسری به نام محسن به یادگار مانده است.

## سردار شهید غلامرضا قبادی

### مسئول واحد بسیج تیپ قدس

سردار شهید غلامرضا قبادی فرمانده سپه تیپ قدس گیلان و عضو شورای فرماندهی آن یگان بود که در عملیات کربلای ۲ به شهادت رسید و پیکر بی‌سرش در میان مردم گیلان تشییع شد.

غلامرضا در سال ۱۳۴۰ در یک خانواده مسلمان و مذهبی به دنیا آمد. او در دوران نوجوانی و با آغاز حرکت امت اسلامی به رهبری امام خمینی، به صف انقلابیون مسلمان پیوست. او به دلیل محبوبیتش نقش مهمی در برگزاری راهپیمایی‌ها، تکثیر و توزیع اعلامیه‌های حضرت امام و تشویق و ترغیب دوستان و هم‌کلاس‌هایش برای حضور در فعالیت‌های انقلابی در شهرستان لنگرود داشت.

با پیروزی انقلاب اسلامی، غلامرضا عضو بسیج شد و بر دامنه فعالیت‌هایش افزوده شد. او با برپایی مجالس سخنرانی، تشکیل انجمن اسلامی و برپایی کلاس‌های عقیدتی نقش مهمی در هدایت و روشن‌نگری جوانان و نوجوانان ایفا کرد.

غلامرضا پس از اخذ دیپلم به عضویت رسمی سپاه پاسداران لنگرود درآمد و شبانه‌روز مشغول به انجام وظیفه و ماموریت شد. او در مسئولیت‌های مختلف در سپاه لنگرود تلاش و کوششی خستگی‌ناپذیر و فراگیر داشت. او ابتدا مسئول تبلیغات بود، سپس مسئول پرسنلی شد. پس از آن مسئول سازمان‌دهی و قائم‌مقام فرماندهی شد و سپس به عنوان فرماندهی بسیج سپاه لنگرود انتخاب شد.

با آغاز جنگ تحمیلی به جبهه‌های جنگ رفت. گفته می‌شود بی‌باکی و شجاعت کم‌نظیرش سبب بالا بردن روحیه رزمندگان اسلام می‌شد و او از کمترین فرصت‌ها بیشترین بهره‌ها می‌برد. قبادی هیچگاه اوقاتش را بیهوده تلف نکرد و سرانجام در تاریخ ۱۰ شهریور ۶۵ در سحرگاهی سرد و زیبا در عملیات کربلای ۲ در منطقه عملیاتی حاج عمران و بر فراز قله‌های «کدو» بر اثر اصابت ترکش گلوله دشمن، دعوت حق را لبیک گفت و به قافله شهدا پیوست.

## شهید سیدمحمد محمدنژاد

### جانشین تدارکات لجستیک تیپ قدس

سیدمحمد محمدنژاد سال ۱۳۳۸ در یکی از محلات شهر رشت به دنیا آمد. او پس از دوران کودکی وارد مدرسه شد و تحصیلاتش را در مدارس رشت سپری کرد. هم‌زمان با گذراندن دوره دبیرستان، حرکت یکپارچه و کوبنده مردم علیه رژیم پهلوی آغاز شد. سید نیز همراه با مردم حرکت کرد و دوره جدیدی در زندگی‌اش پدید آمد. او در این دوره با ماهیت رژیم پهلوی آشنا شد و همراه با مردم فریاد «مرگ بر شاه» سر داد و خواهان

استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی شد.

یک بار ماموران رژیم پهلوی او را شناسایی کردند، به منزلش رفتند و مورد ضرب و شتم قرار دادند، اما در عزم و اراده سیدمحمد خللی به وجود نیامد و او استوار و ثابت‌قدم به توزیع اعلامیه‌های امام خمینی و نصب پوسترهای ایشان در شهر رشت ادامه داد.

با پیروزی انقلاب اسلامی، سیدمحمد در راه خدمت به محرومان و مستضعفان قدم برداشت و تلاش و همکاری بسیاری با انجمن اسلامی برای رفع مایحتاج مردم و تقسیم ارزاق عمومی انجام داد. او به سبب صداقت و پشتکاری که داشت پس از مدتی به‌عنوان مسئول توزیع گوشت مرغ در استان گیلان برگزیده شد و مدتی در این رابطه فعالیت کرد. اما این‌گونه فعالیت‌ها نتوانست روح او را سیراب کند. لذا با تشکیل سپاه شهرستان رشت به سپاه پیوست.

سیدمحمد مدتی مسئول آموزش بسیجیان پادگان المهدی چالوس شد و پس از آن به سپاه رشت بازگشت و در یگان حفاظت مشغول به کار شد. او پس از چند مرحله اعزام به جبهه، در سال ۱۳۶۴ برای مدت یک سال به‌عنوان مسئول واحد تدارکات سپاه شهرستان بندرانزلی معرفی شد، اما سیدمحمد با اینکه دارای چهار فرزند بود، نتوانست در شهر بماند و با همه عشق و علاقه‌ای که به خانواده و فرزندان داشت راهی مناطق غرب کشور شد.

سیدمحمد در آن دوره به عنوان جانشین تدارکات لجستیک تیپ قدس گیلان معرفی شد و در نهایت در شب دهم شهریور سال ۶۵ در عملیات کربلای ۲ با ایثار جان خویش چون ستاره‌ای درخشید و به قافله شهدای اسلام پیوست.

## سردار شهید حسن رضوان‌خواه

### فرمانده گردان کمیل تیپ قدس

حسن رضوان‌خواه اول مهر ماه سال ۱۳۴۴ در دهستان گلسفید شهرستان لنگرود به دنیا آمد. او جوانی متعهد، دلاور و باایمان بود که برای دفاع از کیان ایران اسلامی و پاسداری از نظام جمهوری اسلامی درس و مدرسه را رها کرد و به عنوان اولین نیروهای بسیجی وارد منطقه عملیاتی سرپل ذهاب شد.

حسن در سال ۱۳۶۰ به عضویت سپاه پاسداران لنگرود درآمد و لباس سبز پاسداری را به تن کرد و دوره‌های ویژه آموزش نظامی را گذراند. سپس مدتی به‌عنوان مسئول گشت انجام وظیفه کرد و پس از آن مسئول یگان حفاظت شد. رضوان‌خواه به دلیل لیاقت و شایستگی که داشت پس از مدتی به عنوان مسئول عملیات سپاه لنگرود انتخاب شد. او همچنین چند صبحی در مسئولیت آموزش و اطلاعات خدمت کرد. سپس جانشینی گردان رزمی لشکر ۲۵ کربلا را برعهده گرفت و پس از شش ماه رشادت و دلاوری به عنوان جانشین گردان رزمی حضرت رسول (ص) آن لشکر معرفی شد.

پس از تفکیک سپاه ناحیه سه گیلان و مازندران و تشکیل تیپ قدس از طرف سپاه گیلان، رضوان‌خواه به فرماندهی گردان کمیل تیپ قدس معرفی شد و سرانجام در دهم شهریور سال ۶۵ در عملیات کربلای ۲ در منطقه عمومی حاج عمران به مقام والای شهادت نائل آمد.



سردار «مهران طهماسبی» در گفت‌وگو با شاهد یاران

## لشکر قدس یادگار شهید قلی‌پور است

درآمد

معاونت تربیت و آموزش سازمان بسیج اساتید، معاونت هماهنگ کننده نمایندگی ولی فقیه در بسیج و مسئولیت سازمان بسیج دانشجویی کشور، بخشی از عناوین سردار سرتیپ دوم پاسدار «مهران طهماسبی» است. در روزهایی که محمود قلی‌پور مسئولیت عملیات سپاه رشت را برعهده داشت، او مسئول روابط عمومی سپاه آستارا بود. خودش می‌گوید: «در جلسات، مانورها و در جبهه جنگ به تدریج با او آشنا شدم. او آنقدر بزرگ بود که شعاع نورش به همه ما رسید.» در ادامه گفت‌وگوی شاهد یاران با وی را می‌خوانید.

■ سردار شهید حاج مهدی خوش سیرت، فریدون معماری، سردار شهید حسین همدانی (فرمانده لشکر ۱۶ قدس گیلان)



مجموعه‌ای که تازه جان گرفته و سازمان یافته بود در اولین عملیات، شهدای بسیاری تقدیم کرد. رئیس ستاد، معاون نیروی انسانی، فرمانده گردان و جانشین آمار و پشتیبانی لشکر به همراه جمعی دیگر از نیروها به شهادت رسیدند. در عملیات کربلای ۲ سرمایه‌های انسانی بزرگی از میان ما رفت که تا مدت‌ها خلا آن احساس می‌شد. شهادت این نیروها بازتاب گسترده‌ای پیدا کرد و حزن و اندوه بسیاری بر گیلان حاکم شد. مراسم تشییع پیکرهای شهدا با حضور مردم گیلان، باشکوه برگزار شد.

### توصیف شما از شهید قلی‌پور چیست؟

حاج محمود قلی‌پور مرد باتقوای میدان‌های نبرد بود. شجاعت و مهارت در امور نظامی و عملیاتی از ویژگی‌های بارز او بود. حاج محمود جسور، ریسک‌پذیر، باهوش، مردمی و مورد اعتماد همکاران بود. همه معتقد بودند که وقتی حاج محمود در جایی حضور دارد، کارها خوب پیش می‌رود. حاج محمود با نیروها خیلی صمیمی بود. در برخی جلسات اگر مناقشه‌ای پیش می‌آمد، او با رفاقت و صمیمیتی که داشت موضوع را حل می‌کرد. برخی روی یک موضوع تعصب داشتند و از حرف و تصمیم خودشان کوتاه نمی‌آمدند. حاج محمود با بیان یک جمله به زبان گیلکی قضیه را حل و فصل می‌کرد. این از هنرهای شهید قلی‌پور بود.

### چرا شهید قلی‌پور کمتر شناخته شده بود؟

برخی افراد سنگ زیرین آسیاب هستند. شهید قلی‌پور اهل نمایش و خودنمایی نبود. در کل نیروهای عملیات باتوجه به مسئولیت و ویژگی‌هایی که داشتند کمتر جلوی دوربین حاضر می‌شدند. ولی اگر بخوایم جایگاهی برای او تعریف کنیم، باید بگویم راحت می‌توانست فرمانده سپاه استان گیلان و در تیپ هم فرمانده باشد.

### اگر شهید قلی‌پور زنده بود آیا همچنان در صحنه بود و در مأموریت‌هایی همچون دفاع از حرم حضور پیدا می‌کرد؟

اگر بود، حتماً در دایره نزدیکان سردار شهید سلیمانی قرار می‌گرفت. این مردان زندگی خود را وقف جهاد کرده بودند. شهید قلی‌پور اهل پشت میز نشینی و انجام کارهای اداری و ستادی نبود. او مرد میدان‌های نبرد بود.

به تدریج نیروهای گیلانی به آن یگان منتقل شدند. شورای تیپ نیز تغییر پیدا کرد و بیش از نیمی از آن شوروی ۲۰ نفره، گیلانی شد. این اقدامات موجب شد تا تیپ به طور رسمی به استان گیلان اختصاص یابد و نام آن به تیپ «۵۲ قدس گیلان» تغییر یافت. این تیپ پس از حدود یک سال به لشکر ارتقا یافت. امروز لشکر قدس که یادگار شهید حاج محمود قلی‌پور است، یکی از بهترین لشکرهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی می‌باشد.

### چه چیزی موجب شده بود تا شهید قلی‌پور مورد توجه نیروهایش باشد و مردم گیلان هم او را دوست داشته باشند؟

فرماندهان در جنگ به نیروهایشان دستور نمی‌دادند بروید این کار را انجام بدهید، بلکه همیشه می‌گفتند برویم انجام بدهیم. این در دل بچه‌های سپاه، بسیج، حزب‌اللهی‌ها می‌نشست. شهید قلی‌پور نیز یکی از فرماندهان بود و به همین دلیل محبوب نیروهایش شد.

او هیچ چیز را برای خودش نمی‌خواست؛ چه آن زمانی که در کمیته بود و چه وقتی که در سپاه و در مسئولیت‌های بالایی قرار گرفت. مثلاً اینکه ماشین خاصی، معاون خاصی یا برخی چیزهایی که افراد را از دیگران جدا می‌کند را نداشت. فرقی هم نداشت در عملیات باشد یا کار دیگری. شهید قلی‌پور مرد کار بود و خود را وقف نظام جمهوری اسلامی و مردم کرده بود و در همه میدان‌ها حضور داشت.

### آیا شما در جریان انتقال تیپ قدس به استان گیلان نقش داشتید؟

زمانی که حاج محمود جانشین رئیس ستاد تیپ بود، من هم در منطقه حضور داشتم. سردار حسین همدانی فرمانده تیپ بود و در دوره فرماندهی ایشان، تیپ به استان گیلان منتقل و سپس به لشکر ارتقا پیدا کرد. حاج محمود قلی‌پور هم بعداً رئیس ستاد لشکر شد.

پس از مدتی بنا به درخواست مسئولان از سردار همدانی من به استان گیلان برگشتم و در عملیات کربلای ۲ حضور نداشتم. در آن عملیات حاج محمود پر پرواز گشود و به شهادت رسید.

### واکنش‌ها به خبر شهادت ایشان چه بود؟

## نقش شهید قلی‌پور در برقراری آرامش و امنیت در استان گیلان چه بود و چه اقداماتی در این رابطه انجام داد؟

سال ۱۳۶۰ با چالش‌های امنیتی متعددی در استان گیلان مواجه شدیم. ترورهای زیادی در شهر رشت و دیگر شهرها انجام گرفت. مهندس علی انصاری استاندار گیلان و معاون عمرانی محمد نورانی لنگرودی، ابوالحسن کریمی دادستان انقلاب اسلامی گیلان، آیت‌الله احسان‌بخش امام جمعه گیلان و تعداد زیادی از افراد ترور شدند. مناقضین با اقدامات تروریستی فضای امنیتی برای استان به وجود آورده بودند و علاوه بر مناقضین، چریک‌های فدایی خلق نیز در استان گیلان فعالیت داشتند. آن‌ها ابتدا در شهرها فعال بودند و سپس به جنگل‌ها رفتند. اقدامات گروهک‌ها در جنگل‌ها از استان مازندران شروع می‌شد و به استان گیلان می‌رسید. شهید قلی‌پور نقش به‌سزایی در کنترل این وضعیت داشت.

حاج محمود برای دفاع از انقلاب اسلامی در مناطق مختلفی همچون آمل، پاره، جنگل‌های رودبار، بندرانزلی و ارتفاعات حاج عمران حضور پیدا کرد و سینه خود را در برابر دشمنان انقلاب و نظام سپر کرد. حضور در مأموریت‌های مختلف کار ساده‌ای نبود. او با نیروهایش تمام وقت در خدمت نظام بودند.

یکی از ویژگی‌های مهم شهید قلی‌پور مدیریت هوشمندانه و تصمیم‌گیری صحیح و به موقع بود. در سال ۱۳۶۰، پس از دستگیری یکی از مناقضین، چند خانه تیمی لورفت. این خانه‌ها با هم در ارتباط بودند. از این رو چگونگی و ترتیب زیر ضربه قرار دادن هر یک از خانه‌ها خیلی مهم بود. حاج محمود مسئول هماهنگی ضربه به این خانه‌ها بود. او به همراه نیروهایش توانست در یک شب آن خانه‌ها را خلع سلاح کند. اسنادی هم که از این خانه‌ها به دست آمد، موجب شد خانه‌های تیمی در شهرستان‌ها شناسایی شود. خانه‌های تیمی مثل زنجیره به هم وصل بودند. برخورد با یک خانه تیمی و مهار آن خیلی سخت است، چه رسد به آن‌که در یک شب چند خانه مورد ضربه قرار گیرد.

### دلیل حضور شهید قلی‌پور در تیپ ۱۰۵ کردستان چه بود و چه اقداماتی در آن یگان انجام داد؟

حاج محمود از فرماندهان شاخص گیلانی بود که قدرت مدیریت و سازمان‌دهی بالایی داشت. از این رو مأمور شد تا یکی از یگان‌های سپاه به استان گیلان انتقال دهد. نیروهای گیلانی که به جنگ می‌رفتند، در چند یگان که ارکان آن گیلانی نبودند، تقسیم می‌شدند. مسئولان استان به این نتیجه رسیدند که استان گیلان می‌تواند یک تیپ یا لشکر مستقل داشته باشد.

یگان مورد نظر برای انتقال به استان گیلان، تیپ ۵۲ قدس بود. آن یگان در ابتدا تیپ ۱۰۵ نام داشت و محل مأموریتش کردستان بود. تعدادی از نیروهای گیلان در آن تیپ بودند. حاج محمود به آن تیپ منتقل و قرار شد فرمانده، جانشین یا رئیس ستاد شود، اما حاج محمود تواضع نشان داد و به عنوان جانشین رئیس ستاد آغاز به کار کرد.



«باب‌الله زارع» معاون طرح و عملیات لشکر ۱۶ قدس در گفت‌و شنود با شاهد یاران

## مردم دوستی حاج محمود امنیت آفرین شد

درآمد

«باب‌الله زارع» معاون طرح و عملیات لشکر ۱۶ قدس گیلان در عملیات‌های کربلای ۵ و نصر ۴ و مسئول طرح و عملیات سپاه ناحیه گیلان در دوران دفاع مقدس این روزها مشغول تدریس درس «آشنایی با مبانی و معارف دفاع مقدس» در دانشگاه‌های استان گیلان است. در گفت‌وگو با وی که مدتی ریاست هیئت تیراندازی استان گیلان را برعهده داشته به مرور نقش شهید محمود قلی‌پور در برقراری امنیت و دفاع از مرزهای ایران اسلامی پرداختیم.





بود. منافقین در بیشتر شهرها عامل نفوذی داشتند؛ حتی در سطح فرمانداری. در برخی جستجوها متوجه شدیم به عنوان مثال رئیس یک اداره نیروی نفوذی سازمان مجاهدین خلق است.

منافقین هرگونه اقدام تروریستی انجام دادند؛ از خرابکاری و ترور در شهرها گرفته تا حضورشان در جنگل. آنان در جنگل‌های تالش و رضوان شهر شش نفر از اهل تسنن را پیش روی خانواده‌شان کشتند. اتهام آنان این بود که به نظام جمهوری اسلامی تعلق خاطر داشتند.

برنامه منافقین این بود تا گیلان و جنگل‌های شمال را به کردستانی دیگر تبدیل کنند و به آشوب بکشاند. در ابتدا قرار بود لاهیجان را مرکز فعالیت‌های جنگل کنند، اما تالش مرکز فعالیت‌های امنیتی و نظامی‌شان شد.

**اگر بخواهید در جملاتی شهید قلی پور را توصیف کنید، از چه تعبیر و عباراتی استفاده خواهید کرد؟**

حضرت امام خمینی (ره) فرمودند «اگر سپاه نبود کشور هم نبود». حاج محمود از پاسدارانی بود که مصداق فرمایش حضرت امام در ارتباط با سپاهیان است. او هم مردم‌دوست بود و هم مردم‌دار. حاج محمود هم شجاعت داشت و هم آگاهی. او در مقابل منافقین شجاعانه ایستاد و در این مسیر از همه جلوتر بود.

اگر دشمنان آن شرایط را به وجود نیاورده بودند، چنین انسان‌هایی باید به دانشگاه می‌رفتند و در عرصه‌های مختلف منشأ خدمات بزرگ‌تری می‌شدند. وقتی دشمن به‌وسیله عوامل داخلی خود، امنیت جامعه را مخدوش و بسیاری از چهره‌ها و شخصیت‌ها را ترور و حذف کرد، افرادی همچون شهید قلی پور باید وارد میدان می‌شدند. شهید قلی پور برای خیلی‌ها ناشناخته و گمنام است. جا دارد اهل فن ابعاد مختلف شخصیتی این شهید بزرگوار را مورد بررسی قرار دهند. شهید قلی پور عاشق مردم بود.

**در پایان یک خاطره برای ما بیان بفرمایید.**

سال ۶۴ به عنوان معاون طرح و عملیات سپاه ناحیه گیلان معرفی شدم، اما به احترام ایشان به مدت ۶ ماه این مسئولیت را نپذیرفتم؛ چراکه ایشان را ذی‌صلاح می‌دانستم. منتظر شدم تا اینکه حاج محمود به مرکز نیروی دریایی سیدالشهدا (ع) در زیباکنار رفت و سپس مسئولیت را پذیرفتم. حاج محمود پس از آن اقدام به تشکیل تیپ ۵۲ قدس کرد و در عملیات‌های مختلف حضور یافت.

دانشگاه‌ها تعطیل شدند. دانشگاه‌ها به محل تجمع احزاب و گروه‌های فرغان، راه کارگر، پیکار، فدائیان خلق (اقلیت و اکثریت)، توده و... تبدیل شده بود. این وضعیت در بیشتر دانشگاه‌های کشور حاکم بود و در دانشگاه گیلان نیز منافقین (مجاهدین خلق) و گروه‌ها حضور داشتند؛ به‌گونه‌ای که دفتر مرکزی دانشگاه در اختیار آن‌ها بود. بعد از ترور شهید انصاری (استاندار گیلان)، شهید قلی پور به همراه جمعی از مردم به سمت دانشگاه حرکت کردند و توانستند دانشگاه را از لوٹ و وجود گروهک‌ها پاک سازند.

**منافقین از خرداد ۶۰ وارد فاز نظامی شدند و مقابله سپاه و دیگر نهادها با این سازمان جدی‌تر شد. آیا منافقین در استان گیلان نیز تحرکات و اقدامات جدی و چشمگیر داشتند؟**

پیش از هر چیز باید به این نکته اشاره کنم که گاهی در یک جامعه برخی مخالف، برخی معاند و ممکن است برخی هم محارب باشند. محارب یعنی کسی که با نظام اسلامی وارد جنگ شده است.

ماموریت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی حراست و حفاظت از انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن است. به همین دلیل نیز پایگاه‌های مقاومت بسیج در وزارتخانه‌ها، ادارات و... شکل گرفت.

منافقین در خرداد ماه سال ۶۰ وارد محارب به با نظام جمهوری اسلامی ایران شدند. آن‌ها در روز ۳۱ خرداد در تهران راهپیمایی مسلحانه کردند و پس از آن ترورهای این سازمان آغاز شد. آنان از ابتدا فعالیت‌های تبلیغی بسیاری علیه نظام داشتند، اما در روز ۳۱ خرداد ۶۱ وارد فاز نظامی شدند. منافقین در گیلان ترورهای زیادی انجام دادند و انقلابیون، مسئولین و مردم را هدف قرار دادند. این اقدامات سازمان مجاهدین خلق، خرابکاری‌هایی که در بندرانزلی و دیگر شهرستان‌ها به وقوع پیوست و ماجرای جنگل موجب شد تا سپاه حضور جدی‌تری در صحنه داشته باشد.

حاج محمود نقش مهم و اثرگذاری در برقراری امنیت در استان گیلان داشت و در این خصوص، ارتباط ویژه‌ای با نماینده امام خمینی (ره) در استان و امام جمعه گیلان داشت. این ارتباط به قدری بود که حاج‌آقا احسان بخش می‌گفت ایشان را بیشتر از فرزندم دوست دارم.

**آیا حضور منافقین در سطح استان گیلان گسترده و اقداماتشان چشمگیر بود؟**

بله، ردپای ضدانقلاب در هر اتفاق و حادثه‌ای قابل مشاهده

**بخش مهمی از سوابق شهید قلی پور در رابطه با برقراری امنیت در گیلان است. چه ویژگی‌هایی باعث شده بود تا ایشان بتواند در مبارزه با گروهک‌های ضدانقلاب نقش آفرین و موثر باشد؟**

شهید قلی پور در نزد دوستان و همکارانش به عنوان یک خیره و کارشناس شناخته می‌شد. چهره او از صلابت و مهربانی خاصی برخوردار بود که دوستان از نگاه به سیمای او لذت می‌بردند و دشمنان حساب می‌بردند.

ویژگی‌هایی که یک فرمانده شجاع و انقلابی باید داشته باشد، در وجود شهید قلی پور قابل دستیابی او بود. او فرمانده اثرگذاری بود. همه نیروها مانند پروانه دورش می‌چرخیدند؛ نیروهایی که هرکدام با برخورداری از توانایی‌های بالا همواره یار و یاور حاج محمود بودند. ایشان مورد قبول و اعتماد نیروها، مسئولین و مردم بود. شهید قلی پور معاون طرح و عملیات لشکر قدس بود و مسئولیتی که برعهده داشت بسیار حساس و خطیر بود. او و دوستانش در تمام اتفاقاتی که در گیلان رخ داد و منجر به ناامنی شد، حضور جدی و اثرگذار داشتند. هرکدام از آن اتفاقات می‌توانست استان را با چالش‌های بزرگ روبرو کند، اما با درایت و شجاعت وی و نیروهای عملیات چنین اتفاقی نیافتد. مبارزه با گروه‌های ضدانقلاب و برهم‌زننده امنیت در شهرهای استان به مانند جنگ در جبهه‌های نبرد تحمیلی بود. شهید قلی پور و دوستان و همزمانش در مقابله با خرابکاری‌های دشمنان و برقراری امنیت و آرامش در خطه گیلان تلاش بسیاری انجام دادند.

**اگرچه مسئولیت شهید قلی پور و گروه عملیات در رابطه با برقراری امنیت در گیلان بود، اما با توجه به اینکه همزمان در مرزهای غربی با دشمن یعنی درگیر بودیم، آیا ایشان و نیروهای عملیات در عملیات‌ها حضور پیدا می‌کردند؟**

نیروهای عملیات خیلی دوست داشتند در مناطق جنگی حضور داشته باشند، اما حضورشان در شهر لازم و ضروری بود. با این وجود گاهی اوقات چند روز مانده به انجام عملیاتی، دوستان تماس می‌گرفتند و برای انجام عملیاتی عازم جبهه‌های جنگ می‌شدیم. البته حضور در مناطق عملیاتی نیازمند موافقت فرماندهان بود که پس از انجام هماهنگی‌های لازم اعزام می‌شدیم. پس از پایان عملیات نیز به شهر باز می‌گشتیم. شهید قلی پور نیز وضعیتی مشابه ما داشت. ایشان مسئولیت برقراری امنیت در گیلان را برعهده داشت. از این رو هر بار که به جبهه می‌رفت، سریع برمی‌گشت. با این حال تلاش داشت در تمامی عملیات‌ها حضور داشته باشد.

**در ابتدای انقلاب اسلامی شاهد فعالیت گروه‌های ضدانقلاب در دانشگاه‌های سراسر کشور و همچنین دانشگاه گیلان بودیم، اقدام شهید قلی پور در این رابطه چه بود؟**

از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی شاهد وقوع تنش‌های امنیتی در شهرها بودیم. یکی از عوامل وقوع این تنش‌ها نیز گروهک‌های ضدانقلاب بودند.

در سال‌های ابتدایی انقلاب به دلیل وقوع «انقلاب فرهنگی»،

«رحمان کاشفی» مسئول تعاون سپاه گیلان در عملیات کربلای ۲ در گفت و شنود با شاهد یاران

## خبر شهادت حاج محمود را دوروز مخفی نگه داشتیم

درآمد



حاج محمود خندید و گفت: یک ماه است که اسلحه‌ها سوزن ندارد! بعد توضیح داد که مسئول تمیزکاری اسلحه‌ها نفوذی سازمان مجاهدین خلق بود. او سوزن اسلحه‌ها را برداشته بود و به منافقین نیز اطلاع داده بود که اسلحه‌ها از کار افتاده و در درگیری‌ها خطری از جانب تو آن‌ها را تهدید نمی‌کند و می‌تواند به راحتی تو را هدف قرار بدهند.

از آخرین دیدارتان با شهید قلی پور برای ما بگوئید.

یک روز قبل از شهادت حاج محمود در عملیات کربلای ۲ خوابی دیدم که آن خواب را برای او و علی گلستانی جانشین ستاد تیپ تعریف کردم. حاج محمود پرسید: به نظر خود تعبیر خواب چیست؟ گفتم: بیشتر نیروها در این عملیات شهید خواهند شد و همانگونه شد و تعدادی بسیاری از فرماندهان و رزمندگان تیپ قدس از جمله حاج محمود قلی پور و علی گلستانی به شهادت رسیدند.

مراسم تشییع پیکر حاج محمود و دیگر شهدای عملیات کربلای ۲ چگونه برگزار شد؟

آن لحظه‌ای که حاج محمود به شهادت رسید، من در کنارش نبودم و ۵ دقیقه بعد خبر شهادت او را از یکی از نیروهای تعاون شنیدم، اما خبر شهادت حاج محمود تا یکی دو روز به طور رسمی اعلام نشد.

در جریان عملیات پیکرهای شهدا به عقب برده شد و پس از پایان عملیات به رشت رفتیم و در مراسم تشییع پیکرهای شهدا شرکت کردیم. مراسم بسیار باشکوهی برگزار شد و مردم گیلان با حضورشان در آن مراسم سنگ تمام گذاشتند.

چرا خبر شهادت حاج محمود را تا ۲ روز مخفی نگه داشتید؟

عملیات هنوز در جریان بود و انتشار خبر شهادت حاج محمود بر روحیه نیروها اثر منفی می‌گذاشت. به همین دلیل این خبر اعلام نشد، البته بیشتر فرماندهان از شهادت او مطلع بودند.

در پایان اگر بخواهید شهید قلی پور را توصیف کنید، چه تعبیری برای وی به کار خواهید برد؟

حاج محمود «پهلوان» بود. فرمانده عملیات سپاه گیلان به نوعی همه‌کاره آن سپاه به حساب می‌آمد. او باتوجه به سوابق انقلابی و مبارزاتی که داشت و نیروها به او احترام ویژه می‌گذاشتند، جزو نفرات برجسته گیلان بود.

«رحمان کاشفی» در زمان اجرای عملیات کربلای ۲ که سردار قلی پور در آن عملیات به شهادت رسید، مسئول تعاون سپاه گیلان بود. او پیش از انقلاب اسلامی با شهید قلی پور آشنا شد و رفاقت این دو با همکاری در کمیته‌های انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران ادامه یافت. او در این گفت و گواز خوابی گفت که شب قبل از عملیات آن را برای حاج محمود قلی پور مطرح کرد و تقسیرش این بود که بیشتر نیروها در این عملیات شهید خواهند شد. بنابر گفته آقای کاشفی خبر شهادت حاج محمود را به دلیل شرایط عملیات به مدت ۲ روز مخفی نگه داشتند. در ادامه گفت و گوی شاهد یاران با وی را می‌خوانید.

برخوردار بود. پس از یک درگیری با منافقین، کاغذی در جیب یکی از منافقین پیدا شد. حاج محمود با توجه به آن کاغذ متوجه وجود چند خانه تیمی در رشت شد. برهمان اساس شناسایی‌های تکمیلی انجام و موفق به کشف آن خانه‌ها شدیم.

باتوجه به اینکه گروه‌های سیاسی مختلفی در شهر رشت فعالیت داشتند، آیا نیروهای حاج محمود به سوی این گروه‌ها گرایش پیدا کردند؟

مهمترین ویژگی حاج محمود «ولایت‌پذیری» و «اطاعت از ولی فقیه» بود و معتقد بود که هرکس در مسیر ولایت حرکت کند، منحرف نخواهد شد. او این ویژگی را به نیروهایش نیز تسری داده بود.

گروه‌های سیاسی بسیاری در شهر رشت فعالیت داشتند و تبلیغ می‌کردند که برخی خودی‌ها نیز فریب این تبلیغات را خوردند، اما نیروهای حاج محمود هیچگاه از مسیر ولایت خارج نشده و با این گروه‌ها همراه نشدند.

یک شب پیش از اجرای عملیات کربلای ۲ به حاج محمود گفتم که اختلافات گروه‌های سیاسی در تهران افزایش پیدا کرده و هرکسی چیزی می‌گوید. او گفت: ما کاری به کسی نداریم. امام گفته است که این جنگ اگر بیست سال هم طول بکشد، ما هستیم. فردا قرار است عملیات اجرا شود. برای من مهم نیست که در شهرهای این سوی مرز چه می‌گذرد. من به دستور امام عمل می‌کنم و تنها به آزادسازی حاج عمران و دستیابی به اهداف این عملیات فکر می‌کنم.

آیا در بین نیروهای حاج محمود نفوذی هم وجود داشت؟

بله؛ هر چند مدت یکبار اسلحه‌هایمان را به یکی از نیروها می‌دادیم تا تمیز کند. چند روز پس از آنکه اسلحه من توسط آن فرد تمیزکاری شد، حاج محمود بنده را خواست. اسلحه‌ام را گرفت و به سوی من نشانه رفت. ترسیدم. به حاج محمود گفتم: اسلحه پُر است، مراقب باش! او توجه‌ای نکرد، گلنگدن را کشید و شلیک کرد. چشم‌هایم را بستم، اما گلوله‌ای از اسلحه بیرون نیامد. حاج و واج مانده بودم.

به عنوان سوال نخست بفرمایید که شما چه زمانی و چگونه با شهید قلی پور آشنا شدید؟

اولین بار سال ۵۵ با حاج محمود قلی پور آشنا شدم. من نوارهای سخنرانی شهیدان آیت‌الله سعیدی و آیت‌الله غفاری را توزیع می‌کردم. حاج محمود نیز از فعالان انقلابی شهر رشت بود که او را بیشتر در مسجد «کاسه‌فروشان» می‌دیدم. امام جماعت آن مسجد حاج آقا احسان بخش بود و انقلابیون بسیاری همچون حاج احمد عسگری به آن مسجد رفت و آمد داشتند.

یکی از برنامه‌های ما در آن مسجد، برگزاری کلاس‌های تفسیر «نهج البلاغه» بود. آشنایی و رفاقت من با حاج محمود در آن کلاس‌ها بیشتر شد.

با پیروزی انقلاب اسلامی، فصل جدیدی در زندگی مبارزان انقلابی گشوده شد و ارتباط و پیوند ما عمیق‌تر شد. پس از مدتی هر دو وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شدیم و در مبارزه با گروهک‌های ضدانقلاب و دشمن بعثی همراه شدیم.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، امنیت شهر رشت چگونه تامین شد و شهید قلی پور در این رابطه چه نقشی داشت؟

شهید قلی پور در این خصوص نقش محوری داشت. او شهر رشت را برای تامین امنیت به سه بخش تقسیم کرد. بخش غربی شهر به آقای دانش حاجتی سپرده شد که با حدود ۶۰ نفر نیرو این کار را انجام داد. بخش شرقی شهر هم به آقای محمود مشفق سپرده شد و بخش مرکزی را آقای عبداللّه عزت‌پژوه عهده‌دار شد. هر سه نفر هم بعدها به شهادت رسیدند. حاج محمود خودش نیز در بخش مرکزی حضور داشت. من نیز کنارش بودم و هر جا درگیری پیش می‌آمد، وارد عمل می‌شدیم.

در خصوص مبارزه با گروهک‌های ضدانقلاب نیز نیروها به دو بخش تقسیم شدند. یک بخش از نیروها در جنگل‌ها با ضدانقلاب مبارزه کردند که فرماندهی آن‌ها برعهده حاج محمود و نادر امیرگل بود. بخش دیگر از نیروها نیز در شهرها با ضدانقلاب مبارزه کردند. حاج محمود از هوشمندی و توانایی بسیار بالایی در رزم



بازخوانی نقش تیپ «۱۰۵ قدس» گیلان در عملیات کربلای ۲؛

## اولین عملیات گیلانی‌ها در جنگ

درآمد

پس از اینکه تیپ ۱۰۵ قدس به نیروهای استان گیلان تحویل داده شد، آنان در عملیات «کربلای ۲» که در منطقه عمومی «حاج عمران» برگزار شد، حضور پیدا کردند. در آن عملیات تعدادی از فرماندهان یگان از جمله حاج محمود قلی‌پور به شهادت رسیدند. در ادامه در خصوص اهداف عملیات، موقعیت منطقه استعداد دشمن، سازمان رزم خودی و چگونگی نبرد تیپ قدس در این عملیات می‌خوانید.

منبع: خبرگزاری دفاع پرس

## اهداف عملیات

«کرکوک» سومین شهر بزرگ عراق بود. تهدید آن شهر می‌توانست صادرات نفت آن کشور را مختل کند. بنابراین فرماندهان تصمیم به تهدید کرکوک گرفتند. ضمن اینکه انجام هرگونه عملیاتی در آن جبهه می‌توانست نقش مهمی در افزایش و تقویت همکاری اکراد معارض عراقی با ایران داشته باشد. همکاری اکراد از سال ۶۴ شکل عملی به خود گرفته بود. اجرای عملیات در آن منطقه، علاوه بر تقویت روحیه معارضین و تأمین راه‌های تردد آنان به ایران، موقعیت قرارگاه رمضان که مأموریت اجرای عملیات‌های نامنظم در عمق خاک عراق را برعهده داشت، بهبود می‌بخشید.

همچنین در حمله‌ای که دشمن در ۲۴ اردیبهشت سال ۶۵ در چارچوب استراتژی دفاع متحرک به منطقه «حاج عمران» انجام داد، توانست بر ارتفاعات ۲۴۳۵ و ۲۵۱۹ تسلط یابد و نیروهای خودی را متحمل تلفات کند. بر همین اساس فرماندهان تصمیم گرفتند برای جلوگیری از رکود جبهه‌ها و انجام عملیات پیاپی و موفق در سرتاسر جبهه‌های نبرد و تا آماده‌شدن عملیات بزرگ در زمستان سال ۱۳۶۵، چند عملیات انجام بدهند که یکی از آن‌ها، عملیات «کربلای ۲» بود که در نیمه نخست شهریور ماه سال ۶۵ توسط سپاه پاسداران اجرا شد.

هدف اصلی از اجرای این عملیات، تصرف ارتفاعات ۲۵۱۹ و شهید صدر بود، تا علاوه بر ایجاد خط پدافندی مناسب، زمینه لازم برای اجرای عملیات‌های موثر و استراتژیک بعدی در عمق خاک عراق فراهم شود. همچنین، هم‌زمانی انجام این عملیات با عملیات «کربلای ۳» در آب‌های خلیج فارس، می‌توانست به افزایش ضربات وارده بر قوای دشمن و تجزیه و تحلیل قوای نظامی آن منجر شود.

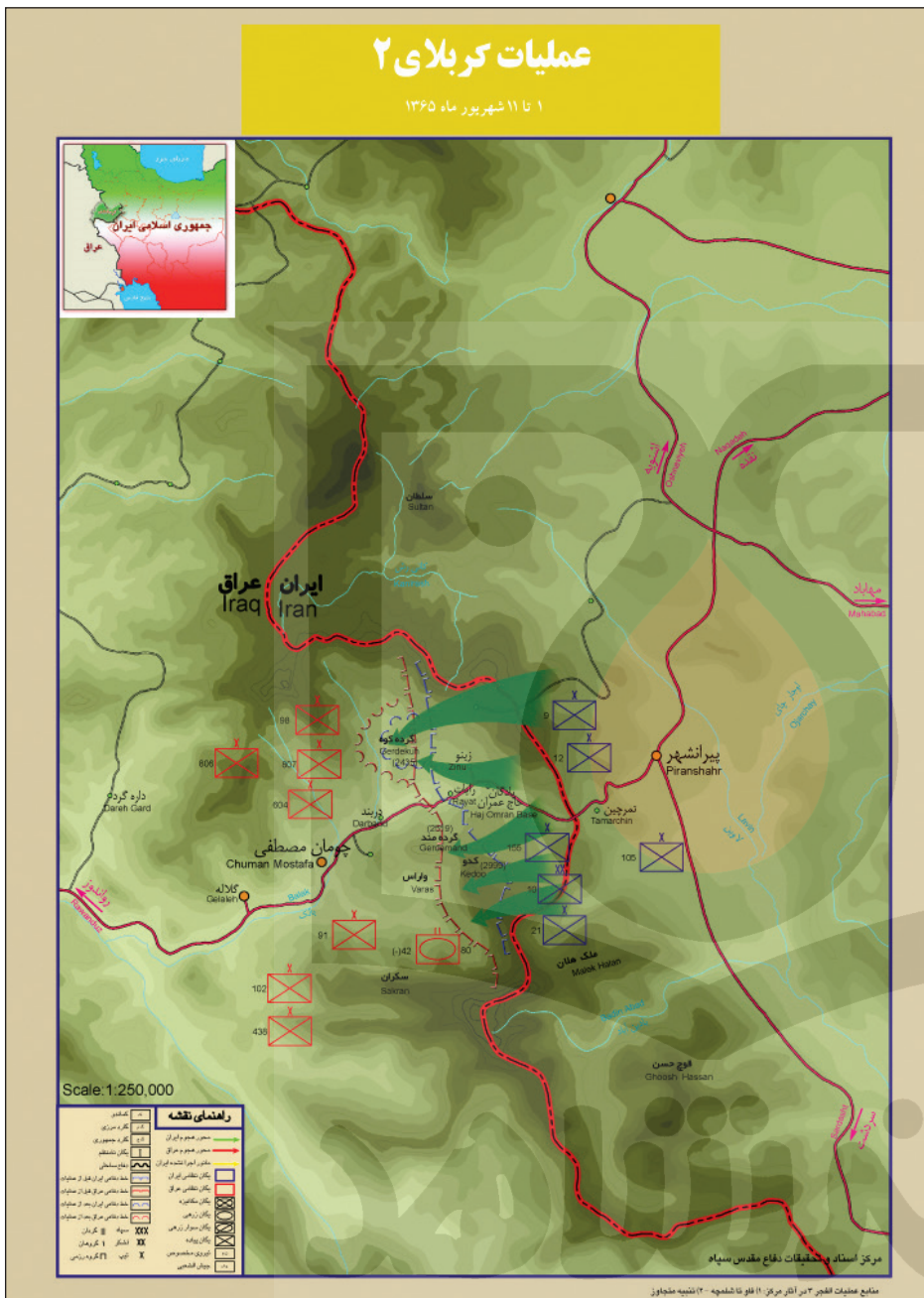
## موقعیت منطقه

منطقه عملیاتی حاج عمران از شمال به ارتفاعات «چنارستان» و «کلاشین»، از جنوب به ارتفاعات بسیار مرتفع «سکران» و «کدو» و از شرق به ارتفاعات «تمرچین» و شهر مرزی «پیرانشهر» و از غرب به تنگه «در بند» و شهر «چومان مصطفی» عراق محدود می‌شد.

ارتفاعات مهم این منطقه عبارت‌اند از: ۲۵۱۹ (گرده‌اند)، ۲۹۹۹ (کدو)، ۲۵۰۰، ۲۵۰۶ (در بند)، ۳۰۰۰ (برزین) و ۲۴۳۵ (گرده کوه معروف به شهید صدر). این ارتفاعات بر ارتفاعات پیرانشهر، جاده پیرانشهر - نرده، پادگان پیرانشهر، جاده پیرانشهر - سردشت و شهرهای «چومان مصطفی»، «دیانا» و «رواندوز» عراق مشرف هستند.

## عملیات کربلای ۲

۱ تا ۱۱ شهریور ماه ۱۳۶۵



## استعداد دشمن

مسئولیت پدافند از منطقه حاج عمران، بر عهده لشکر ۲۳ پیاده از سپاه پنجم عراق بود و یگان‌های تحت امر این لشکر عبارت بودند از تیپ‌های ۹۸، ۸۰۷، ۸۰۴، ۴۳۸، ۹۱ و ۸۰۶ پیاده، تیپ ۱۰۲ پلیس، گردان کماندویی الکفاح، گردان ۷۷ دفاع الوطنی، گردان ۴۲ تانک از تیپ ۸۰ زرهی و حدود پنج گردان توپخانه.

## سازمان رزم خودی

فرماندهی عملیات برعهده قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع) سپاه بود که لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) با سه گردان، تیپ ۱۵۵ ویژه شهدا با شش گردان، تیپ ۱۰۵ ویژه قدس با چهار گردان، تیپ ۲۱ امام رضا

(ع) با سه گردان، تیپ ۱۲ قائم با شش گردان، تیپ ۹ بدر با چهار گردان و چهار گردان توپخانه تحت امر داشت.

## طرح عملیات

دو محور برای عملیات در نظر گرفته شد که محور راست شامل ارتفاعات گرده‌کوه (شهید صدر)، تخته سنگی، تپه شهدا و تپه سرخ بود. در محور چپ نیز ارتفاعات گرده‌اند و فارس و یال‌های آن‌ها، تپه تخم‌مرغی، شیار اینه و دو یال ارتفاعات سکران قرار داشتند.

## شرح عملیات

بعد از شکست عراق در عملیات والفجر ۸ (فاو)،

دو تیپ نیز میزان انهدام‌شان کمتر از ۵۰ درصد بود.

### 🌀 تلفات دشمن

تعداد کشته و زخمی: بیش از ۳ هزار نفر

تعداد اسرا: ۲۰۰ نفر

غنایم: ۶ دستگاه تانک، ده‌ها دستگاه خودرو و مقدار زیادی سلاح سبک و مهمات

### 🌀 نبرد تیپ قدس

پس از اینکه فرماندهان تیپ قدس توسط «علی شمخانی» فرمانده وقت نیروی زمینی سپاه در سنندج توجیه شدند، نیروها به سمت حاج عمران حرکت کردند و در منطقه مورد نظر استقرار یافتند. ماموریت اصلی تیپ قدس در این عملیات، تصرف مهمترین محور عملیاتی دشمن، یعنی مقر فرماندهی و محل استقرار تعداد بسیاری از نیروهای زنده دشمن و همچنین تصرف ارتفاع «وارس» بود. در سمت چپ و راست تیپ قدس، تیپ ویژه شهدا (ع)، لشکر سیدالشهدا (ع) و تیپ بدر عمل می‌کردند.

یگان قدس با ۴ گردان پیاده، یک گردان ادوات و یک گردان توپخانه به همراه سایر گردان‌های پشتیبانی در این عملیات شرکت داشت. با سنگین شدن آتش دشمن «حسن رضوان‌خواه»، «هامون محمدی» و «مهدی خوش‌سیرت» فرماندهان گردان‌های کمیل، میثم و حمزه سیدالشهدا در تماس با حسین همدانی فرمانده تیپ ضمن بیان وضعیت موجود، درخواست کردند فرمان درگیری صادر شود.

دقایقی بعد فرمانده تیپ به گردان کمیل اجازه درگیری داد. به دنبال آن گردان میثم نیز اعلام کرد که پاکسازی میدان مین پایان یافته است. سپس به دستور همدانی، این گردان و گردان حمزه نیز درگیری خود را آغاز کردند، ولی به علت پیچیدگی و صعب‌العبور بودن منطقه و نیز مقاومت دشمن، به‌رغم تلاش فراوان نیروهای خودی، هیچ‌کدام از گردان‌ها نتوانستند به اهداف تعیین‌شده دست یابند.

رضوانخواه فرمانده گردان کمیل برای هدایت نیروهای محور عملیاتی خود جهت تصرف اهداف از پیش تعیین‌شده، درخواست نیروی کمکی کرد و این در حالی بود که وی مورد اصابت گلوله قرار گرفته و مجروح شده بود، ولی همچنان با اقتدار، گردان خود را در میان آتش‌باران دشمن به‌پیش می‌برد که بار دیگر مورد اصابت ترکش قرار گرفت و به شهادت رسید.

در این هنگام به دستور فرمانده تیپ، نیروهای کمکی گردان «مالک اشتر» به‌منظور کمک به نیروهای درگیر حرکت کردند. به این ترتیب که هر گروهان آن، به یکی از سه محور که در رسیدن به اهداف دچار مشکل شده بودند، اعزام شد.



شهدا ادامه مسیر دهند. در ساعت ۲ و هشت دقیقه بامداد نیز علاوه بر تسخیر «تخته سنگی» تعدادی از نیروهای دشمن اسیر شدند و یک مقر فرماندهی تیپ و چند مقر فرماندهی گردان به تصرف درآمد. در ادامه دشمن با اجرای آتش سنگین در دو نوبت پاتک کرد که با هوشیاری و مقاومت نیروهای خودی، هر دو پاتک خنثی شد. سپس، فعالیت شدید هوایی دشمن آغاز شد؛ به‌گونه‌ای که تا روز اول، مواضع خودی طی حدود پنجاه مرحله بمباران شد. در این میان، یکی از هواپیماهای عراق بر اثر آتش پدافند هوایی سرنگون شد.

در شب دوم، عملیات در محور چپ تکرار شد و دو گردان نیرو به سمت اهداف خود حرکت کردند و در ساعت ۵۲ دقیقه بامداد با نیروهای دشمن درگیر و موفق شدند قسمتی از اهداف خود را تصرف کنند؛ اما هوشیاری و مقاومت دشمن موجب شد نیروها تا ساعت ۴ به عقب بازگردند. به این ترتیب، عملیات با موفقیت در محور راست و عدم موفقیت در محور چپ پایان یافت.

### 🌀 نتایج عملیات

مناطق آزاد شده شامل ارتفاعات ۲۴۳۵، ۲۲۰۰، ۱۶۰۰، ۱۷۰۰، ۱۸۰۰، ۲۰۰۰ و بخشی از جاده حاج عمران، دربنده، چومان مصطفی و گردکو بود. تجهیزات منهدم‌شده دشمن نیز یک فروند هواپیما، یک فروند هلیکوپتر و چندین انبار مهمات بود. همچنین بیش از ۵۰ درصد چهار تیپ عراق آسیب دید.

ارتش این کشور استراتژی «دفاع متحرک» را در پیش گرفت و توانست طی چند عملیات برخی مناطق تحت تصرف یگان‌های سپاه و ارتش را باز پس گیرد. نیروهای ارتش بعث عراق در ۲۴ اردیبهشت ۶۵ عملیاتی در منطقه حاج عمران اجرا کردند و توانستند ارتفاعات ۲۴۳۵ و ۲۵۱۹ را تصرف کنند. عملیات کربلای ۲ از جمله عملیات‌هایی است که در قالب عملیات متوسط رزمندگان اسلام دسته‌بندی شده و در نیمه سال ششم جنگ انجام شد. از جمله ویژگی‌های مهم این عملیات حضور یک گردان از اسیران داوطلب عراقی در زیرمجموعه تیپ ۹ بدر است که به نوبه خود برای اولین بار در طول جنگ این اتفاق افتاد.

این عملیات در منطقه‌ای به وسعت تقریبی ۵۰ کیلومتر مربع از جبهه‌های شمالی در ساعت ۴۷ دقیقه بامداد دهم شهریور ماه سال ۶۵ انجام شد. دشمن با مشاهده یکی از گردان‌های خودی - که در محور چپ و در شکاف میان ارتفاعات وارس و ۲۵۱۹ در حرکت بود - واکنش نشان داد و بدین ترتیب، درگیری قبل از ساعت مقرر آغاز شد. دیگر یگان‌ها نیز اندکی بعد (ساعت ۱ بامداد) و هم‌زمان با اعلام رمز عملیات (یا ابا عبدالله الحسین (ع)، ادرکنی) به دشمن حمله‌ور شدند.

درحالی که هوشیاری دشمن، موفقیت محور چپ را غیرممکن کرده بود، نیروهای عمل‌کننده در محور راست پس از درگیری با دشمن موفق شدند در ساعت یک و ۵۸ دقیقه بامداد ارتفاع «شهید صدر» را تصرف کرده و جهت پاک‌سازی به طرف تپه



با تشدید فشار دشمن روی نیروهای دو گردان میثم و حمزه، از ساعت ۶ و ۲۰ دقیقه هرگونه تماس با نیروهای گردان میثم که روی ارتفاع «وارس» بودند، قطع شد، اما با تأمین عقبه نیروهای خودی در «هفت کانالی» که به همت نیروهای گردان تازه وارد شده «مالک اشتر» انجام شد، نیروهای گردان حمزه توانستند از «پنجه‌ای» عقب‌نشینی کنند. دشمن در «پنجه‌ای» مستقر شد، اما هیچ اقدامی برای تصرف مجدد «هفت‌تپه‌ای» انجام نداد، زیرا با در اختیار داشتن ارتفاعاتی همچون «تپه تخم مرغی»، «پنجه‌ای» و «وارس» می‌توانست تا مدتی تأمین مواضع خود را برقرار نماید. نیروهای خودی مستقر در «هفت کانالی» نیز ساعت ۹ صبح بدون تلفات و خسارت عقب‌نشینی کردند.

پیش از درخواست نیروهای کمکی، فرماندهی یگان به حاج محمود قلی‌پور رئیس ستاد ماموریت داد تا گردان مالک اشتر را که به‌عنوان پشتیبان آماده بود، جهت کمک و پیشبرد عملیات به خطوط درگیری اعزام کند. در این ماموریت «علی گلستانی» جانشین ستاد و مسئول پرسنلی، «غلامرضا قبادی» مسئول بسیج و «سیدمحمد محمدنژاد» جانشین تدارکات لجستیک او را همراهی می‌کردند. آن‌ها پس از انجام ماموریت و اعزام گردان، در حالی که هنوز محل ماموریت را ترک نکرده بودند، هدف گلوله توپ دشمن قرار گرفتند و همگی به شهادت رسیدند.

تیپ قدس علی‌رغم تحمل تلفات زیاد توانست دو گروهان از گردان میثم را تا بالای قله وارس برساند و به قسمتی از اهداف خود نیز دست یابد، اما به دلیل عدم پاک‌سازی پال‌های پایین ارتفاعات «۲۵۱۹» و «تپه تخم مرغی» و نیز هوشیاری دشمن، این گردان محاصره شد و بقیه نیروهای یگان تا صبح به عقب بازگشتند که سرانجام در روز ۱۲ شهریور خبر رسید که محمدی فرمانده گردان و دو فرمانده گروهان تحت امر وی نیز به نقطه رهایی بازگشتند. محمدی در گزارشش گفته بود: به دلیل قطع ارتباط و فشار دشمن، نیروهای تحت امر صدمات زیادی دیده و در محاصره دشمن قرار گرفتیم. بی‌سیم‌ها ارتباط نداشت و من حتی نمی‌توانستم کسب تکلیف کنم که آیا بازگردم یا به جلو بروم؟ با این وضعیت ناچار شدم نیروهایم را به دو دسته سی تا چهل نفره تقسیم کنم که با پایین آمدن نیروها از بالای سرمان در یال ۲۵۱۹ حدود سه قبضه تیربار دشمن و شاید بیش از ۱۰۰ نیروی تک تیرانداز ما را به رگبار بستند که تعدادی از نیروها به شهادت رسیدند و عده‌ای اسیر و تعدادی از نیروها نیز به عقب برگشتند.

در اسنادی که از مقرهای تصرف شده لشکر دشمن بعد از عملیات به دست آمد، معلوم شد که دشمن کاملاً از منطقه عملیاتی، یگان‌های خودی و زمان عملیات مطلع بوده و حتی فرمانده لشکر ۷۰۵،

مسئول پدافند: محمد علیزاده  
 مسئول ادوات: اسماعیل تقی‌لو  
 مسئول بهداری: محمد فرمایشی  
 مسئول عقیدتی: اسدالله پورهادی  
 مسئول تخریب: نادر مشتاق  
 مسئول بسیج: غلامرضا قبادی  
 مسئول مهندسی: قاسم ابراهیم‌زاده  
 فرمانده گردان میثم: هامون محمدی  
 فرمانده گردان کمیل: حسن رضوان‌خواه  
 فرمانده گردان حمزه سیدالشهدا (ع): مهدی خوش‌سیرت  
 فرمانده گردان امام حسین (ع): حسن پروانه  
 فرمانده گردان مالک‌اشتر: مهدی کاظمی‌پور  
 در این عملیات ۴۷ کادر سپاه، ۲۵ سرباز وظیفه و ۱۱۷ بسیجی مجروح و ۳۹ کادر سپاه، ۱۰ سرباز وظیفه و ۱۴۹ بسیجی شهید شدند که در مجموع ۱۹۸ نفر از فرزندان میرزا کوچک خان به مقام شهادت نایل شدند. مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العالی) در خصوص نقش یگان قدس در عملیات کربلای ۲ فرمودند: نیروهای گیلانی در عملیات کربلای ۲، کربلای دیگری آفریدند.

پس از بررسی خطوط پدافندی «گردمند»، «۲۵۱۹» ، «گرده بوک» و «شهید صدر» طی نامه‌ای، ۴۰ مورد ضعف پدافندی خود را یادآوری کرده بود. در بند سوم نامه‌ای که از مقر لشکر دشمن به دست آمده بود، نوشته شده بود که نیروهای ایرانی ظرف سه روز آینده یقیناً حمله خود را آغاز خواهند کرد!

با جمع‌بندی تمامی این مطالب معلوم می‌شود که دشمن به طور کامل از محدوده عملیات و زمان آن آگاه بوده و با هوشیاری و آمادگی در انتظار نیروهای خودی بوده است و این به دلیل حضور گسترده ستون پنجم، نیروهای ضدانقلاب و جاسوس‌های داخلی و مشکلات حفاظتی و تردد بسیار خودروها و نیروهای نظامی خودی و انتقال وسایل و امکانات فراوان بود که پیرانشهر را به یک منطقه نظامی تبدیل کرده بود.

## فرماندهان تیپ قدس در عملیات کربلای ۲

فرمانده تیپ: حسین همدانی  
 جانشین تیپ: ناصر گودرزوند  
 رئیس ستاد: حاج محمود قلی‌پور  
 جانشین ستاد و مسئول پرسنلی: حاج علی گلستانی

مسئول اطلاعات: حسین املاکی  
 جانشین تدارکات لجستیک: سیدمحمد محمدنژاد

مسئول عملیات: حسن خارا

مسئول پشتیبانی: سید ضیاء‌الدین حزنی

مسئول تبلیغات: حمید حاذق نیکرو

مسئول مخابرات: نادر رضایی

منابع:

روزشمار جنگ ایران و عراق، جلد ۴۳، ص ۶۰۵-۶۰۷

نوروز شاد، نادر، روای عملیات کربلای ۲

روزهای خوب خدا، ۱۳۹۳، ج ۱



گفت‌وگو شاهد یاران با «حمید حاذق نیک‌رو» مسئول تبلیغات لشکر قدس

## عملیات‌هایی که حاج محمود فرماندهی کرد

درآمد

«حمید حاذق نیک‌رو» مسئول تبلیغات لشکر قدس گیلان در دوران دفاع مقدس بود. او وقایع مهمی از رویدادهای جنگ را ثبت و ضبط کرده است. مسئولیت تبلیغات سپاه سردشت، مسئولیت فرهنگی سپاه گیلان، مسئول تبلیغات و انتشارات لشکر ۱۶ قدس، مدیرکلی فرهنگ و ارشاد اسلامی استان گیلان و جانشینی معاونت فرهنگی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بخشی از فعالیت‌های وی بوده است. در گفتگو با حمید حاذق نیک‌رو به نقش سردار شهید قلی‌پور در عملیات‌های مختلف پرداختیم و او از شب وداعی گفت که پس از آن رزمندگان عازم اجرای عملیات کربلای ۲ شدند و حاج محمود در آن عملیات آسمانی شد.

## شما از چه زمانی مسئول تبلیغات تیپ قدس گیلان شدید؟

سال ۶۴ تصمیم گرفته شد تا استان گیلان، یگان رزم مستقل داشته باشد. به همین دلیل تعدادی از نیروهای سپاه گیلان به تیپ ویژه ۵۲ قدس که تا آن زمان در عملیات‌های کردستان و عملیات‌های برون مرزی حضور داشت، منتقل شدند. این نیروها طی چند مرحله منتقل شدند که در مرحله اول بنده نیز حضور داشتم. پس از طی این مراحل، یگان قدس به طور کامل به استان گیلان تحویل داده شد. بنده از همان ابتدا مسئولیت تبلیغات یگان را برعهده داشتم.

## مهمترین عملیات‌هایی که رزمندگان گیلانی لشکر قدس و حاج محمود قلی پور در آن حضور داشتند، چه عملیات‌هایی بود؟

شهید محمود قلی پور در چند عملیات نقش مهم و اثرگذار داشت. یکی از آن عملیات‌ها، عملیات «والفجر ۲» بود. هدف از اجرای این عملیات خارج کردن شهرهای کردنشین از زیر آتش دشمن، آزادسازی ارتفاعات مهم منطقه، مسدود کردن راه زندانقلاب و تصرف پادگان حاج عمران بود. این عملیات تیرماه سال ۶۲ در منطقه عملیاتی «حاج عمران» و با رمز «یاالله، یاالله، یاالله» شروع شد و ۳۰ روز به طول انجامید. نیروهای ارتش، سپاه پاسداران، بسیج، جهادسازندگی، عشایر، ژاندارمری، قرارگاه حمزه سیدالشهدا (ع)، لشکر امام حسین (ع) و تیپ ویژه شهدا نیروهای عمل کننده در این عملیات بودند.

عملیات دیگر عملیات «والفجر ۹» بود. شهید قلی پور در آن عملیات در کنار شهید حاج حاتم رییس ستاد تیپ قدس، سردار کلیشادی جانشین فرمانده تیپ، علی رضا ربیعی فرمانده تیپ و حسن خارآرا فرمانده عملیات حضور داشت و جانشین فرمانده عملیات بود.

در این عملیات یگان قدس هنوز گیلانی نشده بود. بعد از عملیات نیروهای گیلانی بیشتر معاونت‌های لشکر را برعهده گرفتند و بنده نیز مسئول تبلیغات یگان شدم.

ما در واحد تبلیغات تلاش داشتیم با شهید قلی پور مصاحبه کنیم، اما ایشان قبول نمی کرد. بعد از ظهر یکی از روزها متوجه شدم که شهید قلی پور وصیت‌نامه می نویسد. سعی کردیم در حین نوشتن وصیت‌نامه از او فیلم بگیریم. حاج محمود وقتی دوربین را دید، از ما فرار کرد. به دنبالش دویدیم، اما بالاخره نتوانستیم از او فیلم بگیریم.

تیپ قدس در عملیات والفجر ۹ با ۳ گردان رزمی و یک گردان ادوات از محور سورکوه در گروه‌های ۲۲ نفره به سوی دشمن هجوم بردند، سنگرهای دشمن را منهدم کرده و با ادامه درگیری و انجام عملیات ایذایی، توان رزمی دشمن تحلیل رفت و نیروهای درگیر نیز در محورهای دیگر شدت هجوم خود را افزودند و به هدف نهایی خود رسیدند. در خصوص این عملیات باید بگویم که عملیات والفجر ۸ هنوز ادامه داشت که عملیات والفجر ۹ طرح ریزی شد. پس از طرح ریزی به تعدادی از یگان‌ها از جمله یگان قدس که در فو به عنوان نیروهای پشتیبانی حضور داشتند، دستور داده شد تا آماده اجرای عملیات جدید شوند. در نتیجه عملیات والفجر ۹ در تاریخ ۵ اسفند ۱۳۶۴ در منطقه شرق سلیمانیه در جبهه شمال غرب به فرماندهی سپاه پاسداران باهدف نزدیک شدن به شهر سلیمانیه عراق و مقابله با تجمع نیروهای عراق در فو آغاز شد. عملیات والفجر ۹ اولین عملیات از سلسله نبردهای مربوط به استراتژی تعقیب دشمن در جبهه‌های شمالی بود که در منطقه چوارتا از استان سلیمانیه عراق اجرا شد. این عملیات با طراحی و فرماندهی سپاه در سه محور و با رمز مبارک «یاالله، یاالله، یاالله» و با هدف پیشروی در شرق سلیمانیه و به منظور کاستن از فشار دشمن در فو، در ساعت ۲۳:۴۵ دقیقه آغاز شد.

نیروهای خودی در دو مرحله توانستند به اهداف موردنظر همچون ارتفاعات کوخ نم‌نم، ناصر، ماماخان، مویرا، پلنگه سور و قله کاژال پیر (کچل) که از بلندترین قله منطقه است دست یابند. این عملیات در تاریخ ۹ اسفند ۶۴ به پایان رسید.

عملیات «قادر» دیگر عملیاتی بود که شهید قلی پور در آن حضور داشت. در این عملیات بخشی از یگان‌ها به فرماندهی شهید صیادشیرازی مامور شدند تا در منطقه کلاشین در نزدیکی مرز ترکیه عملیات انجام دهند. عملیات قادر یک عملیات آفندی بود که رزمندگان طی سه مرحله در شمال غرب کشور اجرا کردند.

این عملیات به این دلیل اجرا شد که بعد از عملیات بدر، رکودی بر جبهه‌ها حاکم شده بود. لذا برای بالا بردن روحیه رزمندگان حاضر در خطوط مقدم جبهه، تکمیل کردن عملیات بدر و از همه مهم‌تر خارج کردن جبهه‌ها از رکود عملیات قادر اجرا شد.

مسئولیت طرح ریزی و اجرای این عملیات به ارتش واگذار شد و سپاه پاسداران پشتیبانی‌هایی انجام داد. عملیات قادر ۲۴ تیرماه سال ۱۳۶۴ با رمز یا صاحب‌الزمان (عج) در محور سیدکان - چومان مصطفی در سه مرحله آغاز شد که حدود دو ماه به طول انجامید. رزمندگان در این عملیات به دنبال دستیابی به اهدافی نظیر آزادسازی بلندی‌های اربیل در محدوده سیدکان، قطع خطوط ارتباطی زندانقلاب داخلی، آزادسازی بخشی از خاک عراق، نزدیک شدن به راه‌های اصلی و تضعیف روحیه دشمن با انهدام تجهیزات پیشرفته آن‌ها بودند.

گفته می شود یکی دیگر از عملیات‌هایی

## که رزمندگان گیلانی در آن نقش موثری داشتند، عملیات «کربلای ۲» بود. نقش شهید قلی پور در آن عملیات چه بود؟

زمانی که قرار شد عملیات کربلای ۲ انجام شود، مقر اصلی لشکر قدس در سنندج بود. برای انجام عملیات باید به آذربایجان غربی می رفتیم. بدین منظور در نزدیک شهر نقده استقرار پیدا کردیم تا هماهنگی‌ها صورت بگیرد و نیروها آماده شوند.

چند خاطره از شهید قلی پور در این عملیات در خاطر دارم که مایلیم آن‌ها را بیان کنم. ما در واحد تبلیغات تلاش داشتیم با شهید قلی پور مصاحبه کنیم، اما ایشان قبول نمی کرد. بعد از ظهر یکی از روزها متوجه شدم که شهید قلی پور وصیت‌نامه می نویسد. سعی کردیم در حین نوشتن وصیت‌نامه از او فیلم بگیریم. حاج محمود وقتی دوربین را دید، از ما فرار کرد. به دنبالش دویدیم، اما بالاخره نتوانستیم از او فیلم بگیریم.

اگر اهمیت ثبت و ضبط تصاویر را بیشتر می دانستیم و اهمیت آن را برای فرماندهان شرح می دادیم، امروز تصاویر بیشتری از جبهه‌ها، فرماندهان و نیروهای غیور داشتیم. به هر حال روحیه بیشتر فرماندهان این بود که خود را در معرض دوربین و مصاحبه قرار نمی دادند.

در عملیات کربلای ۲ شبی که قرار بود حرکت کنیم، مراسم وداعی برگزار شد. آن شب استثنایی بود. در آن مراسم سردار همدانی صحبت کرد. مداحی انجام و بعد هم مراسم خنابندان اجرا شد.

پیش از آن که سردار همدانی را برای سخنرانی دعوت کنیم، یکباره و بدون برنامه ریزی قبلی چند دقیقه صحبت‌های حماسی کردم. حس غریبی بود. انگار بچه‌ها می دانستند که به احتمال زیاد بعد از عملیات برنخواهند گشت. حس مشترکی بود؛ از شهید قلی پور گرفته تا دیگر نیروها.

وقتی شهید قلی پور وصیت‌نامه می نوشت حالت خاصی داشت. با اینکه کارها زیاد بود و می بایست به کارها رسیدگی می کرد، اما با آرامش خاصی وصیت‌نامه می نوشت. شاید احساس می کرد که برگشتی نیست. بعد از پایان مراسم نیروها به منطقه حاج عمران منتقل شدند و در آن عملیات حاج محمود قلی پور و بسیاری از فرماندهان و نیروها به شهادت رسیدند.

## در پایان اگر بخواهید شهید قلی پور را توصیف کنید، چه تعبیری به کار خواهید برد؟

سردار شهید قلی پور از حیث اخلاق و رفتار نمونه بود. در مسائل عبادی و دینی جزو فرماندهانی بود که عامل به عمل صالح بود. بیشتر عمل می کرد و این خصلت موجب اثرگذاری بر نیروها شده بود. او در کمک به دیگران و رسیدگی به مشکلات مردم پیش قدم بود.

رزمندگان عاشق امام خمینی (ره) بودند. اگر فرمانی از سوی حضرت امام صادر می شد، برای اجرای آن سرز پانمی شناختند. شهید قلی پور یکی از سرآمدان آن رزمندگان بود. عشق و علاقه او به امام خمینی (ره) در وصیت‌نامه‌اش مشهود است.





دینوشته‌ای برای آن‌هایی که «حاج عمران» به معراج‌شان رساند

## وقتی که خاک برای شهادت دلبری کرد

درآمد

«حاج عمران» نام پادگانی است در ۱۲ کیلومتری مرز ایران و عراق (در کشور عراق). این پادگان در عملیات والفجر ۲ به تصرف رزمندگان اسلام درآمد. در ارتفاعات این منطقه عملیات‌هایی چون والفجر ۲، کربلای ۲ و کربلای ۷ اجرا شد. در دامنه این ارتفاعات (قمطره) یادمان شهدای گمنام حاج عمران قرار گرفته است. شهیدان محمود کاوه، مصطفی ردانی پور، علیرضا موحدانش، محمود قلی پور و حسن رضوان خواه در این منطقه به شهادت رسیدند. متن زیر برگرفته از سفر به منطقه حاج عمران است.

فاطمه احمدی ماشک

## هم رنگ خرمشهر

فکرش را نمی‌کردم که اینجا هم مانند خرمشهر یادآور جنگ و خون و دفاع باشد و شهیدان حاج محمود قلی‌پور، مهدی خوش‌سیرت و حسین املاکی پا به این مکان گذاشته باشند و حتی رفیق شفیق تمام جوانان ایران یعنی شهید ابراهیم هادی نیز در این کوهستان‌ها جنگیده باشد. انتخاب راه درست گاهی آن قدر سخت و دشوار می‌شود که ناچار باید کسی را واسطه کنی تا راه را نشانت دهد و در انتخاب مسیر درست راهنمایت باشد و چه هادی و راهنمایی برتر و بهتر از شهید! شهیدایی که هم‌عصرمان هستند. آن قدر نزدیک و دست‌یافتنی هستند که می‌توان با نگاهی به تاریخ بدیع و مانای انقلاب کبیر اسلامی ایران آن‌ها را حی و حاضر تصور کرد و به گفت‌وگو نشست. قدم نخست اراده برای گام نهادن در این مسیر کوهستانی صعب‌العبور و قدم دوم استعانت از شهیدایی است که این کوهستان‌های صعب‌العبور را در نوردیدند تا حافظان جان بر کف این مرز و بوم باشند؛ صحبت از مناطقی می‌کنم که روزی جوانان ایرانی در آنجا در برابر صدها منافق داخلی و خارجی ایستادگی کردند تا وجبی از خاک ایران به دست آنانی که همیشه چشم طمع به این سرزمین داشتند، نرسد و ایران همیشه اسلامی و الهی بماند. مقصد سفرم این بار نه شلمچه است و نه طلائیه و اروند، این بار مقصد منطقه‌ای است به نام کردستان ایران، محلی برای گرده‌افشانی گل‌های خمینی کبیر (ره)، همان‌هایی که روزی پشت سر فرمانده محمود و فرمانده مهدی صف به صف ایستادند تا با پیشمرگان کردی که از قطره قطره خون خود برای دفاع از ملت ایران و عزت و مانایی دین اسلام در این دیار به قلب دشمن زدند همراه شوند و وقتی عطر شهادت را به مشام دیگران رساندند هزاران هزار یاور دیگر نیز به این گل‌های لاله پیوستند و پرپر شدند. وجب به وجب کردستان همان‌طور که کاک جلال از پیشمرگان کرد این دیار برایم گفت، با خون شهدا عجین و رفیق شده، اصلاً این خاک نوای شهادت می‌دهد، سر بر خاک گذاشتم انگار می‌شنیدم که می‌خواند: ای لشکر صاحب زمان آماده‌باش... یا می‌گفت: سوی دیار عاشقان به کربلا می‌رویم...

همین زمزمه‌ها بود که بار دیگر شور دفاع و جهاد را در قلب پاک رزمندگان زنده کرد تا بسا جانبازی در این راه پرتلاطم امروز ما که نوادگان‌شان هستیم به آسودگی سر بر بالین بگذاریم و ترسی از جنگ نداشته باشیم و منی که تا دیروز تنها نام شهیدان گیلان را بر روی سنگ‌های مرمر مزارشان خوانده بودم و محل ولادت و شهادتشان را اسماً می‌شناختم، امروز دانستم که شهادت یعنی دادن سر بی هیچ قید و شرطی، بی هیچ منت و پشیمانی. امروز با دیدن و شناختن این همه جوانمردی و دلآوری از خود شرم‌نده‌ام که معنای شهادت را با واژگان محدود خود توصیف می‌کنم، نمی‌دانستم که شهادت وقتی نمی‌دانی از کجا و چه زمان دشمن فرق سر یا قلبت را نشانه می‌گیرد و ترسی به دل راه ندهی یعنی چه؟! کاروان زائران گیلانی با عشق و عطش به کردستان سفر

کرد تا محل شهادت فرزندان گیلان را از نزدیک ببینند و با هم‌زمان کرد زبان آن شهدا به سخن بنشینند و یاد شهیدان رازنده و جاوید بدارند و درسی از این همه مردانی و ایثار بگیرند تا فرهنگ شهادت باقی بماند.

این کاروان سفر به مناطق عملیاتی غرب کشور را از سردشت آغاز کرد؛ همان جا که محل شهادت ۵۲ پاسدار و پیشمرگه است. حاج مهدی زین‌الدین دلآوری خود را به رخ دنیا کشید و امروز رفیق شهیدمان شد تا الگویی برای امتداد صراط مستقیم آینده‌مان باشد.

آقایوسف، همان شهیدی که مدت‌هاست اهالی روستایی بسیار دور به او متوسل می‌شوند، سال‌ها جنگید و دل از کوهستان‌های پاره نکند و در کنار پیشمرگان کرد زبان ماند و تا قطره آخر خون به پای عهد اخوت ماند. راوی می‌گوید در چشمه شهدای سیران‌بند کردستان، ۱۰ نفر از بسیجیان را ارباً اربا کردند؛ گویی قصه کربلا را پایانی نیست، گویی حسین (ع) در روح رزمندگان عطر شهادت دمیده بود که همه‌شان کربلایی به شهادت رسیدند. می‌گوید پس از این اتفاق سخت و غیرقابل باور چشمه شهدا از دل کوه سیران‌بند جوشید، چشمه‌ای که هیچگاه دشمن اجازه نداد آب زلالش پیکر مطهر شهدایمان را غسل دهد، چشمه اشک ماتمش را از این سوگ بر زمین ریخت و جویباری از اندوه در این کوهستان غم‌زده سرازیر شد.

کاک جلال خوش‌صحبت گُرد که راوی مناطق بود و از رشادات‌های رزمندگان گیلانی بیشتر آگاه‌مان کرد می‌گفت: این چشمه آن قدر پاک و مقدس شده که کسی را بدون استعجابت راهی نکرده، می‌گفت بانویی آب این چشمه را نوشیده و تمنای فرزندی از خداوند داشته و دو سالی بر او نگذشته بود که خداوند به حرمت خون ۱۰ شهید گمنامی که در زمان شهادت و کفن و دفن آن قدر از هم پاشیده بودند که اسم و رسمشان قابل تشخیص نبود؛ دعایش را استعجابت کرد.

کردستان قدمگاه کاه، شیرودی و چمران است. کردستان محل دعا‌های شبانه حاج مهدی خوش‌سیرت و دلدادگی شهید املاکی است. کردستان را شهید رضوان‌خواه با قدومش معطر کرد و شهید قلی‌پور به آسمان رساند.

سفرهایی از این دست پر است از رزق و برکت، برکت و هدیه شهدا به من در این سفر گفت‌وگو و معاشرت با رزمندگان دل‌داده و دل‌تنگ شهدای حاج عمران بود، شهیدان زنده‌ای که عملیات دشوار کربلای ۲ را با زیبایی تمام برایم به تصویر کشیدند.

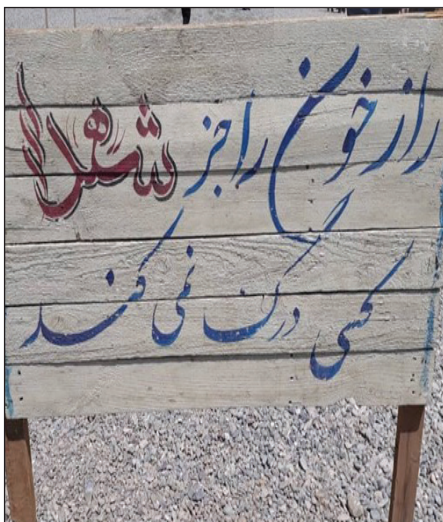
حاج آقای پرهیزگار می‌گفت: عملیات کربلای ۲ در دهم شهریور سال ۶۵ در منطقه مرزی حاج عمران اجرا شد که تیپ قدس گیلان در این عملیات نقش چشمگیری داشت و رزمندگان گیلانی توانستند در این عملیات دلآوری و رشادت خود را به نمایش گذاشتند.

آقا محمدتقی داداری یکی از دُر‌هایی بود که یافتنش در این زمان نعمتی غیر قابل توصیف است، مگر می‌شود پیش چشمت اسیر کربلای ۲ را ببینی و باور کنی؟ چقدر حرف برای گفتن دارند این مردان باغیرت، چقدر سختی و درد را این همه سال در سینه حبس کردند و دم برنیاوردند،

چقدر از شرمندگی و بی‌توجهی نسل ما دلگیرند و باز لبخند رضایت بر لب دارند و به وجودمان و به ایثاری که در حقمان کرده‌اند مفتخرند و ما... افسوس که ارج نداده‌ایم این غیرت و مردانگی را...

می‌گویند که سردار همدانی فرمانده تیپ بود و برای انجام این عملیات نیروها را توجیه کرد. هدف عملیات آزادسازی ارتفاعات منطقه و کمک به تداوم مبارزه اکراد شمال عراق بود. با وجود لو رفتن عملیات و اهدای تعداد زیادی شهید گلگون‌کفن برخی ارتفاعات فتح شد، نقش تیپ قدس در این عملیات بسیار قلم را لرزاند و به این شیرمردان گیلانی بالیدم، به این خاک، به فرزندان میرزا و اقتدارشان افتخار کردم.

آقا محمد به همراه حاج محمد و ۴۰ نفر دیگر از رزمندگانی که در این عملیات حضور داشتند در قله جا ماندند. تعدادی از آن‌ها توسط کوماندوهای رژیم بعث محاصره شدند و در قله به اسارت درآمدند، اما حاج محمدتقی و چند نفر دیگر چندی بعد به وطن برگشتند و راوی قصه‌های عارفانه شهدای حاج عمران شدند. این یادگار دفاع مقدس نام شهیدایی را برد که تنها به اسم می‌شناختمشان و گمان نمی‌کردم روزی از نزدیک شاهد خاکی باشم که سال‌های دور در آن برای امنیت، آسایش و آرامشم، آن‌ها از خود گذشتند. یکی دیگر از راویان می‌گفت: چشم‌هایت را ببند، دیدم که شهید حاج محمود قلی‌پور، شهید حاج علی گلستانی، شهید محمدنژاد، شهید قبادی و شهید رضوان‌خواه در بلندای کوه‌های پاره، سردشت، سیران‌بند، حاج عمران، تمرچین و دارسواوین در حال دفاع از من و رفقایم هستند. گویی از همین نزدیکی‌ها می‌توانستم تصویرشان را به وضوح ببینم. چشم‌هایم رفته‌رفته تر می‌شد که صدای کربلا کربلای یکی دیگر از رزمندگان توجهم را جلب کرد، انگار هنوز جبهه است و از دل برای راهی کردن رزمندگان رجز می‌خواند و دعا می‌کرد، می‌گفت از ۲۰۰ رزمنده‌ای که رفتند ۹۸ نفرشان جا ماندند و دیگر نیامدند... و ما منتظریم که با امامشان پیش چشم‌مان ظاهر شوند و دوباره عازم نبرد حق علیه باطل شویم و این بار جانانه‌تر بدرخشیم و از شهید نشدنمان خجالت‌زده نباشیم...



## « درد هر تیر و ترکشی را تحمل می‌کنم ولی اندوه [امام] خمینی را هرگز

بسمه تعالی

وصیت نامه شهید حاج محمود قلی پور

یا ایته النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه

هان ای جان آرامش گرفته به‌جانب پروردگارت بازگرد و در آنجا که تو خشنود از خدای خویش هستی و خدایت از تو خشنود است.

با سلام به منجی عالم بشریت و نجات‌دهنده انسان‌های روی زمین حضرت مهدی (عج) و نائب بر حقش ولی امر زمان و مرجع تقلید مسلمین جهان آیت الله العظمی امام خمینی و سلام بر نمایندگان بر حق امام در سراسر کشور به‌ویژه حضرت آیت الله احسان‌بخش.

درد هر تیر و ترکشی را تحمل می‌کنم ولی اندوه [امام] خمینی را هرگز. از میان رنگ‌ها رنگ سرخ را برگزیده‌ام و از میان مرگ‌ها شهادت را. بار خدایا تو را سپاس می‌گویم در زمان فلاکت بارمان رهبری عظیم الشان از میان مردم برخاست و طغوت را از بین برد و اسلام واقعی را برای امت به ارمغان آورد در حالی که فرسنگ‌ها با اسلام فاصله داشتیم نزدیک گردانید و حکومت الهی را در ایران و جهان به ثبت رسانید. برادران و خواهران و ای امت مسلمان! قدر این نعمت الهی را داشته باشید و همیشه شکر خدا را به جا آوریم زیرا هرگاه ناشکری کنید و کفران نعمت نمایید خداوند تمام نعمت‌ها را از شما خواهد گرفت و آن روز دیگر چاره‌ای ندارید و دیر وقت است. حال که مشیت الهی بر این شد که در راه او خونم بر زمین ریخته شود و شهادت در راه او نصیبم شود امیدوارم که قطره‌ای باشد در دریای بزرگ الهی و او قبول نماید و خوشحالم که پس از مدتی [حضور] در سپاه همچون «بیگلر»ها و «حق وردیان»ها برادران خوب دیگر به لقاء الله پیوستم. امید است که خداوند از سر تقصیرات ناآگاهانه من بگذرد و این خون باعث پاکیزگی گناهان شود. اگر این خون‌ها نبود هرگز اسلام به این حد نمی‌رسید و این خون‌هاست که باعث تقویت اسلام و تداوم انقلاب اسلامی است.

### مرگ بر آمریکا و شوروی و منافقین

پاسدار اسلام و کوچک همه شما حاج محمود قلی پور

وصیت نامه در جبهه حاج عمران نوشته شد.

### سخنی کوتاه با امت حزب الله:

حال که تمام استکبارهای جهانی در شرق جنایتکار و غرب جنایتکار دست به دست هم داده‌اند که تاضریه‌های خود را به بدنه قوی جمهوری اسلامی بزنند لازم است که وحدت کلمه را در تمام امور حفظ بکنید و افرادی که باعث به هم زدن این وحدت در امت حزب الله می‌شوند از خود طرد نمایند زیرا که اکنون اسلام و انقلاب اسلامی بنا به فرمایش رهبرانقلاب نیاز به وحدت دارد و همیشه به غیر از مسئله جنگ که در صدر تمام امور قرار دارد و باید هر چه زودتر، پیروزی نهائی به اتمام برسد به مسائل دیگر نپردازید و شیطان را از خود دور نمایید. حال که سعادت زیارت حضرت ابا عبد الله الحسین (ع) در دنیا نصیبم نشد امیدوارم که افرادی در روز پیروزی به کربلا می‌روند یاد شهدا را بنمایند و از طرف آنها نائب زیارت باشند زیرا که این خون‌ها باعث رسیدن آنها به کربلا شد.

امت حزب الله قدر روحانیت و خط امام و آن‌هایی را که صادقانه در این انقلاب کار می‌نمایند داشته باشید خصوصاً نماینده محترم حضرت امام و دوستان گیلان که من به‌شخصه بسیار زیاد مدیون ایشان می‌باشم و امیدوارم که خداوند به حضرت امام و تمام پیروان امام و شیعیان سلامتی عنایت بفرماید زیرا که ایشان خدمت زیادی به این مردم استان نموده‌اند و خود را وقف جمهوری اسلامی نموده‌اند. حال که نیاز جنگ به شما امت حزب الله می‌باشد تا کار جنگ یک‌سره نشده از شما به‌عنوان فرزندی کوچک می‌خواهم که در جبهه حضور پیدا نمایید و برای رضای خدا و ثبات اسلام روی به جبهه‌ها بیاورید و در این برهه به فکر مشکلات زندگی نباشید زیرا که هرگز چنین توفیقی به دستتان نخواهد آمد و فردا دیر است.

### سخنی با برادران سپاهی:

امید است که [برادران] بیشتر از این در رابطه با جنگ فعال باشند و به مسئولین سپاه فشار آورند تا آنها را به جبهه بفرستند زیرا آن نظری که حضرت امام به سپاه دارند و وقتی فرمودند که اگر سپاه نبود کشور نبود حال سهم شما با حضور دائم خود در جبهه‌ها این را به اثبات برسانید. بیشتر به فکر جنگ باشید تا خداوند توفیق پیروزی نهائی را به این امت نشان دهد در خاتمه از تمام برادران سپاه و مردمی که مرا می‌شناختند رضایت می‌طلبم و امیدوارم که این خون‌ها باعث جوشش بیشتر در تداوم انقلاب باشند. از حاج آقا احسان‌بخش به عنوان پدری شریف می‌خواهم که مواظب خانواده‌ام باشد تا فرزندانم افرادی صالح و مؤمن به انقلاب برآیند و از محضر ایشان می‌خواهم که اگر احیاناً در تمام طول مدتی که مرا شناختند خطایی دیدند به بزرگواری خودشان ببخشند. [وصی] اینجانب در رابطه خانه و غیره برادر عزیزم علی هوشیاری می‌باشد در خاتمه خانه‌ام را به نام فرزندانم صدیقه و فاطمه نمایید و تا زمانی که مادرم زنده است یک اتاق از آن خانه متعلق به ایشان می‌باشد و امید است که برادرم هوشیاری به مادرم خوب برسد.

خداوند به امام امت سلامتی به رزمندگان اسلام و پیروزی نهائی عنایت بفرماید.